

هم تراز شدن نرخ متوسط سود از راه رقابت ، قیمت های بازار و ارزشهای بازار . سود اضافی

در برخی از محیط های تولید سرمایه بکار رفته دارای ترکیب میانه یا متوسطی است ، یعنی دارای ترکیبی است که یا کاملاً و یا تقریباً با ترکیب متوسط سرمایه اجتماعی تطبیق میکند .

در این قبیل محیط ها ، قیمت تولید محصولات کالائی کاملاً یا تقریباً با ارزش آنها که در پول بیان شده انطباق پیدا میکند . هرگاه راه دیگری برای تعیین مرز ریاضی (ارزش) وجود نداشته باشد آنگاه (بیان پولی) خود راهی برای آن خواهد بود . * رقابت ، سرمایه اجتماعی را بنحوی میان محیط های مختلفه تولید توزیع میکند که قیمت های تولید در هر یک از محیط ها بنا بر الگوی قیمت های تولید محیط هائی که دارای ترکیب میانه هستند تنظیم میگردد ، یعنی برابر با $K + Kp$ می گردند (قیمت تمام شده با اضافه مضروب نرخ متوسط سود در قیمت تمام شده) . ولی این نرخ متوسط سود بنحوی^{سه} تماماً سود برحسب درصد ، در آن محیطی که دارای ترکیب میانه است و لذا در آنجا سود با اضافه ارزش انطباق پیدا میکند ، چیز دیگری نیست . بنا بر این نرخ سود در همه محیط های تولید یکی است ، زیرا با نرخ سود این محیط های میانه ، که در آنها ترکیب متوسط سرمایه حکمفرماست ، برابری یافته است . پس چنین نتیجه میشود که مجموع سود های مختلفه تولید باید برابر با مجموع اضافه ارزشها باشند و مجموع قیمت های تولید محصول کل اجتماعی نیز مساوی با ارزشهای آن باشند . ولی بدیهی است که هم سطحی میان محیط های تولیدی که دارای ترکیب های گوناگون سرمایه ای هستند همواره مستلزم گرایش آنها در جهت برابری یا خن با محیط های میانه ترکیب است ، ام از اینکه این ترکیب میانه دقیقاً با متوسط اجتماعی تطبیق کند و یا آنکه فقط بطور تقریبی با آن انطباق داشته باشد .

* در متن آلمانی ، این جمله بنسبت بکار رفتن ضمیر و اشاره کس اجمال و ابهام یافته است . بهمین سبب در زبانهای روسی ، انگلیسی و فرانسه بطور متفاوت ترجمه شده است . در ترجمه فرانسه گفته شد ما ست ؛ در صورت وجود نداشتن اسلوههای دیگر ، این وسیله ای برای نیل بمرز ریاضی خواهد بود ، بزبان روسی چنین آمده است : " ارزش عمارت از مرز قیمت تولید است " ! و بانگلیسی بدینصورت ترجمه شده : " اگر راه دیگری برای نیل بمرز ریاضی نباشد ، این خود راهی خواهد بود " . بنظر ما ترجمه فارسی که در فوق از جمله مزبور داده شده هم با متن آلمانی و هم با مفهوم جمله بیشتر انطباق دارد .

کلماتی که میان دو هلال قرار داده شده از مترجم است . (مترجم)

میان محیط های تولیدی ای که کاهش در حد متوسط اجتماعی هستند باز چنین گرایش در جهت برابری وجود دارد و گرایش که آنها را بسوی متوسط آید و آل و یعنی موزج میلنه ای که در واتیمیت وجود ندارد و من کشاند و یا بدیگر سخن گرایش در جهت استقرار پایه مشترک است که نزدیک به سطح آید و آل باشد . پس بدینسان ضرورتا گرایش حکمفرما می شود تا قیمت های تولید را بصورت اشکال ساده و دگرسان شده ارزش در آورد یا سودها را مبدل به اجزاء ساده اضافه ارزش نماید و البته نه آن سودهایی که به نسبت اضافه ارزش تولید شده در هر یک از محیط های ویژه تولید توزیع شده باشند بلکه آنهایی که به نسبت حجم سرمایه بکار رفته در هر یک از محیط های تولید بنحوی توزیع یافته اند که بهر حجم برابر مقداری از سرمایه و صرف نظر از ترکیب آن و سهم برابری (حصه مساوی) از مجموع اضافه ارزش مولود کل سرمایه اجتماعی و نصیب می شود .

بنابراین در مورد سرمایه های میانه ترکیب یا تقریبا میانه ترکیب قیمت تولید کاملاً تقریبا با ارزش انطباق می یابد و سود نیز با اضافه ارزش تولید شده آنها قهرین میگردد . همه سرمایه های دیگر با هر ترکیبی که داشته باشند و تحت فشار رقابت و بسوی برابری با آنها می گرایند . ولی از آنجا که سرمایه های میانه ترکیب کاملاً یا تقریبا با سرمایه متوسط اجتماعی برابری دارند و همه سرمایه ها و اعم از هر اضافه ارزش تولید شده ای که داشته باشند و می کشند تا بجای این اضافه ارزش سود متوسط را از راه قیمت کالا های خود بدست آورند و یعنی میکشند تا قیمت های تولید را بسامان رسانند . از سوی دیگر و ممکن است گفته شود در همه جاهایی که سود متوسطی استقرار یافته و لذا

نرخ عموماً سود بوجود آمده است و - نحوه نیل به این نتیجه هر چه میخواهد باشد - این سود متوسط نمی تواند جز توزیع سود به نسبت سرمایه متوسط اجتماعی که مجموع سود های آن برابر با مجموع اضافه ارزشهاست و چیز دیگری باشد . و نیز ممکن است گفته شود : قیمت هایی که از راه افزودن این سود متوسط به قیمت تمام شده بدست آمده اند نمی توانند بغير از ارزشهای تبدیل شده به قیمت های تولید چیز دیگری باشند . اگر محیط های تولیدی مشخصی وجود می داشتند که سرمایه های آنها بنا به عللی تابع روند برابر شدن نمی بود و باز به چوچوچه تغییر ریخ نمی داد . در آنصورت و سود متوسط بنا بر آن جز از سرمایه اجتماعی ای که وارد در روند برابر شدن بود محاسبه می گردید . بدیهی است که سود متوسط نمی تواند جز حجم کل اضافه ارزشها تقسیم بر حجم سرمایه های هر یک از محیط های تولید به نسبت بزرگی آنها چیز دیگری باشد . آنچه نصیب سرمایه داران می شود عبارت از تمام کار بیع اجرت انجام یافته ای است که بسامان رسیده است و این مجموع کار بیع اجرت عیناً مانند کار پرداخت شده و اعم از کار مرد و یا زنده و در توده کل کالاها و پول انعکاس میدهد و می کند .

ولی در این مورد مسئله واقعا دشوار عبارت از اینست که چگونه این هم تراز شدن سودها

بر اساس نرخ عموماً سود قبلاً انجام میگیرد و زیرا بوضوح تمام معلوم است که این هم سطحی خود نتیجه است و لذا نمیتواند مبداء حرکت باشد .

بدواً این نکته روشن است که بر آورد ارزش - کالاها مثلاً بپول تنها نمیتواند نتیجه مبادله آنها باشد و بنا بر این اگر ما چنین بر آوردی را از پیش مفروض می داریم باید آنرا مانند نتیجه مبادله واقعی ارزش - کالای در برابر ارزش - کالای دیگر مورد توجه قرار دهیم . ولی چگونه این مبادله کالاها بر حسب ارزشهای واقعی شان انجام پذیر شده است ؟

در آغاز فرض کنیم که همه کالاها در محیط های مختلفه تولید بنا بر ارزشهای واقعی شان و مفروضه اند . اگر چنین می شد چه اتفاقی روی میداد ؟ بنا بر آنچه سابقاً گفته ایم در محیط های مختلفه تولید نرخهای بسیار متفاوت سود حکمفرما میگردد . مسئله فروش کالاها بنا به ارزش خود (یعنی این سؤال که آیا آنها به نسبت ارزشی که در بر دارند یا بنا به قیمت ارزشی خود ، بایکدیگر مبادله میشوند) و یا اینکه کالاها بر حسب قیمت هائی بفروش میروند که فروش آنها به نسبت حجم برابری هر یک از سرمایه های پیش ریز شده در تولید شان سود های برابری می آورند (بوضوح دو مسئله کاملاً متفاوت هستند . این امر که سرمایه هائی که کمیت نابرابری از کار بحرکت در می آورند ، کمیت های نابرابری اضافه ارزش تولید میکنند ، لا اقل تا حدود معینی این مسئله را مفروض میدارد که درجه بهره کشی کاره یا نرخ اضافه ارزشه نزد همه آنها یکسان است و یا تفاوتها موجود میان آنها بوسیله علی جبران کنندند و واقعی یا تصویری (قراردادی) یکدیگر را خنثی نموده اند . این امر رقابت میان کارگران و هم سطحی را ، که از راه رفت و آمد دائمی آنها از یک محیط تولیدی به محیط دیگر ایجاد می شود ، مفروض میدارد . ما هم اینچنین نرخ عموماً اضافه ارزش را - که مانند همه قوانین اقتصادی جنبه گرایشی دارد - از لحاظ ساده کردن بررسی تصوریک از پیش مفروض گرفته ایم . ولی در حقیقت این نرخ عموماً اضافه ارزش عبارت از شرط مقدم شبهه تولید سرمایه داری است ، هر چند استقرار نرخ مزبور بوسیله برخورد با - وایع ضلی ای که موجب پیدایش تفاوتها یا کمابیش قابل توجه محلی میگردد ، تا حد زیاد یا اندکی ترمز گردد ، مثلاً از قبیل قانون اسکان (Settlement laws) * در مورد روزمزدان کشاورزی در انگلستان . ولی

* قانون اسکان در سال ۱۶۶۲ وضع شد و بموجب آن در انگلستان انتخاب مسکن از روزمزدان کشاورزی سلب گردید و است . طبق این قانون به دادگاهها حق داده شد ، بود که روزمزدان کشاورزی را مجبور کنند به زادگاه خود مراجعت نمایند . این قانون که جزئی از قانون راجع به مستمندان بود در واقع آنها را مجبور به بازگشت به وطن خود و اقامت اجباری در آن محل می نمود . در نتیجه وضع این قانون مالکین ارضی اسکان یافتند که دستمزد کارگران کشاورزی را تا حد اقل بخور و نمیر پائین آورند .

در عرصهٔ تئوری چنین فرض میشود که قانون شیوهٔ تولید سرمایه داری بصورت خالص خود جهان دارد . در واقعیت همواره فقط نزدیک و تقریب وجود دارد هولی هر قدر شیوهٔ تولید سرمایه داری بیشتر گسترش یافته باشد و هر اندازه که این شیوهٔ تولید آلودگی و درآمیزی با بقایای اوضاع اقتصادی گذشته را بیشتر کنار زد ، باشد ، در آنصورت درجه این نزدیکی بیشتر است .

همهٔ دشواری از آنجا برمیخیزد که کالاها بطور ساده پستابله کالا مبادله نمیشوند بلکه پستابله محصول سرمایه‌هائی که مدعی هستند برحسب بزرگی مقدار خود ، یا بدیگر سخن بنا بر این قاعده که با مقدار برابر باید بطور برابر در تودهٔ کل اضافه ارزش سهیم باشند ، مورد مبادله قرار میگیرند . قیمت مجموع کالاهائی که در فاصلهٔ زمانی معین بوسیلهٔ سرمایهٔ مشخص تولید شده اند باید چنین خواستنی را برآورده سازد . ولی کل قیمت این کالاها بغیر از حاصل جمع قیمت تک کالاهائی که محصول سرمایه را تشکیل می دهند چیز دیگری نیست .

نقطهٔ اساسی این بحث آنگاه روشن تر آشکار می شود که ما مسئله را بنحو زیرین مطرح سازیم : فرض کنیم که خود کارگران هر یک صاحب وسائل تولید خهش هستند و کالاهای خود را با یکدیگر مبادله میکنند . در اینصورت کالاهای مزبور محصول سرمایه نخواهند بود . آنگاه برحسب ماهیت فنی کارهائی که کارگران انجام میدهند ، ارزش کار افزار و مصالح کاری که در هر یک از رشته های کار مورد استفاده قرار گرفته اند متفاوت خواهد بود . همچنین صرف نظر از نابرابری در ارزش وسائل تولید بکار رفته ، برحسب آنکه فلان کالا در عرض یکساعت و دیگری در ظرف یکروز و غیره ساخته میشود مقدار مختلف از این وسائل تولید در ازا میزان معین کار لزوم پیدا میکند . باز فرض کنیم که این کارگران ، با حساب آوردن ناپایا شدن های ناشی از اختلاف در شدت کار و غیره و مانا بطور متوسط بیک اندازه کار میکنند . پس بدینسان دو نفر کارگر بوسیلهٔ کالاهائی که محصول کار روزانه آنها را تشکیل میدهد ، نخست مخارج

خود ، یعنی قیمت تمام شدهٔ وسائل تولید بکار رفته را جبران نموده اند . این وسائل تولید بنا بر طبیعت فنی رشته های کار آنها مختلف هستند . ثانیاً این هر دو کارگر ارزش جدیدی بمیزان برابر ایجنا د نموده اند ، یعنی ارزشی که طی روزانه کار به ارزش وسائل تولید افزود شده است . این ارزش جدید متضمن دستمزد آنها بعلاوهٔ اضافه ارزش است ، یعنی اضافه کاری که زائد بر احتیاجات واجب خسود معمول داشته اند ولی نتیجه و حاصل آن بخودشان تعلق دارد . اگر بخواهیم این مطلب را بزبان سرمایه داری بیان کنیم باید بگوئیم که هر دوی آنها همان مزد و همان سود را بدست آورده اند که = با ارزش * محصولی است که مثلاً در یک روزانه ده ساعت کار بیان میگردد . ولی اولاً در اینصورت

* در چاپ اول کتاب بجای علامت تساوی (=) (اما همچنین) قید شده بود که بعداً از روی دست

نوشته مارکس بصورت فوق اصلاح گردیده است .

ارزش کالاهاى آنها مختلف است . مثلا كالای I نسبت به کالاهاى II حاوی جزو ارزش بهشتري بابت وسائل توليد است . و برای اینکه یکباره همه تفاوتهاى ممکنه را آورد ، باقیم بگوئیم که كالای I کارزنده بهشتري جذب میکند و لذا ساختن آن مستلزم زمان کار درازتری بجهت به كالای II است . بنا بر این کالاهاى I و II از لحاظ ارزش بسیار متفاوتند . و حاصل جمع هاى ارزش - کالاهاى که محصول کار انجام شده کارگران I و II در مدت معلوسى است ، نیز با هم اختلاف دارند . چنانچه ما نسبت اضافه ارزش به کل ارزش وسائل توليد را در اینجا نیز نرخ سود بخوانیم ، آنگاه باید گفت که نرخهاى سود I و I تمیز بسیار متفاوت میگردند . وسائل زیستى که I و II روزانه در اثنای توليد مصرف میکنند و معرف دستمزد هستند ، در اینجا جزئى از وسائل توليد پیش ریخته را تشکیل میدهند که ما در جای دیگر سرمایه متغیر شرح میخوانیم . ولی اضافه ارزشهاى که I و II در زمان کار برابر بدست میآورند یکسان هستند . با باز هم دقیق تر بگوئیم که چون هر کدام از I و II ارزش محصول يك روزانه کار را دریافت می نمایند ، هر يك از آنها پس از وضع ارزش عناصر " ثابت " پیش ریخته ارزش يكسانی بدست میآورند ، که میتوان جزئى از آنها بابت وسائل زیست مصرف شده در توليد در نظر گرفت و جزو دیگری که اضافه بر آنست بمنزله اضافه ارزش تلقى نمود . اگر مخارج I بیشتر بوده است ، هزینه هاى مزبور بوسیله جزو ارزش بزرگتر کالايش که جای آن جزو " ثابت " را گرفته است جبران میگردد ، و نیز بنا بر این باید قسمت بزرگتری از ارزش کل محصول خود را از نوبه عناصر مادی این جزو ثابت مبدل نماید ، در صورتی که اگر III از این بابت کمتر از I بدست می آورد در عوض باید بهمان نسبت نیز کمتر تجدید مایه گذارى کند . بنا بر این تنوع نرخهاى سود تحت شرایط این مفروضات مسئله بی تفاوتى است ، همچنانکه در روزگار ما برای يك کارگر مزد بگير مسئله اینکه کجاست کارى که از وی رهود میشود در چه نرخ سودى بیان میگردد بکلى بی تفاوت است و همچنین نیز در بازرگانى بین المللى تفاوت نرخهاى سود ملتهاى مختلف ، از لحاظ مبادله کالاهاشان امرى بکلى عارى از اهمیت است .

بنا بر این مبادله کالاها بر حسب ارزش آنها یا نزدیک به آن مستلزم درجه بسیار پست تری نسبت به مبادله بر اساس قیمت توليد است ، که برای آن سطح بالاتر مشخص از تکامل سرمایه دارى ضرورت دارد .

با هر شیوه ای که در آغاز ، قیمت کالاهاى گوناگون در برابر یکدیگر تعیین گشته یا نسبت بیکدیگر تنظیم یافته اند ، این نکته مسلم است که قانون ارزش حاکم بر حرکت آنهاست . هر جا که زمان کار لازم برای توليد آنها تنزل نماید ، قیمت ها پائین می آیند و هر جا که زمان کار لازم بالا رود ، در صورت یکسان مانند شرایط دیگر ، قیمت ها ترقى میکنند .

پس صرف نظر از حکومت قانون ارزش بر قیمت ها و حرکت آنها ، این حکم کاملا با واقعیت انطباق

دارد که باید ارزش کالاها را نه تنها از نظر ثنویک بلکه از لحاظ تاریخی، مقدم بر قیمت تولید شمرد. این حکم برای وضعی معتبر است که وسائل تولید بخود کارگر تعلق دارد و چنین حالتی هم برای جهان کهن و هم برای جهان معاصر در مورد کشاورزانی که مالک زمین هستند و خودشان روی آن کار میکنند و همچنین در مورد پیشه‌وران صدق میکند. این حکم با نظری هم (۱۷) که ما سابقاً ابراز داشته‌ایم انطباق دارد، مبنی بر اینکه تکامل یافتن محصولات بصورت کالا از مبادله میان همبودی‌های مختلف ناشی میشود نه از مبادله میان اعضا همان همبود واحد. همچنانکه حکم مزبور درباره چنین اوضاع ابتدائی صدق میکند در مورد جوامعی نیز که بر پایه بردگی و سرواژ قرار گرفته اند صادق است و همچنین است در مورد سازمان صنغی پیشه‌وران، مادام که وسائل تولید در دسته نگاهداری شده هر کدام از آنها تنها با زحمت از یک محیط به محیط دیگر انتقال پذیر است و لذا ارتباط محیط‌های مختلف تولیدی با یکدیگر تا حدود معین همانند کشورهای بیگانه و یا مانند همبودیهای اشتراکی است.

برای آنکه قیمت‌ها، که بوسیله آن کالاها با یکدیگر مبادله میشوند، تقریباً با ارزش کالاها انطباق پیدا نماید فقط لازم است که ۱- مبادله کالاهای مختلف از صورت کاملاً تصادفی و یا اقتضائی صرف بیرون آید. ۲- تا آنجا که ما مبادله کالائی مستقیم را مورد توجه قرار میدهیم، ضرور است که این کالاها از هر دو سو تقریباً بمقداری تولید شوند که پاسخگوی نیازمندیهای متقابل باشند، امری که از روی تجربه متقابل معاملات شناخته میشوند و بدینسان، بمنزله نتیجه، از نفس ادامه مبادلات بیرون میآید. ۳- تا آنجا که از فروش سخن میرود، لازم است که هیچ انحصار طبیعی یا مصنوعی یکی از طرفین معامله را قادر نسازد کالای خود را بالاتر از ارزش بفروشد یا او را وادار نکند که کالای خود را پائین تر از ارزش تسلیم نماید. مقصود ما از انحصار تصادفی عبارت از آن انحصاری است که برای خریدار یا فروشنده از وضع اتفاقی عرضه و تقاضا ناشی میگردد.

بدیهی است این فرض که کالاها محیط‌های مختلف تولید بنا به ارزشهای خود فروخته میشوند فقط باین معناست که ارزش کالاها می‌مؤور مرکز جاذبه ای است که قیمت‌های کالاها بدور آن می‌چرخند (۲۷) این مطلب در آئین‌نگام یعنی در سال ۱۸۶۵ هنوز فقط یک "نظر" ابراز شده از جانب مارکس بود. امروز پس از بررسیهای پرده‌امنه ماورر Maurer * تا مورگان Morgan ** درباره همبودیهای بدوی بصورت واقعیتی درآمد، که کثیر در جایی مورد تردید است. ف. انگلس.

* Georg, Ludwig, Ritter von Maurer (۱۷۹۰-۱۸۷۲) - مورخ آلمانی و محقق درباره نظام اجتماعی کهن و قرون وسطی در آلمان.

** Lewis Henry Morgan (۱۸۱۸-۱۸۸۱) - مردم‌شناس، کاوشگر و جامعه‌شناس برجسته امریکائی دارای بررسیهای عمیق در مورد جوامع بدوی، تحقیقاتی که پایه اثر معروف ف. انگلس در باره منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت قرار گرفته است.

و بالا و پائین رفتن دائمی خود را بر اساس آن هموار میسازند. علاوه بر این باید همواره میان ارزش بازار - که درباره آن بعداً سخن خواهد رفت - و ارزش انفرادی تک کالاها که بوسیله تولید کنندگان مختلف تولید میشود، فرق گذاشت. ارزش انفرادی برخی از کالاها میزبور پائین تر از ارزش بازار قرار میگیرد (یعنی برای تولید آنها زمان کاری کمتر از آنچه ارزش بازار مبین آنست لازم بود است) و از آن برخی دیگر بالاتر از آن. ارزش بازار را باید از سویی بمثابه ارزش متوسط کالاهائی مورد توجه قرارداد که در محیط واحدی تولید میشوند و از سوی دیگر آنرا بمثابه قیمت انفرادی کالاهائی که تحت شرایط متوسط محیط تولید میشوند و تولید بزرگ محصولات آن محیط را تشکیل میدهند، ملحوظ داشت. فقط در صورت مقارنات فوق العاده است که کالاهای تولید شده در بدترین یا در بهترین شرایط، ارزش بازار را در اختیار میگیرند، ارزشی که بنویسم خود مرکز نوساناتی را برای قیمت های بازار بوجود می آورد - در حالی که قیمت های بازار خود برای کالاهای هم جنس یکسانند. هرگاه عرضه کالاها برحسب ارزش متوسط و لذا طبق ارزش معانه مقادیری که بین دو قطب مقابل قرار گرفته اند، تقاضای عادی را برآورد سازد، آنگاه کالاهائی که ارزش انفرادی آنها پائین تر از ارزش بازار واقع است اضافه ارزشی فوق العاده میسازد. اضافه سودی بسامان میرسانند، درحالیکه آن کالاهائی که ارزش انفرادیشان بالاتر از ارزش بازار قرار دارد نمیتوانند به جزئی از اضافه ارزش نهفته در کالاهای خود سامان بخشند.

این گفته بیهوده است که نفس فروش رفتن کالاهای تولید گشته در بدترین شرایط مثبت این امر است که کالاها میزبور برای برآوردن تقاضا* ضرور بوده اند. چنانچه در حالت مورد بحث قیمت بالاتر از ارزش متوسط بازار باشد آنگاه تقاضا کمتر خواهد بود. * یک نوع کالا بقیمت مشخص میتواند جای معینی را در بازار اشغال نماید. جای میزبور بهنگام تخفیر قیمت فقط در صورتی بحال خود باقی میماند که بالا رفتن قیمت با کمیت کمتری کالا همراه باشد و پائین افتادن قیمت با کمیت بزرگتری کالا قهرین گردد. اگر بعکس تقاضا بقدری قوت داشته باشد که با وجود تنظیم قیمت بر اساس ارزش کالاهائی که در بدترین شرایط تولید شده اند، کاهش در آن رخ ندهد، آنگاه همین قیمت کالاها باید بدترین شرایط تولید است که تعیین کنند ارزش بازار خواهد بود. این در صورتی امکان پذیر است که تقاضا بزرگتر از معمول باشد و یا در صورتی که عرضه به پائین تر از حد معمول افتاده باشد. سرانجام اگر کمیت کالاهای تولید شده بزرگتر از آن مقادیری است که بنا بر ارزش متوسط بازار مشتری دارند، آنگاه کالاهائی که طبق شرایط بهتر تولید شده اند ارزش بازار را تعیین میکنند. *** آنها مثلاً

* در چاپ اول کتاب پیمان آلمانی و همچنین در دست نوشته مارکس عرضه ذکر شده است. از دنباله بحث معلوم میشود که در این مورد اشتباه قلمی روی داده است.

** در چاپ اول "بزرگتر" قید شده که از روی دست نوشته مارکس منحو فوق اصلاح شده است.

*** لزوماً برای جلوگیری از ابهام احتمالی این نکته را متذکر میشوم که غرض از تولید در بهترین شرایط آرزو تر تمام کردن کالا و مقصود از بدترین شرایط گرانتر تولید کردن کالا است. بنابراین

میتوانند کالاهاى خود را كاملايا تقريباً بنا بر ارزش انفرادى خود بفروشند ، در حاليكه ممكن است كالاهاى كه در شرايط بدتر توليد شده اند حتى نتوانند قيمت تمام شده خود را بسامان برسانند و آنهاى كه در ميانه قرار گرفته و شرايط متوسط توليد دارند امكان يابند فقط بجزئى از اضافه ارزش نهفته در كالا سامان بخرشند . آنچه در اينجا راجع به ارزش بازار گفته شد در باره قيمت توليد نيز از هنگامى معتبر است كه جانشين ارزش بازار ميگردد . قيمت توليد در هر محيط معين است و همچنين طبق شرايط معينى تنظيم يافته است . ولى قيمت توليد نيز خود مركزى است كه قيمت هاى روزانه بازار بدور آن ميچرخند و در دوره هاى معين خود را با آن تطبيق مي دهند . (نگاه كيد : ريكاردو در باره تعيين قيمت هاى توليد بوسيله كسانى كه در بدترين شرايط كار ميكنند) *

بهر گونه اى كه قيمت ها تنظيم شده باشند نتايج ذيل بدست مي آيد :

۱ - قانون ارزش بر حركت قيمت ها حكم فرماست زيرا كم و زياد شدن زمان كارى كه براى توليد لازم است موجب ترقى يا تنزل قيمت هاى توليد ميشود . در اين مفهوم است كه ريكاردو (كه بخوبى درك ميكند قيمت هاى توليد شرنسبت به ارزش كالاها انحراف پيدا ميكنند) ميگويد : " تحقيقى كه ميخواهد توجه خواننده را نسبت به آن جلب نمايد مربوط به تأثير تغييرات در ارزش نسبي كالاهاست ، نه در باره ارزش مطلق آنها . " **

۲ - سود متوسط كه قيمتهاى متوسط بسته به آنست همواره بايد تقريباً برابر با كميته اضافه ارزش باشد كه بيك سرمايه مشخص ، بمثابه جزء تقسيم پذيرى از سرمايه كل اجتماعى ، مي افتد . فرض كنيم كه نرخ عموى سود و لذا سود متوسطى كه در مبلغى ارزش پول بيان شده ، بالاتر از اضافه ارزش واقعى متوسطى باشد كه بر اساس ارزش پولى ان محاسبه شده است . چنانچه از لحاظ سرمايه داران مطلب را مورد توجه قرار دهيم ، اين امر كه آنها متقابل نرخ سود را ۱۰٪ يا ۱۵٪ حساب كنند

در صورتيكه كميته كالاهاى موجود بزرگتر از مقدارى باشد كه بنا به ارزش كوفى بازار مشتري دارد ، توليد كنندگانى كه ارزش آنرا از آن توليد نموده اند خريداران را جلب مي كنند و لذا ارزش بازار بنا بر ارزش كالاهاى آنها تنظيم ميگردد . (مترجم)

* Ricardo: "On the principles of political economy, and taxation"

London 1821, p. 60/61. 189

** در متن گفته ريكاردو معنا بزبان انگليسى نقل شده است بدينقرار :

"The inquiry to which he wishes to draw the reader's attention, relates to the effect of the variations in the relative value of commodities, and not in their absolute value".

ريكاردو همان اثر فوق ، ص ۱۵

بی تفاوت است . هیچکدام از این دو درصد مبین ارزش - کالای واقعی بیشتری نیستند زیرا مبالغه در بیان پولی جنبه متقابل دارد . اما چون فرض ما بر این قرار دارد که کارگران دستمزد عادی خود را دریافت می‌دارند ، بنا بر این بالا بردن سود متوسط بمعنای آن نیست که از دستمزد بطور واقعی چیزی کسر شده است ، (یعنی کاملاً غیر از آن چیزی است که در مورد اضافه ارزش عادی سرمایه دار اتفاق می افتد .*) ، آنچه به کارگران مربوط می‌شود اینست که با بالا رفتن قیمت کالاها ، که ناشی از بالا بردن سود متوسط است ، ناگزیر باید در بیان پولی سرمایه متغیر نیز افزایش حاصل شود . در واقع این قبیل ترقی دادن اسمی و عموسی نرخ سود و سود متوسط به فراتر از نرخ که از تقسیم اضافه ارزش واقعی به کل سرمایه پیش‌برخته حاصل می‌شود ، بدون آنکه بالا بردن دستمزد و همچنین ترقی قیمت کالاها ی تشکیل دهنده سرمایه ثابت را در پی داشته باشد امکان پذیر نیست . همچنین در مورد پائین آوردن نرخ عموسی سود عکس این حالت پیش می‌آید . از آنجا که ارزش کل کالاها تعیین کننده اضافه ارزش کل است و اضافه ارزش کل ، سطح سود متوسط و بالتجیه نرخ عموسی سود را - بمثابۀ قانون عام یا قانونی که حاکم بر نوسانات است - تنظیم میکند ، بنا بر این انتظام دهنده قیمت های تولید همانا قانون ارزش است .

آنچرا که در رقابت در یک محیط انجام می‌دهد عبادت از برقرار ساختن یک ارزش بازار و قیمت بازار یکسان از مبداء ارزشهای انفرادی مختلف کالاهاست . ولی رقابت میان سرمایه ها در محیط های مختلفه است که موجب پیدایش قیمت تولید می‌گردد که نرخهای سود را میان محیط های مزبور برابری میسازد . مورد اخیر مستلزم درجه کاملتری از شیوه تولید سرمایه داری نسبت به حالت پیشین است . برای آنکه کالا های یک محیط واحد ، از یک جنس و تقریباً با قیمت همانند ، بتوانند بنا بر ارزش خود فروخته شوند ، دو چیز ضرور است :

اول ارزشهای متفاوت انفرادی باید بصورت ارزش اجتماعی یگانه ، یعنی بصورت ارزش بازار که فوقاً ذکر شد ، هم تراز گردند و برای این منظور رقابتی میان تولید کنندگان همان نوع کالا ضرورت دارد و نیز وجود بازاری لازمست که در آن تولید کنندگان مزبور کالا های خود را با هم عرضه نمایند . برای آن که قیمت بازار کالا های نظیر ، که هر یک تحت شرایط انفرادی بگونه های مختلف تولید شده اند ، بسا ارزش بازار انطباق یابد ، و از آن نه بمناسبت بالا بودن و نه از لحاظ پائین تر قرار گرفتن انحراف پیدا نکند لازمست فشار فروشندگان مختلف نسبت بیکدیگر باندازه کافی نیرومند باشد تا توده کالاهائی که

* توضیحاً متذکر می‌شود که افزایش اضافه ارزش عادی سرمایه دار فقط با کسر کردن مقداری از دستمزد کارگران میسر است . بنا بر این افزایش واقعی سود نیز معلول این دستبرد به دستمزد کارگران خواهد بود . ولی در مسئله مورد بحث سخن بر سر افزایش مصنوعی بیان پولی سود است نه افزایش واقعی آن . همین سبب بخودی خود مستلزم کسر دستمزد ، آنچنانکه در مورد افزایش واقعی اضافه ارزش پیش می‌آید ، نیست . (مترجم)

ببازار ریخته میشود پاسخگوی نیازمندی اجتماعی باشد، یعنی با کمیتی که جامعه امکان پرداخت ارزش بازار را دارد تطبیق نماید. هرگاه حجم محصولات از میزان این نیازمندی تجاوز کند آنگاه ضرورتاً باید کالاها پائین تر از ارزش بازارشان فروخته شوند، و بالعکس اگر توده محصولات بقدر کافی نباشد و یا چنانچه فشار رقابت بر فروشندگان باندازه ای نباشد که آنها را وادار کند چنان مقدار کالائی را ببازار بیاورند، (چیزی که همانست) و آنگاه بیالاتر از ارزش خود فروخته میشوند. در صورتی که ارزش بازار تغییر یابد آنگاه شرایطی نیز که مجموع توده کالاها طبق آن می توانستند بفروش روند دستخوش تغییر می شود. چنانچه ارزش بازار تنزل نماید، در آن صورت نیازمندی اجتماعی بطور متوسط گسترش پیدا میکند (در اینجا غرض از نیازمندی همواره آن احتیاجاتی است که توان پرداخت دارد) و می تواند در درون مرزهای معینی مقادیر بیشتری کالا جذب نماید. اگر ارزش بازار ترقی نماید آنگاه نیاز اجتماعی برای آن کالا می ترجد و مقادیر بیشتری از آن جذب خواهد شد. بنا بر این اگر از سوی عرضه و تقاضا قیمت بازار را تنظیم می کنند، و یا بهتر بگوئیم حاکم بر انحرافات قیمت بازار نسبت به ارزش بازار هستند، از سوی دیگر ارزش بازار است که نسبت میان عرضه و تقاضا را تنظیم می نماید و مرکزی را تشکیل میدهد که پیرامون آن انحرافات عرضه و تقاضا قیمت های بازار را به نوسان در می آورند.

هرگاه این امر نزدیکتر مورد مطالعه قرار گیرد دیده می شود شرایطی که در مورد ارزش کالای منفردی صدق میکنند، بصورت شرایطی برای ارزش مجموع کل کالاها می نوع معین نیز بازگردان می شوند. این حکم هم برای تولید سرمایه داری که از آغاز تولید می بقیاس وسیع است و هم در مورد شیوه های تولیدی که کمتر پیشرفته اند - لاقلاً نسبت به کالاها می آید - صدق میکند. در مورد شیوه های تولید اخیر، کالاها می کدر مقیاس کوچکتری تولید میشوند حتی در صورتیکه از تولید کنندگان کوچک بسیاری ناشی شده باشند، و بنابراین محصول مشترک بمقادیر زیاد در دست عدّه کمی سود اگر متمرکز می شوند، انباشته می گردند و برای فروش ببازار آورد می شوند و بوسیله آنان بمنزله محصول مشترک یک رشته تولید یا قسمت کمابیش بزرگی از آن عرضه میگردند.

در اینجا کاملاً بطور گذرا متذکر شیم که "نیاز اجتماعی"، یعنی آنچه اصل تقاضا را تنظیم میکند، اساساً به مناسبات طبقات مختلف بایکدیگر و بموضع اقتصادی هر یک از آنها وابسته است و بنا بر این اولاً به رابطه میان کل اضافه ارزش و دستمزد و ثانیاً به رابطه میان حصه های مختلفی که اضافه ارزش به آن تقسیم میشود (سود، بهره، بهره زمین، مالیاتها و غیره) بستگی دارد. بدینسان اینجا نیز یکبار دیگر معلوم میگردد که مطلقاً هیچ چیزی را نمی توان با رابطه میان عرضه و تقاضا توضیح داد مگر آنکه قبلاً پایه ای که بر مبنای آن این رابطه قرار داد روشن گشته باشد.

با اینکه کالا و پول هر دو واحد های ارزش مبادله و ارزش مصرف هستند، سابقاً دیدیم (کتاب

اول ، فصل یکم ، بند ۳) * چگونه در خرید و فروش ، هر دوی این مقولات به دو قطب مقابل یکدیگر تقسیم میشوند بنحوی که کالا (فروشنده) معرف ارزش مصرف و پول (خریدار) نمایند^۱ ارزش مبادله میگردد . اینکه کالا باید ارزش مصرفی داشته باشد ، و بنا بر این یک نیاز اجتماعی را برآورد ، سازد ، خود یکی از شرایط مقدم فروش بود . شرط دیگر عبارت از این بود که قسمت کار محتوی در کالا بیانگر کار اجتماعا لازم باشد و لذا ارزش انفرادی کالا (بهائیت فروش که تحت این شرایط با آن یکی است) با ارزش اجتماعی آن تلاقی پیدا نماید . (۲۸)

حالا بیائیم و این احکام را به توده ای از کالای موجود در بازار که محصول سراسریک محیط را تشکیل میدهد اعمال نمائیم .

مطلب آسان تر نمود ، میشود هرگاه ما تمام توده کالا را بدو محصول یک رشته تولید و بمثابه یک کالا تلقی کنیم و مجموع قیمت کالاهای کثیری که همانند هم هستند بصورت قیمت یکانه ای با هم جمع نمائیم . آنچه در مورد تک کالاها گفته شد اینک کلمه بکلمه در باره توده کالای رشته مشخص از تولید که در بازار وجود ندارد صدق میکند . این حکم که ارزش انفرادی کالا باید با ارزش اجتماعی آن انطباق داشته باشد ، اکنون در این امر تحقق پیدا میکند یا بهتر نمود ، میشود که کمیت کل ، در برگیرنده کار اجتماعی ای است که برای تولیدش لازم است و ارزش این توده کالا برابر با ارزش بازار آنست .

حالا فرض کنیم که قسمت اعظم این کالاها تقریبا تحت همین شرایط عادی اجتماعی تولید شد ، باشند ، بنحویکه این ارزش در میان حال ارزش انفرادی کالاهاش باشد که توده مزبور را تشکیل میدهند . اکنون اگر فرضا جز نسبتا کوچکی از این توده کالایش پائین تر و جز دیگری بالا تر از این شرایط تولید شده باشند ، بصورتی که ارزش انفرادی یک جز بزرگتر و ارزش انفرادی جز دیگر کوچکتر از ارزش متوسط قسمت اعظم کالاها باشد ولی این دو جهت مختلف بنحوی یکدیگر را جبران نمایند که ارزش متوسط کالاها متعلق به آنها برابر با ارزش توده کالاها میانه گردد ، و آنگاه ارزش بازار بوسیله ارزش کالاهاست که تحت شرایط میانه تولید نمود ، اند (۲۹) تعیین می شود . ارزش مجموع توده کالا برابر با حاصل جمع واقعی ارزشهای همه کالاها میانه با هم است ، ام از آنهاستیکه تحت شرایط میانه و آنهاستیکه پائین تر یا بالا تر از آن تولید شده اند . در این حالت ارزش بازار یا ارزش اجتماعی توده کالاها - یعنی زمان کار لازم که در آنها جا گرفته است - بوسیله ارزش توده میانه که بزرگتر است تعیین میشود . بعکس فرض کنیم که مجموع مقدار کالاهای مورد تقاضای که بازار آمد ، ثابت است ولی ارزش کالا -

* سرمایه جلد اول ، ترجمه فارسی ، ص ۸۶

Zur Kritik der pol. Oek.

(۲۸) کارل مارکس: "انتقاد از اقتصاد سیاسی" برلین ۷۸۹

(۲۹) کارل مارکس: "انتقاد از اقتصاد سیاسی" .

هائی که تحت شرایط بدتر تولید شده اند با ارزش کالاهائی که تحت شرایط بهتر تولید گردیدند، اند پاپها نمی شوند و وضع پنحوی است که آن قسمت از کالاهائی که تحت شرایط بدتر تولید گشته اند، هم در برابر توده کالای میانه و هم در مقابل آن جهت دیگر مقدار نسبتاً قابل ملاحظه ای را تشکیل میدهند، آنگاه توده کالائی که در شرایط بدتر تولید شده است ارزش بازاریا ارزش اجتماعی را تنظیم مینماید.

سرانجام فرض شود توده کالائی که در شرایط بهتر از متوسط تولید شده و بمراتب بیشتر از توده کالائی باشد که در بدترین شرایط تولید گشته است و حتی خود مقدار قابل ملاحظه ای را نسبت به توده کالائی که در شرایط متوسط تولید شده است تشکیل دهد. آنگاه ارزش بازار را آن جزئی تنظیم میکند که تحت بهترین شرایط تولید گشته است. در اینجا از مورد اکندگی بازار چشم پوشی شده زیرا در آن صورت همواره آن جزئی که تحت بهترین شرایط تولید گردید، است قیمت بازار را تنظیم مینماید* ولی ما در اینجا با قیمت بازار، از حیث اینکه از ارزش بازار متفاوت است، سروکار نداریم بلکه بحث ما بر سر تعیین پذیریهایی مختلف خود ارزش بازار است. (۳۰)

* یکبار دیگر جلب توجه خواننده را باین نکته لازم میسریم که غرض از بهترین و بدترین شرایط در تولید کالا آن اوضاع و احوالی است که موجب ارزان تر یا گرانتر تمام شدن کالا میشود. بنا بر این روشن است که بهترینگام آگده بودن بازار از کالا آن اجناس مشابهی که ارزانتر تمام شده اند بیشتر مشتری دارند و اگر مقدار این قبیل کالاها نسبتاً زیاد باشد بدیهی است که ارزش بازار طبق ارزش کالای آنها تعیین خواهد گردید. (مترجم)

۳۰) بنا بر این مشاجره میان استورشی و ریکاردو در مورد بهره زمین (بحثی که فقط صورت مشاجره دارد زیرا در واقع هیچکدام از آنها بگفته طرف دیگر توجه نمیکند) بر سر این مسئله که آیا ارزش بازار (نزد آنها بیشتر قیمت بازار و قیمت تولید مطرح است) بوسیله کالاهائی تنظیم میشود که در نامساعدترین شرایط (ریکاردو) و یا تحت مساعدترین شرایط (استورشی) تولید شده اند، بدینسان حل میشود که هر دو هم حق ندارند و نیز اینکه هر دوی آنها حالت میانه را بکلی از نظر دور داشته اند. در باره مواردی که قیمت بوسیله کالاهائی تنظیم میگردد که تحت مساعدترین شرایط تولید گشته اند، به نظریه کربت Corbet مراجعه کنیم: "این به آن معنا نیست که گیاه وی (ریکاردو) مدعی شده است که دو نمونه منفرد از دو قلم مختلف، مثلاً یک کلاه یک جفت کفش، در صورتیکه هر دو با مقدار کار برابری ساخته شده باشند یا یکدیگر مبادله میشوند. در اینجا وقتی از کالا صحبت میشود باید "کالای نوعی" را در نظر گرفت نه یک کلاه تنها و منفرد، یک جفت کفش و غیره. مجموع کاری که در انگلستان صرف کلاه دوزی میشود باید بدین منظور مانند کاری تلقی شود که میان تمام کلاه ها تقسیم میگردد. این چیزی است که بگمان من از آغاز در بیان کلیات این آموزش تصریح

در واقع چنانچه خواسته باشیم موضوع را با حدت و شمول کامل مطرح سازیم (چیزی که البته در واقعیت فقط بصورت تقریبی و با هزار گونه تغییر بروز میکند) باید بگوئیم ارزش بازار تمام توده - کالائی که بر حسب ارزشهای متوسط تنظیم گردیده و در حالت I برابر با حاصل ارزشهای انفرادی توده - کالای مزبور است و اگر چه در مورد کالاهائی که در جناحین تولید شده اند این ارزش بازار بصورت ارزش متوسطی که به آنها بزور تحمیل شده نمود و میشود* در آن صورت آنها که در شرایط بدتر تولید کرده اند مجبورند کالاهای خود را به پائین تر از ارزش انفرادی بفروشند و آنها که در بهترین شرایط تولید کرده اند بالاتر از آن میفروشند.

در حالت II، توده های ارزش داری که تحت شرایط انفرادی دو جناح تولید شد مانند هم ترازی پیدا نمیکنند و آن توده - کالائی که در شرایط بدتر تولید شده است جنبه تعیین کننده خواهد داشت. اگر خواسته باشیم مطلب را در حدت کاملش بیان نماییم باید بگوئیم که قیمت متوسط یا ارزش بازار هر کدام از کالاهای جداگانه و یا هر یک از واحدهای جزئی توده - کالای کل و بوسیله ارزش کل توده - کالای تعیین میگردد و این ارزش کل از حاصل جمع ارزش همه کالاهائی که تحت شرایط مختلف تولید شده اند بوسیله سهم متناسبی که از این ارزش کل بهر کالای جداگانه می افتد و بدست می آید ارزش بازاری که بدینسان حاصل میشود نه تنها بالاتر از ارزش انفرادی کالاهای آن جناحی قرار میگیرد که با شرایط مساعدتر تولید نموده اند بلکه بالاتر از ارزش انفرادی کالاهائی نیز که متعلق به قشر میانه هستند واقع میشود. ولی این ارزش بازار همواره با پائین تر از ارزش انفرادی کالاهائی قرار میگیرد که تحت شرایط نامساعد تولید شده اند. اینکه ارزش انفرادی مزبور تا چه اندازه به ارزش بازار نزدیک میشود یا سرانجام با آن تلاقی پیدا میکند، کاملاً وابسته به حجمی است که توده - کالای جنس نامساعد تولید شده در محیط کالاهای مورد نظر اشغال مینماید. هرگاه تقاضا حتی به میزان ناچیزی بیش از عرضه باشد آنگاه ارزش انفرادی کالاهائی که تحت شرایط نامساعد تولید شده اند قیمت بازار را معین مینمایند.

سرانجام، در صورتیکه قیمت کالاهائی که در جناح مساعدتر تولید شده اند مانند حالت III، جای بزرگتری نه تنها نسبت به جناح مقابل بلکه نسبت به کالاهای میانه شرایط اشغال نمایند، آنگاه ارزش بازار به پائین تر از ارزش میانه تنزل میکند. ارزش متوسط که بر حسب جمع مهالغ ارزشی هر دو جناح و قشر میانه حساب شده باشد در اینجا پائین تر از ارزش کالاهای میانه شرط

نشده است. "Observations on some verbal disputes in Pol. Econ. etc.", London, 1821, p. 53, 54.

* در چاپ اول بجای "نموده می شود" و "قرار می گیرد" آمده بود که از روی نسخه خطسی مارکس اصلاح شده است.

قرار میگیرد و بنا بر فضای نسبی ای که جناح نیک شرط اشغال میکند به آن نزدیک یا از آن دور میشود. هرگاه تقاضا در برابر عرضه ضعیف باشد، جزئی که در شرایط مساعد قرار دارد، اهم از هر مقداری داشته باشد، بوسیله پائین آوردن قیمت تا حد ارزش انفرادی خود قاهرانه موقعیت حاکم بدست میآورد. ارزش بازار هرگز نمیتواند با این ارزش انفرادی کالاهائی که در بهترین شرایط تولید شده اند انطباق پیدا نماید مگر آنکه عرضه بنحو بسیار نیرومندی بر تقاضا بچربد.

این استقرار یابی ارزش بازار، که ما در اینجا بصورت مجرد نشان داده ایم، در بازار واقعی بوسیله رقابت میان فروشندگان عملی میشود، بشرط بر آنکه تقاضا درست باندازه ای وسعت داشته باشد که بتواند توده کالائی را بنا به ارزشهای که بدینسان تعیین گردیده است جذب نماید. همین جاست که ما را به نکته دوم می‌رساند.

ثانیا، اینکه گفته میشود کالا دارای ارزش مصرف است فقط باین معنا نیست که کالای مزبور نیازی از نیازمندیهای اجتماعی را برآورد، می‌سازد. تا زمانیکه فقط کالاهای جداگانه را بررسی میکردیم می‌توانستیم فرض کنیم که احتیاج برای این کالای مشخص - که قیمت آن بدو در قیمت جا گرفته بود - وجود دارد، بدون آنکه لازم بدانیم بیشتر از آن قیمت نیازی را که باید برآورد شود مورد توجه قرار دهیم. ولی بمحض اینکه محصول تمام یک رشته تولید در یک سو و نیازمندی اجتماعی در سوی دیگر قرار میگیرد، این جهت کمی مسئله جنبه اساسی پیدا میکند. اکنون واجب میشود که میزان، یعنی قیمت این نیازمندی اجتماعی را مورد توجه قرار دهیم.

در تعاریفی که پیش از این در باره ارزش بازار داده شد، چنین فرض شده است که حجم کالاهای تولید گشته یکسان می‌ماند و مقدار داده شده ای است. و نیز این امر مفروض گرفته شده بود که تغییرات فقط در مورد رابطه میان عناصر ترکیب کنند، این توده - کالا، که تحت شرایط متفاوت تولید گشته اند، روی میدهد و لذا ارزش بازار در مورد همان مقدار کالا بگونه های مختلف تنظیم میگردد. اکنون فرض میکنیم که این توده - کالاهای تجارت از قیمت عادی عرضه است و در این فرض از امکان اینکه قسمتی از کالاهای تولید شده میتواند موقتا از بازار بیرون کشیده شود صرف نظر میکنیم. حالا اگر تقاضا برای این مقدار کالا نیز عادی بماند، آنگاه کالا بنا بر ارزش بازار خود بفرش میرود، قطع نظر از آنکه کدامیک از سه حالت بررسی شده فوق بر این ارزش بازار حاکم باشد. توده - کالا نه تنها یک نیاز را برآورد، می‌سازد بلکه این نیازمندی را در گستره اجتماعی رفع می‌نماید. بعکس اگر قیمت کوچکتر یا بزرگتر از تقاضا باشد آنگاه در قیمت بازار نسبت به ارزش بازار انحرافات رخ میدهد. و نخستین انحراف اینست که اگر قیمت کالا خیلی کم باشد، همواره کالاهائی که تحت شرایط بدتر تولید شده اند ارزش بازار را تنظیم مینمایند و چنانچه قیمت بسیار بزرگ باشد همواره کالاهائی که با بهترین شرایط تولید گشته اند این نقش را ایفا میکنند و لذا یکی از دو جناح، تعیین کنند ارزش بازار میشود، در صورتی

کعبنا بر نسبت ساده میان حجم مقادیری که تحت شرایط گوناگون تولید شده اند قاعدتا می‌بایست نتیجه دیگری حاصل میشد. چنانچه تفاوت میان تقاضا و کمیت محصول عرضه شده باز هم زیادتر شود آنگاه قیمت بازار نیز همیزان زیادتری نسبت به ارزش بازار، چه صعوداً و چه نزولاً، انحراف پیدا خواهد نمود. ولی تفاوت میان کمیت کالاها تولید شده و آن کمیتی از آنها که بنا بر ارزش بازارشان بفروش میروند، میتواند علت دوگانه‌ای داشته باشد. یا این کمیت خود تغییر میکند، خیلی کوچکتر یا خیلی بزرگتر میشود و لذا بنحوی تغییر مینماید که گوش باز تولید بمقیاسی غیر از آنچه ارزش بازار را تنظیم مینمود بوقوع پیوسته است. در این حالت، با آنکه تقاضا بصورت گذشته باقی ماند، عرضه تغییر یافته، و لذا اضافه تولید یا کم تولیدی نسبی بروز نمود، است. و یا باز تولید یعنی عرضه ثابت ماند، ولی تقاضا تنزل یا ترقی کرده است، امری که میتواند از علل مختلفه ناشی گردد. در این حالت با اینکه مقدار مطلق عرضه یکسان ماند، است، مقدار نسبی آن، یعنی مقدار عرضه در مقایسه با میزان نیازمندی و یا در سنجش با آن، تغییر یافته است، نتیجه‌ای که حاصل میشود مانند حالت اول است منتها در جهت عکس. سرانجام: چنانچه تغییرات در هر دو سوء خواه در جهات متقابل و خواه در یک جهت ولی نه بیک میزان، انجام گیرد و خلاصه اگر تغییرات دو سهه‌ای روی دهد که نسبت گذشته میان عرضه و تقاضا را دگرگون سازد، در آنصورت نتیجه فرجامی آن همواره باید بیکی از دو حالتی که فوقاً مورد مطالعه قرار گرفت منتهی گردد.

دشواری ویژه در مورد تعریف کلی مفهوم عرضه و تقاضا در اینست که گوش تعریف مزبور بیک همانگوشی منجر میشود. نخست عرضه، یعنی محصولی را که در بازار وجود دارد و یا میتواند به بازار تحول گردد، مورد توجه قرار دهیم. برای آنکه وارد جزئیات بهبود نشد، باشیم گوئیم که در اینجا نظر ما معطوف به حجم باز تولید سالانه در هر یک از رشته‌های مشخص صنعت است و بدین منظور از شایستگی بیشتر و کم زیادتی که کالاها مختلفه برای بیرون کشیده شدن از بازار دارند و میتوانند مثلاً برای مصرف سال آینده ذخیره شوند، صرف نظر میکنیم. این باز تولید سالانه نخست بیانگر کمیت معین، اندازه یا تعدادی است، که بر حسب آنکه توده کالا بصورت منفصل یا متصل اندازه‌گیری میشود، نمایش می‌یابد. این کالاها تنها عبارت از ارزشهای مصرفی نیستند که نیازمندیهای انسانی را برمی‌آورند بلکه آن ارزشهای مصرفی هستند که در بازار به میزان مشخص وجود دارند. و در ثانی این توده کالا دارای ارزش بازاری معین است که میتوان آنرا بصورت مضره‌ای از بازار آن کالا یا سنگه و اندازه‌هایی که بمنزله واحد‌های سنجش شمرده می‌شوند، بیان نمود. بنا بر این میان میزان کسی کالاها که در بازار یافت میشوند و ارزش بازاری آنها هیچ پیوند ضروری وجود ندارد. در حالیکه مثلاً برخی از کالاها نواق ارزش زیادی دارند بعضی دیگر نواق ارزش کمی دارا هستند، بگونه‌ای که مبلغ ارزشی معینی میتواند در مقدار بسیار بزرگی از برخی کالاها و مقدار بسیار کوچکی از برخی دیگر

نمایشریابد. میان کیت اقلامی که در بازار یافت میشوند و ارزش بازار اقلام مزبور تنها رابطه زیرین وجود پیدا میکند: بنا بر پایه مشخص از آوری کار، در هر محیط تولیدی ویژه برای ساختن مقدار معینی از یک جنس، کیت مشخص از زمان کار اجتماعی ضرورت دارد، اگر چه این نسبت در محیط های مختلفه تولید بکلی متفاوت است و هیچگونه ارتباط درونی با سودمندی این اقلام و ماهیت ویژه ارزشها^۱ مصرف آنها ندارد. در صورت یکسان فرض کردن شرایط دیگر: اگر a : کیت از یک نوع کالا با زمان کاری به میزان b ساخته شود آنگاه کیت na مستلزم زمان کاری برابر با nb خواهد بود. علاوه بر این چنانچه جامعه بخواهد نیازهای را برآورده سازد و بدین منظور تولید قلمی از اشیا را لازم شمسارد، آنگاه باید در از آن پرداخت نماید. در واقع چون در تولید کالائی تقسیم کار از پیش مفروض است، جامعه اقلام مزبور را بدینسان خریداری می نماید که جزئی از زمان کار موجود خود را در تولید آنها بکار میبرد و لذا آنها را بوسیله قسمت مشخص از زمان کاری که جامعه مزبور میتواند در اختیار داشته باشد خریداری میکند. آن بخشی از جامعه که در نتیجه تقسیم کار موظف میگردد کار خود را بجهت تولید این جنس مشخص مصرف دارد، باید بوسیله کار اجتماعی نمایشریافته در اجناسی که نیازمندی های آن بخش را برآورده می سازند، معادلی بدست آورد. ولی میان کیت کل کار اجتماعی ای که در تولید یک تلم از اشیا مورد احتیاج اجتماعی مصرف شده است، یعنی میان جزئی از کل نیروی کاری که جامعه برای تولید جنس مزبور بکار میبرد و لذا میان ابعادی که تولید این قلم در تولید کل پیدا میکند از یکسو و میزانی که از سوی دیگر خواست جامعه برای ارضای نیازمندیهای خود از جنس مزبور است بجهت پیوند واجب و لازمی وجود ندارد بلکه پیوند میان آنها صرفاً تصادفی است. هرچند هر کدام از اقلام جدا جدا یا هر کیت معینی از یک نوع کالا فقط شامل کار اجتماعی ای است که برای تولید آن لازم آمد، است و اگر از این نقطه نظر مورد توجه قرار گیرد، ارزش بازاری مجموع این نوع کالا فقط نمایانگر کار لازم خواهد بود، معذک چنانچه کالای مشخص مزبور به میزانی بیش از حد نیازمندی جامعه تولید شده باشد، آنگاه یک جزء از زمان کار اجتماعی تلف گردیده است و بنا بر این توده - کالائی که به بازار عرضه شده معرف کیت بسیار کوچکی از کار اجتماعی نسبت به آنچه واقعا در کالای مزبور گنجد، است خواهد بود. (تنها در آنجا که تولید تحت نظارت قبلا پیش بینی شده اجتماع قرار دارد، جامعه میان حجم زمان کار اجتماعی ای که برای تولید اقلام معین مصرف میگردد و حدودی که باید اقلام مزبور نیازمندیهای اجتماعی را برآورده سازند، پیوند ایجاد میکند). بنا بر این کالاها مزبور ضرورتاً باید بهائین تر از ارزش بازارشان بفروش روند، و حتی ممکن است که قسمتی از آنها فروشنده ناپذیر گردد. هرگاه حجم کار اجتماعی ای که برای تولید نوع معینی کالا صرف شد کوچکتر از میزان نیازمندی اجتماعی ویژه ای باشد که باید بوسیله محصول مزبور رفع شود، آنگاه حالت

معکوس بروز میکند . ولی اگر حجم کار اجتماعی ای که برای تولید جنس معینی صرف شده با حجم آنچه برای ارضا^۱ نیازمندی اجتماعی لازم است انطباق داشته باشد ، و بنا بر این بنحوی باشد که توده - کالای تولید شده با درجه^۲ عادی باز تولید در صورت یکسان ماندن تقاضا^۳ تطبیق نماید ، آنگاه کالا بنا بر ارزش بازار خود بفروشد . خواهد رفت . مبادله یا فروش کالاها بنا بر ارزشی که دارند عقلانی است و قانون طبیعی تعادل آنهاست . از مبنای این قانون است که باید انحرافات ایضاح شوند نه آنکه بعکس خود قانون بر پایه^۴ انحرافات توضیح گردد .

اکنون جهت دیگر مسئله ، یعنی تقاضا را ، بررسی کنیم .
 کالاها بمثابة وسائل تولید و یا بمنزله^۵ وسائل زیست خریداری میشوند تا در مصرف بارآور یا مصرف انفرادی وارد گردند . اینکه برخی از انواع کالاها ممکن است برای هر دو منظور بکار روند - تغییر در اصل موضوع نمی دهد . بنا بر این در مورد کالاها ی مزبور تقاضا یا از جانب تولید کنندگان انجام میگردد (در اینجا از جانب سرمایه داران زیرا مقروض اینست که وسائل تولید مبدل ب سرمایه شده اند) و یا از طرف مصرف کنندگان . نخست برای هر دو مورد مذکور این پیش فرض لازم بنظر میرسد که از سوی تقاضا ، کمیته مشخصی از نیازمندیهای اجتماعی و از سوی عرضه حجم معینی از تولید اجتماعی در رشته های تولید وجود داشته باشد که با آن نیازمندیها تطبیق نماید . چنانچه صنعت منسوجات پنبه ای بخواهد بازتولید سالانه خود را در مقیاس معینی از نو تأمین سازد ب میزان معمولی پنبه نیاز دارد ، و هرگاه گسترش سالانه بازار تولید را در ارتباط با انباشت سرمایه در نظر آوریم آنگاه ، در صورت یکسان ماندن شرایط دیگر ، کمیته اضافه بر آن لازم میگردد . همچنین است در مورد وسائل زیست . برای آنکه طبقه کارگر شیوه زندگی خود را بنا بسطح متوسط پیشین ادامه دهد دست کم باید باز همان مقدار وسائل زیست لازم را بدست آورد ، اگر چه ممکن است که توزیع بر حسب انواع ترکیب کننده^۶ وسائل زیست کمابیش بنحوی دیگر انجام شده باشد . با توجه به افزایش سالانه جمعیت نیز کمیته بیشتری از وسائل زیست لازم است ، امری که با تغییرات بیش و کم زیاد در مورد طبقات دیگر نیز صادق است .

بنا بر این بنظر میرسد که در جهت تقاضا مقدار معلومی نیازمندی مشخص اجتماعی قرار دارد که برای ارضا^۷ آن وجود میزان معینی کالا در بازار ضرور است . ولی تعیین کمی این نیازمندی امری فوق العاده کثرت دارد و تغییر پذیر است . ثبات آن ظاهری است . هرگاه وسائل زیست ارزانتر شود و یا دستمزد پولی بالاتر رود ، آنگاه کارگر از آن وسائل بیشتر خریداری میکند و برای این نوع کالاها " نیازمندیهای اجتماعی " بزرگتری پیدا می شود ، و این صرف نظر از مستندان و غیره است که - تقاضا^۸ ی آنان باز هم پائین تر از حدود نیازمندی جسمانی شان قرار دارد . از سوی دیگر اگر مثلا پنبه ارزانتر شود آنگاه تقاضای سرمایه داران در مورد پنبه افزایش پیدا میکند و سرمایه اضافی بیشتری

در صنایع پنبه ریخته میشود و غیره^{*} در این بحث بهیچوجه نباید این نکته فراموش شود که تقاضا در مورد مصرف بازار آور بنا بر فرض، عبارت از تقاضای سرمایه دار است که هدف ویژه^{ست} وی تولید اضافه ارزش است^۱ چنانکه فقط برای این مقصود است که وی نوع معینی از کالا را تولید میکند. از سوی دیگر این امر مانع از آن نیست که وی مثلاً بمثابة خریدار پنبه به بازار آید و نمایند^۲ نیاز نسبت به پنبه باشد و همچنانکه همچنانکه برای فروشند^۳ پنبه نیز این امر یکسان است که خریدار پنبه را به پارچه پیراهنی یا به باروت - پنبه^۴ تبدیل میسازد و یا میخواهد بدان وسیله گوشه‌های خود و جهان را فرو بندد. ولی بهر جهت این امر برای نشان دادن اینکه وی از چه قماش خریداری است تأثیری بسزا دارد. این امر که وی در حقیقت فقط نیاز سود جهان^۵ خهشتن را در پس احتیاج به پنبه می‌پوشاند، ماهیت این نیازمندی را تغییر میدهد. میان کالاهائی که در بازار معرف نیازمندی هستند، یعنی میان تقاضا و احتیاج واقعی اجتماعی^۶ مرز هائی وجود دارد که از لحاظ کمی مختلف هستند و طبعا میزان این اختلاف نسبت بکالاهای گوناگون بسیار متفاوت است. منظور من تفاوت میان کالاهای مورد تقاضای کنونی و آن مقدار کالاهائی است که مورد تقاضا قرار میگرفت اگر قیمت پولی کالاها غیر از آنچه هست میباشد و یا بدیگر سخن در صورتیکه شرایط زیست خریداران از لحاظ مالی طور دیگر می‌بود.

هیچ چیز آسانتر از درک نابرابریهای میان تقاضا و عرضه و نتیجه ناشی از آن، یعنی انحراف قیمت‌های بازار از ارزشهای بازار نیست. د شواری واقعی عبارت از روشن ساختن این مسئله است که مقصود از آنچه تحت عنوان انطباق یابی تقاضا و عرضه گفته میشود چیست. تقاضا و عرضه آنگاه با یکدیگر انطباق پیدا میکنند که رابطه میان آنها بنحوی باشد که توده کالاهای رشته مشخصی از تولید بتواند بنا بر ارزش بازار خود، نه بالاتر و نه پائین تر از آن، فروخته شود. این نخستین چیزی است که در این باره بما گفته می‌شود.

دوم آن اینست که اگر کالاها بنا بر ارزش بازار خود فروش پذیر باشند آنگاه تقاضا و عرضه باید یکدیگر منطبق میگردد.

اگر تقاضا و عرضه با هم انطباق پیدا کنند آنگاه تأثیر آنها پایان می‌یابد و درست بهمین جهت است کالاها بنا بر ارزش بازار خود بفروش می‌روند. چنانچه دو نفر در وجهت مقابل هم‌مساهم^۷ عمل کنند یکدیگر را خنثی می‌نمایند و بر خارج از خود هیچ تأثیری اعمال نمی‌کنند و پدیده هائی که تحت این شرایط روی میدهند ضرورتاً باید بنحوی دیگری غیر از مداخله^۸ این دو نیرو ایضاح گردند. هرگاه عرضه

* Schiess-Wolle (آلمانی) - Coton-Poudre یا Fulmi-Coton (فرانسه) پنبه
Gun - Cotton (انگلیسی) ماده محترقی که بوسیله پنبه و مخلوطی از اسید نیتریک و اسید سولفو

ساخته میشود. در ترجمه روسی پیروکسین Pirokceline ذکر شده است.

و تقاضا متقابلاً یکدیگر را خنثی می‌نمایند. مانگانه دیگر چیزی را توضیح نمیدهند و تأثیری روی ارزش بازار اعمال نمیکنند و موارد چهارم این مسئله که چرا ارزش بازار دقیقاً در این مبلغ پول و نه در مبلغ دیگری بیان میشود همچنان در تاریکی نگاه می‌دارند. بدیهی است که قوانین درونی واقعی تولید سرمایه داری نمیتوانند بنا بر تأثیر متقابل تقاضا و عرضه توضیح یابند (با قطع نظر کامل از اینکه در باره آیسند و نیروی محرکه اجتماعی هنوز تحلیل عمیق تری انجام نشده است) و زیرا این قوانین فقط آنگاه در صورت تحقق یافته خالص خود ظاهر میشوند که تأثیر تقاضا و عرضه پایان یافته باشد و یعنی هنگامی که این دو با هم انطباق یافته باشند. در واقع تقاضا و عرضه هرگز با هم تطبیق نمی‌کنند و اگر هم یکبار چنین انطباقی حاصل شود تصادفی است و لذا باید از لحاظ علمی آنرا برابری یا صفر و بمنزله چیزی که روی نداده است تلقی نمود. ولی در اقتصاد سیاسی فرض میشود که آنها با هم انطباق پیدا می‌کنند. چرا؟ برای اینکه بتوان پدیده‌ها را در شکل قانونمند آنها به صورتی که با مفهوم آنها تطبیق داشته باشد بررسی نمود و یعنی آنها را مستقل از صورت ظاهری که در نتیجه حرکت تقاضا و عرضه پیدا میکنند مورد مطالعه قرار داد و از سوی دیگر برای اینکه بتوان بگرایش واقعی حرکت تقاضا و عرضه پی برد و آنرا آگاهانه استوار ساخت. چون نابرابریها جنبه متقابل دارند و نظر باینکه پیوسته یکدیگر را دنبال می‌کنند و در نتیجه جهت‌های متقابلی که دارند از راه تضادی که میان آنها هست یکدیگر را جبران می‌نمایند. بنا بر این با اینکه عرضه و تقاضا در هیچ حالت جدی‌گانه مشخصی انطباق ندارند و نابرابریهای آنها چنان در هم می‌آیند - و این نتیجه آنست که هر انحراف در یکی از جهات انحراف دیگری را در جهت مقابل برمی‌انگیزد - که اگر یک دوره کامل کم و بیش طولانی در نظر گرفته شود و عرضه و تقاضا همواره یکدیگر را می‌پوشانند. ولی این انطباق مابقی آنها فقط ناشی از میانگین نوسانات گذشته است و تنها در نتیجه حرکت دائمی تضاد آنها بوجود می‌آید. بدینسان است که اگر معدل انحرافات قیمت بازار از ارزش بازار را در نظر بگیریم دیده می‌شود که قیمت‌های بازار یکدیگر را جبران کرده و در حالیکه انحرافات آنها نسبت به ارزش بازار بصورت اضافه و منها بهم در می‌شوند و قیمت‌های مزبور با ارزش بازار انطباق پیدا می‌کنند. این معدل بهیچوجه تنها دارای اهمیت تئوریک نیست بلکه از لحاظ عملی برای سرمایه مهم است زیرا سرمایه گذاری بر پایه نوسانات و برابریهای دوره معین کمابیش درازی محاسبه میشود.

بنا بر این رابطه میان تقاضا و عرضه از سویی فقط انحرافات قیمت‌های بازار را از ارزش‌های بازار معلوم میکند و از سوی دیگر نمایانگر گرایش در جهت از میان برداشتن این انحرافات و یعنی در جهت محور تأثیر رابطه میان تقاضا و عرضه است. (موارد استثنائی کالاهائی که قیمت دارند ولی فاقد ارزش هستند در اینجا مورد توجه قرار نگرفته اند) و تقاضا و عرضه می‌توانند تأثیری را که وسیله

نابرابری آنها بوجود آمده است. با شکل مختلف برطرف سازند، مثلا چنانچه تقاضا و لذا قیمت بازار تنزل نماید ممکن است نتیجه پاینجا انجامد که سرمایه بهیرون کفید، شود و بدینصن عرضة تقلیل یابد. ولی در این مورد باز امکان دارد در نتیجه اختراعاتی که زمان کار لازم را کوتاه میکنند ارزشبازار خود تنزل نماید و از آنراه با قیمت بازار هم سطح گردد. هرگاه بمعکس تقاضا ترقی نماید و با آن قیمت بازار بر ارزشبازار بهتری یابد آنگاه ممکن است پاینجا انجامد که سرمایه بسیار زیاد ی بسوی آن رشته تولید روی آورد و تولید بگونه ای بالا رود که قیمت بازار خود پائین تر از ارزش بازار قرار گیرد، و یا از سوی دیگر امکان دارد که این امر به ترقی قیمت بکشد و خود تقاضا را بمعقب راند. باز ممکن است که در این یا آن رشته تولید وضع بجائی برسد که ارزشبازار خود برای دوره های کم همیشه رازی بالا رود، در حالیکه لازم باشد قسمتی از محصولات مورد تقاضا در طول این مدت تحت شرایط بدتری تولید گردند.

همانطور که قیمت بازار به تقاضا و عرضه بستگی دارد از سوی دیگر عرضه و تقاضا نیز به قیمت بازار و در تحلیل گسترده تر به ارزشبازار وابسته اند. در مورد تقاضا این امر نمایان است زیرا تقاضا در جهت عکس قیمت حرکت می کند، چنانکه هرگاه قیمت تنزل نماید بر تقاضا افزود، میشود و بالعکس. ولی در مورد عرضه نیز چنین است. زیرا قیمت های وسائل تولیدی که در کالای عرضه شده وارد میشوند، معین تقاضای وسائل تولید مزبور و لذا معین عرضه کالا هائی هستند که عرضه آنها متضمن تقاضا نسبت به آن وسائل تولید نیز هست. قیمت های پنبه برای عرضه منسوجات پنبه ای تعیین کنند، اند. بر این درهم اندیشی - یعنی تعیین قیمت ها از راه تقاضا و عرضه هموازات آن تعیین عرضه و تقاضا از راه قیمت ها - این مطلب نیز افزود، می شود که تقاضا منوط به عرضه و بالعکس عرضه منسوط به تقاضاست، تولید معین بازار است و بازار معین تولید. (۳۱)

(۳۱) چه بی خردی بزرگی در " زرف بیینی " ذیل نهفته است: " آنجا که تود، دستمزد هاه سرمایه وزمین یعنی عواملی که برای ساختن کالائی ضرور هستند، بهر خلاف گذشته تغییر یافته اند، آنچه را که آدم اسمیت قیمت طبیعی کالا میخواند نیز تغییر میکند و آن قیمتی که سابقا قیمت طبیعی آن بشمار میرفت تحت تأثیر این تغییر بصورت قیمت بازار آن درمیآید، هر چند ممکن است که نه در عرضه و نه در مقدار مورد تقاضا تغییری حاصل نشده باشد. " (هر دو در این مورد درست باین جهت تغییر پیدا میکنند که ارزشبازار یا قیمت تولید مورد بحث است. اسمیت در نتیجه تغییر ارزشی تغییر مینماید). " این عرضه با تقاضای آن اشخاصی که توان پرداخت دارند یا خواستار آن هستند که آنچه اکنون معرف مخارج تولید است بهر دازند کاملا تطبیق نمیکند، بلکه بزرگتر یا کوچکتر است بنحویکه نسبت بگذشته رابطه میان عرضه و آنچه که نظر به مخارج جدید تولید،

حتی يك اقتصاد دان معمولی هم (به زيرنهيس مراجعه كنيد) * درسى يابد كه بدون هيچگونه
تغييرى در عرضه و تقاضا كه از اوضاع و احوال خارج ناشى شده باشد، رابطه آن دو مى تواند در
نتيجه تغيير در ارزش بازار دگرگون شود. حتى وي مجبور است پذيرد كه ارزش بازار هر چه باشد، برآ
بدست آوردن آن بايد تقاضا و عرضه با هم برابرى داشته باشند. اين بآن معناست كه رابطه تقاضا
و ارزش يمانگر ارزش بازار نيست بلكه بعكس ارزش بازار است كه نوسانات تقاضا و عرضه را ايضاح مى كند.
مؤلف كتاب "Observations" پس از قسمتى كه ضمن زيرنهيس نقل شده است بدينسان ادامه مى دهد:
" معذلك هرگاه درك ما هنوز از عنوان "تقاضا" و "قيمت طبيعى" همان باشد كه تاكسون
با مراجعه به آ. اسميث از آن داشته ايم، اين رابطه (ميان تقاضا و عرضه) بايد همواره يك رابطه
برابرى باشد، زيرا فقط آنگاه واقعا قيمت طبيعى پرداخته ميشود كه عرضه با تقاضاى واقعى، يعنى

تقاضاى واقعى را بيان مىكند، تفاوت يافته است. در آنصورت تغييرى در عرضه بوجود خواهد
آمد - بشرط اينكه هيچ مانعى در برابر آن قرار نگرفته باشد - و سرانجام کالا را ب قيمت طبيعى
جديد خود خواهد رساند. آنگاه برخى اشخاص ممكن است گمان برند كه چون کالا در نتيجه
تغييرى كه در عرضه آن حاصل شده ب قيمت طبيعى خود رسيد، قيمت طبيعى هم مرهون رابطه
ميان تقاضا و عرضه است، همچنانكه قيمت بازار برابره ديگرى مربوط ميشود و با اين نتيجه رسند
كه قيمت طبيعى عينا مانند قيمت بازار به رابطه اى بستگى دارد كه در آن تقاضا و عرضه مقابل يكديگر
قرار ميگيرند. " اصل بزرگ عرضه و تقاضا براى اين بيدان عمل فراخوانده شده است آنچه
راكه آ. اسميث قيمت هاى طبيعى مینامد وهم آنچه راکه وي قيمت بازار ميخواند معين گردد -

مالتوس * (Observations on certain verbal disputes etc., London 1821, p. 60, 61).

اين مرد خردمند درك نميكند كه، در حالت مورد بحث، درست تغيير در مخارج توليد (Cost of
production) و لذا نيز در ارزش بود كه موجب تغيير در تقاضا شده بود و لذا در رابطه ميان تقاضا و
عرضه نيز تغيير بوجود آورد، بود. اين تغيير در تقاضا ممكن است در عرضه تغيير ايجاد كند. اين
چيزى است كه درست عكس آنچه را كه انديشمندان ما مى خواهد ثابت كند باثبات مى رساند.
اين امر ثابت مى كند كه تغيير در مخارج توليد بهيچوجه بوسيله رابطه ميان عرضه و تقاضا
تنظيم نمى شود بلكه بعكس خود اين تغيير، ناظم آن رابطه است.

* مقصود زيرنهيس شماره ۳۱ و نقل قول از اقتصاد دان انگليسى مالتوس است. در باره اين
مؤلف به زيرنهيس سرمايه جلد اول ترجمه فارسى ص ۱۷۵ مراجعه شود.

با آن تقاضائی که حاضر است نه زیاد تر و نه کمتر از قیمت طبیعی بپردازد ، و برابری داشته باشد . بنا بر این ممکن است که در زمانهای مختلف دو قیمت طبیعی بسیار متفاوت برای همان کالا وجود داشته باشد ، و با وجود این ممکن است که رابطه میان عرضه و تقاضا در هر دو مورد همان که بود باقی بماند ، یعنی رابطه برابری * .

پس مؤلف ، این نکته را میپذیرد که برای دو قیمت طبیعی مختلف همان کالا در زمانهای متفاوت تقاضا و عرضه میتوانند و باید هر بار یکدیگر را جبران نمایند تا آنکه کالا در هر دو بار بنا به قیمت طبیعی خود فروخته شود . نظر باینکه در هر دو مورد هیچ تفاوتی در رابطه میان تقاضا و عرضه وجود ندارد ولی مقدار خود قیمت طبیعی تفاوت یافته است ، بنا بر این مسلم است که قیمت طبیعی مستقل از تقاضا و عرضه تعیین میشود و لذا کمتر از هیچ چیز دیگر میتواند بوسیله این دو تعیین گردد . برای آنکه کالای بنا بر ارزش بازار خود ، یعنی به نسبت کار اجتماعا لازم که در آن نهفته است ، فروخته شود ، باید مجموع کمیته کار اجتماعی ای که مبدل به مجموع توده این کالا میشود ، با کمیته نیازمندی اجتماعی نسبت باین نوع کالا یعنی با نیازمندی قابل پرداخت اجتماعی ، تطبیق نماید . رقابت ، نوسانات قیمت های بازار ، که با نوسانهای رابطه میان عرضه و تقاضا انطباق دارند ، دائما میکوشند کمیته کل کاری را که در هر یک از انواع کالاها مورد استفاده قرار میگیرد ، باین میزان برسانند . در رابطه تقاضا و عرضه کالاها چند چیز بدینقرار تکرار میشوند : اولاً رابطه میان ارزش مصرف و ارزش مبادله ، میان کالا و پول ، میان خریدار و فروشنده ، و ثانیاً رابطه میان تولیدکننده و مصرف کننده ، هر چند ممکن است که نمایندگی این هر دو بوسیله بازرگانان بمثابة اشخاص ثالث اعمال شود .

* این قسمت از گفتار مالتوس که در متن بزبان انگلیسی آمده عیناً چنین است :

"This proportion, however, if we still mean by "demand" and "natural price", what we meant just now, when referring to Adam Smith, must always be a proportion of equality, for it is only when the supply is equal to the effectual demand, that is, to that demand, which will pay neither more nor less than the natural price, that the natural price is in fact paid; Consequently, there may be two very different natural price, at different times, for the same Commodity, and yet the proportion which the supply bears to the demand, be in both cases the same, namely the proportion of equality".

در مورد خریدار و فروشنده همین کافی است که آنها را منفرداً در برابر یکدیگر قرار داد تا بتوان رابطه میان آنها را بررسی نمود. برای آنکه دگرسانی های کالا و لذا مجموع خرید و فروش کاملاً انجام گیرد سه نفر کافی است. A کالای خود را به پول B، یعنی کسی که A کالای خود را باو میفروشد، مبدل میسازد و سپس از نو پول خودش را بکالای که با آن پول از C میخرد بدل میکند. تمام این روند میان سه نفر منجز انجام میگردد. از این گذشته، هنگامی که پول مورد بررسی قرار گرفت این مسئله مفروض گرفته شد که کالاها بنا بر ارزش خود فروخته میشوند زیرا در آن بررسی هنوز دلیلی وجود نداشت که بر پایه آن انحراف قیمت ها از ارزش مورد مطالعه قرار گیرد، چه در اینجا فقط آن تغییرات صوری می مطرح بود که کالا به هنگام مبدل شدن به پول و دگرسانی مجدد در صورت پول بکالا از سر میگذراند. محض اینکه کالا قطعاً فروخته شد و با نقدینه حاصل از آن کالای دیگر خریداری گردید دگرسانی بصورت کامل خود در برابر ما قرار میگیرد و از لحاظ این دگرسانی، چنانچه بخودی خود مورد توجه قرار گیرد، این مسئله که آیا قیمت کالا پایین تر یا بالاتر از ارزش قرار گرفته بی تفاوت است. ارزش کالا بمنزله پایه اهمیت خود را حفظ میکند زیرا پول از لحاظ مفهومی فقط بر این اساسی تواند گسترش یابد و قیمت نیز بنا بر مفهوم عموماً خود بدو جز ارزش در شکل پول چیز دیگری نیست. البته در بررسی پول بمثابة وسیله دوران این نکته مفروض است که کالا تنها یک دگرسانی را از سر نمیگذراند. بیشتر لازم است که در هر آمیزی اجتماعی این دگرسانی ها مورد بررسی قرار گیرد. فقط از این راه است که ما به جهان پول و تکامل وظیفه اش بمثابة وسیله دوران می رسیم. ولی هر اندازه که این همبستگی برای گذار پول بوظیفه اش بمثابة وسیله دوران و تغییر شکلی که از آن رهگذر عارض آن میشود اهمیت دارد، بهمان اندازه برای معاملات میان خریداران و فروشندگان جدا جدا بی تفاوت است.

بعکس در مورد عرضه و تقاضا، عرضه برابر با مجموع فروشندگان یا تولید کنندگان نوع معینی از کالا و تقاضا برابر با مجموع خریداران یا مصرف کنندگان همان نوع از کالا است (اعم از آنکه مصرف شخصی باشد یا باارآور). و در واقع این حاصل جمع ها همچون یگانها و بمثابة نیروهای بهم پیرامی در یکدیگر تأثیر میکنند. فرد در اینجا فقط بمنزله جزئی از یک نیروی اجتماعی، بمثابة آتوم یک جسم تأثیر مینماید و در این شکل است که رقابت، مصلحت اجتماعی تولید و مصرف را بازمی سازد.

آن جهتی از رقابت که از نظر لحظه ای ضعیف تر است در عین حال عمارت از آن جهتی است که فرد مستقل از جماعت رقبای خود و اغلب مستقیماً علیه آن عمل می کند و درست بدین وسیله وابستگی افراد را نسبت به یکدیگر ملموس می سازد. در حالیکه جهت قوی تر همواره بصورت واحدی که بیشتر یکپارچه در برابر حریف قرار می گیرد. چنانچه برای یک نوع مشخص کالا، تقاضا بزرگتر از عرضه باشد آنگاه یک خریدار، در درون مرزهای معین، بر خریدار دیگر سبقت می جوید و بدینسان

کالا را برای همه گرانتر از ارزش بازاری* می سازد ، در حالیکه از سوی دیگر فروشندگان متقفا درصد برمی آیند که کالا را بقیمت بازار بالاتری بفروش رسانند . اگر بعکس عرضه بزرگتر از تقاضا باشد آنگاه یکی از فروشندگان شروع به ارزانتر فروختن میکند و دیگران مجبورند از او تبعیت نمایند ، در حالیکه خریداران متقفا میکوشند تا آنجا که ممکن باشد قیمت بازار را بهائین تر از ارزش بازار فروکشانند . هر کدام از شرکت کنندگان تا آن حد به جنبه مشترک علاقمند است که از این راه بیشتر از مقابله با آن سود می برد . و بمجرد اینکه جهت مورد اتفاق ضعیف تر میشود ، اتحاد عمل قطع میگردد و هر کس جداگانه میکوشد تا هر قدر ممکن است به بهترین وجه گلیم خویش را با وسائل خود از آب بیرون کشد . علاوه بر این ، هرگاه کسی ارزانتر تولید کند و امکان فروش بیشتر داشته باشد و با فروش کالا به پائین تر از قیمت جاری بازار یا ارزش بازار برایش ممکن باشد که قسمت مهمتری از بازار را بتصرف خود در آورد ، به چنین کاری دست خواهد زد بدینسان علی را آغاز می نماید که رفته رفته دیگران را وادار می سازد که آنها نیز اسلوب تولید ارزانتر را اختیار نمایند و کار اجتماعا لازم را بسطح پائین تر جدیدی تنزل دهند . هرگاه جهتی از جهات تسلط پیدا کند هر یک از متعلقان آن جهت برخوردار می شود . این مثل آن خواهد بود که گوئی همه آنها بانحصار مشترکی تحقق می بخشند . چنانچه یکی از جهات ضعیف تر باشد ، آنگاه هر کس می کوشد بسهم خود در زمره حرفای زورمندتر قرار گیرد (مثلا آنکه بسا مخارج تولید کمتری کار می کند) ، یا لااقل سعی میکند تا آنجا که ممکن باشد گلیم خود را از آب درآورند و در این مورد یک ذره هم غم همسایه خود را نمی خورد ، با اینکه عمل وی نه تنها در باره خود شریکه در مورد همه هم قطاران او مؤثر است . (۲۲)

در تقاضا و عرضه ، تبدیل ارزش به ارزش بازار مفروض است و تا آنجا که آنها بر پایه سرمایه داری عمل میکنند ، تا آنجا که کالاها محصول سرمایه هستند ، روند های تولید سرمایه داری و لذا

* در چاپ اول اشتباهات " قیمت بازار " ذکر شده که طبق دست نوشته مارکس اصلاح گردیده است . (۳۲) " هرگاه هر یک از افراد یک طبقه دیگر امکان نهداشت بیشتر از سهم معین یا جز " مقسومی از نفع یا دارائی جمع را بدست آورد ، آنگاه وی داوطلبانه متحد میشود تا میزان سود ها را بالاتر برد " (وی بمحض اینکه رابطه تقاضا و عرضه اجازه دهد همین کار را میکند) ، " این انحصار است . ولی در جایی که هر یک از افراد چنین اندیشد که میتواند بهر وسیله ای که باشد مقدار مطلق سهم خاص خود را بیشتر کند ، ولو اینکه راه او موجب کاهش مبلغ کل گردد ، و اغلب به چنین کاری دست می زند ، آنگاه این رقابت است " .

(An inquiry into those principles respecting the nature of demand, etc. , London, 1821, p. 106).

مناسبات کاملاً بخرنج تردیگری را نسبت به خرید و فروش ساده کالاها مفروض میدارند. در روند های مزبور سخن بر سر این نیست که یک دگرسانی صوری در مورد تبدیل ارزش کالاها بقیمت، یعنی یک تغییر شکل ساده، بوقوع پیوندد بلکه سخن بر سر انحرافات کمی معین قیمت های بازار از ارزشهای بازار و همچنین از قیمت های تولید است. در مورد خرید و فروش ساده همیشه ر کافی است که تولید کنندگان کالا با این عنوان در برابر یکدیگر قرار گیرند. در صورتیکه تحلیل مسئله گسترش یابد، آنگاه تقاضا و عرضه وجود طبقات مختلفه و اقشار آنها را مفروض می دارد که کل درآمد جامعه را میان خود تقسیم میکنند و آنرا بمنزله درآمد مصرف می نمایند، و لذا تقاضای ناشی از درآمد را بوجود می آورند. از سوی دیگر درک تقاضا و عرضه ای که تولید کنندگان، بمثابه تولید کنند، برای یکدیگر ایجاا د مینمایند، مستلزم آنست که مجموع ساختار روند تولید سرمایه داری فهمید، شود.

در تولید سرمایه داری مسئله تنها بدینقرار نیست که در ازا مقدار ارزشی ای که بشکل کالا در دوران ریخته شده است مقدار ارزشی برابری در شکل دیگر - خواه بصورت پول یا در شکل کالای دیگر - از دوران بیرون کشید، شود، بلکه سخن بر سر اینست که در مقابل سرمایه پیش ریخته در تولید یا به نسبت بزرگی آن، همان مقدار اضافه ارزش یا سود از دوران بیرون کشید، شود که هر سرمایه دیگری هم مقدار، صرف نظر از هر رشته تولیدی که در آن بکاررفته است، بدست می آورد. پس سخن دست کم بر سر اینست که کالاها لااقل بقیمت هائی فروخته شوند که سود متوسط تحویل دهند، یعنی بنابه قیمت های تولید بفروش روند. سرمایه در این شکل، خود را بمثابه یک نیروی اجتماعی باز میشناسد، نیروی که در آن هر سرمایه دار به نسبت سهمی که در کل سرمایه اجتماعی دارد شرکت میکند.

نخست باید گفت که تولید سرمایه داری فی نفسه نسبت به ارزش مصرف مشخص و بطور کلی نسبت به ویژگی کالا هائی که تولید میکند بی تفاوت است. در هر محیط تولیدی برای سرمایه فقط این مسئله مطرح است که اضافه ارزش تولید کند، یعنی به محصول کار مقدار معینی کار بی اجرت بیافزاید. و همچنین در ذات کار مزدوری که تابع سرمایه است بی تفاوتی نسبت به خصلت ویژه کار نهفته است، در طبیعت این کار مزدوری است که بنا به نیازمندیهای سرمایه تغییر کند و از یک محیط تولیدی به محیط دیگری پرتاب شود.

دوم آنکه در واقع هر محیط تولیدی از لحاظ خوبی و بدی مانند محیط دیگر است، هر محیط همان میزان سود بیار می آورد و هر کدام از آنها، اگر کالا های تولید شده اش نوعی از نیازهای اجتماعی را برآورد، سازند، بیهوده، میشود.

ولی هرگاه کالاها بنا به ارزش خود فروخته شوند، آنگاه چنانکه گفته ایم، در محیط های گوناگون تولید برحسب ترکیب آلی متفاوت حجم سرمایه هائی که در آنها گذاشته شده است، نرخهای

سود بسیار مختلفی بوجود می‌آید. اما سرمایه از محیطی که نرخ سود پائین تری را دارد بیرون کشیده می‌شود و به محیط دیگری روی می‌آورد که سود بیشتری می‌دهد. از طرفی این رفت و آمد دائمی و در یک کلمه بوسیله تقسیم سرمایه میان محیط‌های مختلف بر حسب آنکه در جایی نرخ سود تنزل می‌کند و جای دیگر ترقی می‌نماید، سرمایه موجب چنان رابطه‌ای میان عرضه و تقاضا می‌گردد که سود متوسط در محیط‌های مختلف تولید یکسان می‌شود و بنا بر این ارزشها به قیمت‌های تولید مبدل می‌گردند. موفقیت بیش و کم سرمایه در نیل باین هم ترازوی بسته بدرجه تکامل سرمایه داری در جامعه ملی مشخص است، یعنی بر حسب آنست که شرایط کشور مزبور بیشتر با شیوه تولید سرمایه داری تطبیق یافته باشد. با پیشرفت تولید سرمایه داری شرایط آن نیز گسترش پیدا می‌کند و تولید مزبور تمام آن میانی اجتماعی‌ای را که در درون آن روند تولید انجام می‌گیرد، خصلت ویژه تولید و قوانین ذاتی آنرا تحت استیلاي خود درمی‌آورد.

هم ترازوی پیوسته نابرابریهای دائم، در شرایط زمین سریعتر انجام می‌گیرد: اولاً هر قدر سرمایه تحرك بیشتری داشته باشد، یعنی آسانتر از محیطی به محیط دیگر و از ناحیه‌ای به ناحیه دیگر انتقال پذیر باشد. ثانیاً هر اندازه که انتقال نیروی کار از محیطی به محیط دیگر و از یک نقطه محلی تولید به نقطه دیگر سریعتر امکان پذیر باشد. نکته اول مستلزم وجود کامل آزادی بازرگانی در درون جامعه و برکنارگشتن همه انحصارها بغیر از انحصارهای طبیعی است، یعنی مستلزم حذف انحصارهایی است که از خود شیوه تولید سرمایه داری بیرون آمده‌اند. بعلاوه شرط مزبور باگسترش سیستم اعتباری ملازمه دارد، یعنی با سیستمی که توده بی‌جان سرمایه آزاد جامعه را در جهت مقابل سرمایه داران منفرد متمرکز می‌سازد و سرانجام مستلزم آنست که محیط‌های مختلف تولید تحت استیلاي سرمایه داران قرار گرفته باشند. این جزو اخیر در فرض پیشین ما مستتر است که پذیرفتیم تبدیل ارزشها به قیمت‌های تولید مربوط به همه محیط‌های تولیدی است که بشیوه سرمایه داری بهره برداری میشوند. ولی خود این هم ترازوی آنگاه با موانع بزرگی برخورد پیدا می‌کند که محیط‌های تولیدی متعدد و انبوه‌مند با شیوه بهره برداری غیر سرمایه داری میان مؤسسات سرمایه داری پُر می‌خورند و با آنها درس آموختند (از قبیل کشاورزی بوسیله خرد و دهقانان). سرانجام نکته اول با انبوهی زیاد جمعیت ملازمه دارد. اما نکته دوم مستلزم لغو کلیه قوانینی است که مانع نقل مکان کارگران از یک محیط تولیدی به محیط دیگر و یا از یک مرکز محلی تولید بهر کجای دیگر شود. این امر بی‌تفاوتی کارگر را به محتوای کارش مفروض می‌دارد. مستلزم آنست که تا سرحد امکان کار در تمام محیط‌های تولید به کار ساده تحصیل بشود و هرگونه پیشداوریهای حرفه‌ای نزد کارگران از بین برود. و سرانجام ویژه تبعیت کارگر تحت شیوه تولید سرمایه داری تأمین باشد. توضیحات گسترده تری در این باره مربوط می‌شود به بررسی

هزه مسئله رقابت .

از آنچه گفته شد چنین نتیجه میشود که هر تك سرمایه دار، مانند مجموعه تمام سرمایه داران هر محیط تولیدی هزه، در استثمار مجموع طبقه کارگر بوسیله سرمایه کل و در درجه بهره کشی آن شرکت دارد، و این شرکت نه تنها از لحاظ هم داستانی کلی طبقاتی است بلکه مستقیماً جنبه اقتصاد دارد زیرا با مفروض بودن وجود تمام شرایط دیگر، از جمله ارزش سرمایه ثابت پیش ریخته کل، نرخ متوسط سود به درجه بهره کشی از کار کل بوسیله سرمایه کل بستگی دارد .

سود متوسط با اضافه ارزش متوسطی که در هر درصد بوسیله سرمایه تولید میشود منطبق است، و بنا بر آنچه فوق گفته شد مطلب در مورد اضافه ارزش از پیش روشن است . بسود متوسط فقط ارزش سرکفا پیش ریخته، بمثابة یکی از عوامل تعیین کننده نرخ سود، اضافه میشود . در واقع علاقه هزه به سرمایه دار یا سرمایه یک محیط مشخص تولید در مورد بهره کشی از کارگرانی که مستقیماً بوسیله او بکار واداشته شده اند باین محدود میشود که بتواند خواه از راه اضافه کار استثنائی خواه بوسیله پائین آوردن

بزیر حد متوسط و یا از طریق بارآوری استثنائی کار مورد استفاده، به یک سود غیر عادی بالاتر از سود متوسط بدست آورد . گذشته از این، سرمایه داری که در محیط تولیدی خویش هیچ سرمایه متغیر و لذا هیچ کارگری را مورد استفاده قرار نداد، باشد (امری که در واقع فرض مبالغه آمیزی است)، به همان اندازه در استثمار کارگر بوسیله سرمایه علاقه مند است و کاملاً همانطور سود خود را از کار بی اجرت بیرون می آورد، که آن دیگر سرمایه داری که فقط سرمایه متغیر بکار برد، و لذا تمام سرمایه خود را در دستمزد نهاد، باشد (فرضی که باز مبالغه آمیز است) . ولی درجه بهره کشی از کاره با معلوم بودن روزانه کاره به شدت متوسط آهنگ کار بستگی دارد و با معلوم بودن شدت، منوط بطول روزانه کار است . میزان نرخ اضافه ارزش وابسته به درجه بهره کشی از کار است، و لذا با معلوم بودن حجم کل سرمایه متغیر، مقدار اضافه ارزش و بنا بر این مقدار سود بآن بستگی دارد . همان علاقه هزه ای که سرمایه یک محیط، بخلاف سرمایه کل، در بهره کشی از کارگران مشخص دارد که خود بکارگمارد، است نزد تك سرمایه دار با این تفاوت وجود دارد که وی برخلاف محیط تولیدی خود به بهره کشی از کارگرانی علاقه مند است که شخصاً مورد استثمار قرار میدهد .

از سوی دیگر هر محیط هزه سرمایه و هر تك سرمایه دار نسبت به بارآوری کار اجتماعی که بوسیله سرمایه کل مورد استفاده قرار میگیرد علاقه یکسانی دارد . زیرا دو چیز بآن وابسته است: نخست حجم ارزشهای مصرف که سود متوسط در آنها بیان میگردد، و این خود از دو لحاظ اهمیت دارد، هم از لحاظ اینکه سود متوسط مزبور بمثابة انباشت - مایه برای سرمایه نو بکار میبرد و هم از اینجهت که همچون درآمد - مایه بمنظور مصرف مورد استفاده قرار میگیرد . دوم میزان ارزش کل سرمایه پیش ریخته

(سرمایه ثابت و متغیر) ، که با معلوم بودن مقدار اضافه ارزشها سود مجموع طبقه سرمایه دار ، تعیین کننده نرخ سود یا سودی است که نصیب کمیته مشخصی از سرمایه میشود . بارآوری ویژه کار در یک محیط خاص تولید یا تنها در یک شعبه ویژه این محیط ، فقط تا آنجا مورد علاقه سرمایه دارانی است که مستقیماً در آن شرکت دارند که بارآوری مزبور بآن محیط مشخص اجازه دهد نسبت بکل سرمایه و بآن سرمایه منفرد امکان دهد که نسبت بمحیط خود ، سود فوق العاده بدست آورد .

بنا براین در اینجا با دقتی ریاضی نمود ، میشود که چرا سرمایه داران هر قدر هم در میدان رقابت رفتار بسیار ناپرادانه ای نسبت بهم داشته باشند ، در برابر مجموع طبقه کارگر یک اتحاد واقعی فراماسونی * را تشکیل میدهند .

قیمت تولید ، متضمن سود متوسط است . ما بآن نام قیمت تولید داده ایم و این در واقع همان چیزی است که آ. اسمیت Natural price ، یعنی قیمت طبیعی مینامد و ریکاردو Price of production (قیمت تولید) و Cost of production (هزینه تولید) و فیوکرانتها Prix necessaire (قیمت لازم) میخوانند ، در حالیکه هیچکدام از آنها تفاوت میان قیمت تولید و ارزش را مطرح نساخته اند . ما از آنجهت این نام را برای آن اختیار کرده ایم که قیمت تولید شرط دراز مدت عرضه ، باز تولید کالا های هر محیط تولید مشخص است . (۳۳) این نکته نیز مفهوم است که چرا اقتصاد دانانی که برایشان تعیین ارزش کالاها بوسیله زمان کار ، بوسیله مقدار کاری که در آنها قرار دارد ، چندش آور است ، همواره از قیمت های تولید بمنابسه مرکزی سخن میرانند که قیمت های بازار در حول آن نوسان میکنند . اینان از آنجهت میتوانند چنین اجازه ای بخود دهند که قیمت تولید دیگر در شکل کاملاً بیگانه شده و بظاهر خالی از مفهومی از ارزش کالا درآمده است ، همان شکلی را یافته که در رقابت بروز میکند و لذا در شعور سرمایه دار عامی پدید میشود و از آنجا نیز در ذهن اقتصاد دان عامی می نشیند .

در نتیجه آنچه بیان شد معلوم گردید چگونه ارزش بازار ، (که تمام آنچه در آن باره گفته شد

* Franc-Maçonnerie — فراماسونی در ایران نیک شناخته شده است و نیازی به توضیحات مشخص درباره آن نیست . فقط در اینجا تذکر این نکته لازم است کفرض مصنف از این تشبیه ، تأکید درباره هم پستی بی چون و چرا است که نزد سرمایه داران علیه طبقه کارگر وجود دارد و از این جهت اتحاد آنها بی شباهت به عمل فراماسون ها نیست که از بدو ورود خود باین مجامع بقیه سوگند مؤکد بخون موظف به پشتیبانی از یکدیگرند .

در مورد قیمت تولید نیز، با محدودیتهای لازم مربوط بآن، صادق است) و متضمن یک سود اضافی برای آنهاست که در هر محیط خاص تولید تحت بهترین شرایط تولید مینمایند. چنانچه مسواریت آنها و اضافه تولید را مستثنی کنیم، این حکم درباره همه قیمت های بازار، هر قدر هم آنها از ارزشهای بازار یا از قیمت های تولید بازار انحراف داشته باشند، صادق است. قیمت بازار در واقع متضمن آنست که همه کالاهای از یک نوع بقیمت واحد پرداخته شوند، هر چند کالاهای مزبور تحت شرایط انفرادی بسیار متفاوتی تولید شده و لذا دارای قیمت های تمام شده بکلی مختلف باشند. (درباره سود های اضافی ای که در نتیجه انحصارهای عادی، عام از مصنوعی یا طبیعی، بوجود می آیند در اینجا سخن نمی گوئیم).

ولی علاوه بر این باز ممکن است یک سود اضافی از آنجا بدست آید که برخی از محیط های تولیدی مشخص در وضعی قرار داشته باشند که بتوانند ارزش - کالاهای خود را از تبدیل شدن به قیمت های تولید و در نتیجه از مبدل گشتن سود شان به سود متوسط برونکار نگاه دارند. در بخش مربوط به بهره زمین است که ما باید تغییر سیمای بعدی این دو شکل از سود اضافی را مورد بررسی قرار دهیم.

تأثیر نوسانهای عمومی دستمزد بر قیمت های تولید

فرض کنیم که ترکیب متوسط سرمایه اجتماعی عبارت از $۸۰c + ۲۰v$ و سود ۲۰% باشد. در این حالت نرخ اضافه ارزش ۲۰% است. یک ترقی عمومی در دستمزد، در صورتیکه شرایط دیگر یکسان باشند، بمعنای تنزل نرخ سود است. در مورد سرمایه متوسط، سود و اضافه ارزش با یکدیگر انطباق دارند. فرض کنیم که دستمزد بمیزان ۲۵% ترقی کرده باشد. در اینصورت همان حجم کاری که با ۲۰ بحرکت در می آید اکنون با ۲۵ بحرکت در می آید. بنا بر این بجای $۸۰c + ۲۰v + ۲۰p$ ، واگرد- ارزشی بمیزان $۸۰c + ۲۵v + ۲۵p$ خواهیم داشت. کاری که بوسیله سرمایه متغیر بحرکت درآمده است مانند گذشته مبلغ ارزشی ای بمیزان ۴۰ تولید میکند. پس اگر v از ۲۰ به ۲۵ ترقی نماید، فزاینده m یا p فقط برابر با ۱۵ خواهد بود. اگر سود ۱۵ را به ۱۰۵ قسمت کنیم، نتیجه $\frac{۱۵}{۱۰۵} = ۱۴\frac{۲}{۳}\%$ میشود و این نرخ جدید سود متوسط خواهد شد. چون قیمت تولید کالاهائی که بوسیله سرمایه متوسط تولید شده اند با ارزش آنها انطباق دارد، در اینصورت قیمت تولید این کالاهای نیز تغییری نمیکند. بنا بر این هر چند ترقی دستمزد موجب تنزل سود شده، با این وجود هیچ تغییری در ارزش و قیمت کالاهای بهمراه خود نیاورده است.

سابقاً که سود متوسط $= ۲۰\%$ بود، قیمت تولید کالاهائی که در درون یک زمان واگرد تولید شده بودند با قیمت تمام شده آنها با اضافه یک سود ۲۰% که بر قیمت تمام شده افزوده می شد برابر بود. لذا $K + Kp = K + \frac{۲۰K}{۱۰۰}$ می شد، که در آن K مقدار متغیری را تشکیل میدهد یعنی مقداری که بر حسب ارزش وسائل تولید وارد شده در کالاهای و بنا بر میزان فرسایشی که سرمایه استوار بکار رفته در تولید به محصول منتقل می سازد، متفاوت است. پس اکنون بنا بر فرض ما باید قیمت تولید عبارت باشد از $K + \frac{۱۴}{۱۰۰}K$. نخست سرمایه ای بگنیم که ترکیب آن پائین تر از آن سرمایه

متوسط اجتماعی بدوی، یعنی $۸۰c + ۲۰v$ باشد (ترکیبی که اکنون مبدل به $۷۰c + ۲۶\frac{۲}{۳}v$ شده است). مثلاً ترکیب مزبور را $۵۰c + ۵۰v$ فرض کنیم. هرگاه در اینجا برای سهولت فرض شود که تمام سرمایه استوار بصورت فرسایش در محصول سالانه وارد شده و زمان واگرد نیز همانند حالت I است، آنگاه قیمت تولید محصول سالانه پیش از ترقی دستمزد بمیزان ۲۵% به $۵۰c + ۵۰v + ۲۰p$

$= 120$ بالغ میگردد . يك ترقی 25% در میزان دستمزد موجب آن میشود که برای همان کمیت کار به جنبش درآمد سرمایه متغیر از 50 به $62\frac{1}{4}$ بالا رود . چنانچه محصول سالانه بهمان قیمت تولید سابق یعنی 120 فروخته شود ، در آنصورت این نتیجه بدست می آید : $500 + v + p + 62\frac{1}{4} = 120$ و لذا نرخ سودی بمیزان $62\frac{1}{4}\%$ حاصل میگردد . ولی نرخ جدید سود متوسط عمارت از $14\frac{2}{3}\%$ است و چون ما همه شرایط دیگر را یکسان مانده فرض نمودیم در آنصورت باید این سرمایه $500 + 62\frac{1}{4} = 562\frac{1}{4}$ نیز همین سود را بدست آورد . اما يك سرمایه بمیزان $112\frac{1}{4}$ با نرخ سود $14\frac{2}{3}\%$ سودی بمبلغ $16\frac{1}{4}$ * میبرد . بنا بر این قیمت تولید کالاهاش که بوسیله این سرمایه تولید شده اند اکنون عبارتست از $500 + 62\frac{1}{4} + p + 16\frac{1}{4} = 578\frac{1}{4}$. پس در نتیجه ترقی دستمزد بمیزان 25% قیمت تولید کمیت برابری از همان کالا در اینجا از 120 به $578\frac{1}{4}$ * 128 ، یعنی به بیش از 7% ترقی نمود است .

حالا بعکس محیط تولیدی را فرض کنیم که دارای ترکیبی عالی تر از ترکیب سرمایه متوسط است . مثلا بدینقرار : $87 + 92c$. پس در اینجا نیز سود متوسط $= 20$ است و اگر ما باز فرض نمائیم که تمام سرمایه استوار در محصول سالانه وارد میشود و زمان واگرد نیز همانند حالات I و II است ، آنگاه قیمت تولید کالا در اینجا نیز برابر با 120 میشود .

در نتیجه ترقی دستمزد بمیزان 25% ، سرمایه متغیر برای همان مقدار کار یکسان مانده از 8 به 10 ترقی میکند ، و لذا قیمت تمام شده کالاها از 100 به 102 بالا می رود ، در حالیکه نرخ متوسط از 20% به $14\frac{2}{3}\%$ تنزل نموده است . ولی نسبت $14\frac{2}{3} : 100 =$ به نسبت $14\frac{2}{3} : 102$. پس سودی که اکنون نصیب 102 میشود عبارت از $14\frac{2}{3}$ است . و بنا بر این کل محصول بنا بر $116 = 102 + 14\frac{2}{3}$ $K + Kp'$ بفروشی رود . پس قیمت تولید از 120 به 116 ، یا بمیزان $3\frac{1}{3}$ تنزل نموده است .

بنا بر این در پی ترقی دستمزد بمیزان 25% نتایج زیر حاصل گردید :

- ۱ - در مورد سرمایه ای که دارای ترکیب متوسط اجتماعی است قیمت تولید کالا بی تغییر ماند .
- ۲ - در مورد سرمایه ای که دارای ترکیب پائین تر است ، قیمت تولید کالا بالا رفت ، هرچند نه بهمان نسبتی که سود تنزل نمود ، بود .

* در چاپ اول : تقریبا $16\frac{1}{4}$ قید شد مکه بعدا بنا بر دست نوشته مارکس اصلاح گردید ، است .

** در چاپ اول : " تقریبا " آمده است در صورتیکه این کلمه در دست نویس مارکس وجود ندارد و معادله

دقیق است نه تقریبی .

*** در چاپ اول : " بالاتر از 3% " قید شد مکه از روی دست نوشته مارکس اصلاح شده است .

۳- در مورد سرمایه ای که دارای ترکیب عالی تر است ، قیمت تولید کالا تنزل نمود ، گرچه باز نه به همان نسبت تنزل سود .

نظر باینکه قیمت کالاهای سرمایه ای که دارای ترکیب متوسط است بی تغییر باقی ماند ، یعنی برابر با ارزش محصول است ، مجموع قیمت های تولید محصولات همه سرمایه ها نیز ، هم آنچنان ، یعنی برابر مجموع ارزشهای که بوسیله سرمایه کل تولید شده است ، باقی میمانند . در مورد سرمایه کل ، ترقی از یکسو و تنزل از سوی دیگر ، یکدیگر را تا سطح سرمایه متوسط اجتماعی جبران میکنند .

در حالت II ، قیمت کالاها ترقی میکند و در حالت III تنزل می نماید ، و این خود نمایانگر آنست که تأثیر متقابل ناشی از تنزل نرخ اضافه ارزش یا ترقی عمومی دستمزد به سرمایه دار امکان میدهد خسارتی را که از بالا رفتن دستمزد برای وی حاصل می شود از راه قیمت ها جبران نماید . زیرا تنزل قیمت های تولید در حالت III ، جبران خسارت ناشی از تنزل سود را برای سرمایه دار ناممکن می سازد و در حالت II ترقی قیمت ها نمیتواند مانع از تنزل سود گردد . در هر دو حالت چه آنجا که قیمت بالا می رود و چه آنجا که پایین می آید ، سود همان سود سرمایه متوسط است که در آن قیمت بی تغییر باقی مانده است . سود برای حالت II و III همان سود متوسط است که در حدود 5% یا کمی بیش از 25% تنزل یافته است . از اینجا نتیجه میشود که اگر در حالت II قیمت ترقی نمیکرد و در حالت III تنزل نمی نمود ، کالاهای حالت II بهائین تر از سود متوسط تنزل یافته جدید بفروش می رفت و کالاهای حالت III به بالاتر از آن فروخته میشد . این مسئله ای بدیهی است که ترقی در میزان دستمزد ناگزیر باید بر حسب آنکه 50 ، 25 یا 10 درصد سرمایه بابت کار نهاد شده باشد ، نسبت به آن کسی که $\frac{1}{3}$ و کسی که $\frac{1}{4}$ سرمایه اش را در دستمزد قرار داده است ، تأثیر بسیار متفاوتی اعمال نماید . ترقی قیمت های تولید از یکسو و تنزل آنها از سوی دیگر ، از این لحاظ که سرمایه پائین تر یا بالاتر از ترکیب متوسط اجتماعی قرار گرفته ، فقط معلول هم تراز شدن با سود متوسط جدیدی است که تنزل کرده است .

اکنون این سؤال پیش می آید که یک تنزل همگانی دستمزد و یک ترقی عمومی مطابق آن در نرخ سود و لذا در سود های متوسط ، چه تأثیری در مورد قیمت های تولید کالاهای حاصل از آن سرمایه هائی میگذارد که نسبت به ترکیب متوسط اجتماعی متقابلاً انحراف دارند ؟ برای یافتن پاسخ باین پرسش فقط کافی است که توضیحات فوق را معکوس سازیم تا نتیجه بدست آید . (نکته ای که مورد بررسی بیکارد و قرار نگرفته است) .

I . سرمایه متوسط = $20p + 20v + 80c = 100$ ، نرخ اضافه ارزش = 100% ، قیمت تولید = ارزش کالاها = $20p + 20v + 80c = 120$ ، نرخ سود = 20% . چنانچه دستمزد هموزان یک چهارم تنزل نمود ، باشد آنگاه همین سرمایه ثابت بجای $20v$ یا $15v$ بحرکت درمی آید . بنا بر

این چنین خواهیم داشت: ارزش کالاها $= 20p + 10v + 80c = 120$. کمیت کاری که به میل^۷ تولید شده است بی تغییر می ماند . فقط ارزش نوشی که بدینسان ایجاد شده است بنحو دیگری میان سرمایه دار و کارگر توزیع میشود . اضافه ارزش از ۲۰ به ۲۵ بالا رفته و نرخ اضافه ارزش از $\frac{1}{3}$ به $\frac{2}{5}$ ترقی نموده و لذا از ۱۰۰٪ به $\frac{1}{3}$ ۱۶۶٪ رسیده است . سودی که از ۹۵ حاصل میشود اکنون $= 25$ است و لذا نرخ درصد سود $= \frac{1}{3}$ ۲۶٪ می شود . پس ترکیب جدید سرمایه برحسب درصد اکنون عبارتست از $100 = 10 \frac{1}{3} v + 84 \frac{1}{3} c$.

II . سرمایه با ترکیب پست تر . در آغاز مانند پیش عبارت از $50v + 50c$ است . با تنزل دستمزد به میزان $\frac{1}{2} v$ به $\frac{1}{3} v$ تقلیل پیدا میکند و بنا بر این کل سرمایه پیش رخته بصورت $50c + 37 \frac{1}{3} v = 87 \frac{1}{3}$ کاهش می یابد . هرگاه در اینجا نرخ جدید سود که برابر با $\frac{1}{3}$ ۲۶٪ است بکار بریم آنگاه چنین خواهیم داشت: $26 \frac{1}{3} : 100 = 87 \frac{1}{3} : 23 \frac{1}{3}$. همان توده کالائی که سابقا ۱۲۰ ارزش داشت اکنون $87 \frac{1}{3} + 23 \frac{1}{3} = 110 \frac{1}{3}$ می آرد . تنزل قیمت تقریباً در حدود ۱۰٪ است .

III . سرمایه با ترکیب پرتو . بدوا عبارت بود از $92c + 8v = 100$. تنزل دستمزد به میزان $\frac{1}{2} v$ را به $\frac{1}{3} v$ و کل سرمایه را به ۹۸ کاهش میدهد . بنا بر این در اینجا چنین خواهیم داشت: $26 \frac{1}{3} : 100 = 98 : 25 \frac{1}{3}$. قیمت تولید کالا که سابقاً ۱۰۰ بود اکنون پس از تنزل دستمزد عبارت از $98 + 25 \frac{1}{3} = 123 \frac{1}{3}$ می شود . بنا بر این تقریباً در حدود ۴ واحد بالاتر رفته است .

بنا بر این دیدیم که کافی است فقط همان عمل پیشین منتهی در جهت معکوس یا تغییرات مقتضی انجام شود تا آنگاه دیدیم که در پی یک تنزل عمومی دستمزد ، یک ترقی اضافه ارزش و نرخ اضافه ارزش و در صورت ثابت ماندن شرایط دیگر یک ترقی نرخ سود ، ولو به نسبت دیگر ، روی میدهد . دیدیم که قیمت های تولید در مورد آن کالاهائی که محصول سرمایه های با ترکیب پست تر هستند تنزل میکند در حالیکه قیمت های تولید کالاهائی که محصول سرمایه های با ترکیب پرتو هستند ترقی می نماید . بنا بر این نتیجه ای که بدست می آید درست معکوس آن نتایجی است که در مورد ترقی عمومی دستمزد حاصل می شد . (۳۴)

(۳۴) جای منتهای شکستی است که بکار و (که چون مسئله همتراز شدن ارزشها با قیمتها تولید برایش مفهوم نبوده است طبیعتاً مسائل را بشیوه ای غیر از آنچه در اینجا پیش گرفته شده مطرح میسازد) حتی یکبار هم این مورد به ذهنش خطور نکرد ، است و فقط حالت اول یعنی ترقی دستمزد و تأثیر آن در قیمت های تولید کالاها را مورد بررسی قرار داده است . و حتی گله بند و وار تقلید کنندگان وی (Servum pecus imitatorum) نیز گامی فراتر نگذاشته است تا این استفاده عملی را که بداهت دارد و در واقع همانگوشی است انجام دهد .

که روزانه کار و همچنین قیمت وسائل ضرور زندگی ثابت ماند، است. بنا بر این در اینجا فقط هنگامی تنزل دستمزدها امکان پذیر است که یا قبلاً بالاتر از قیمت عادی کار قرار داشته و یا به پائین تر از قیمت عادی کار فرو کشیده شده است. مسئله اینست که چه تغییراتی بروز میکند آنگاه که ترقی یا تنزل دستمزدها موجب تغییر در ارزشها و لذا در قیمت تولید کالاها میگردد که معمولاً در مصرف کارگران وارد میشود. قسماً در بخش منبسط به بهره زمین مورد بررسی بیشتر قرار خواهد گرفت. با این وجود لازمست یکبار برای همیشه در اینجا نکته زمین را متذکر گردیم:

هرگاه ترقی یا تنزل دستمزدها موجب تغییر در ارزش وسائل ضرور زندگی شود آنگاه تغییراتی که فوقاً ذکر شد فقط هنگامی میتوانند روی دهند که کالاهاست که تغییر قیمت آنها موجب ترقی یا تنزل سرمایه متغیر میشود. خود بمثابه عناصر تشکیل دهند و سرمایه ثابت وارد گردند و بنا بر این تنها دستمزدها را مورد تأثیر قرار نداد، باشند. ولی هرگاه تغییرات مزبور فقط عارض دستمزدها شوند در آنصورت توضیحاً که تاکنون داده ایم شامل همه نکاتی میگردد که در این باره گفتنی بوده است.

در سراسر این فصل، استقرار نرخ عمومی سود، سود متوسط و لذا مبدل شدن ارزشها به قیمت های تولید نیز بمثابه واقعیات داده شده ای فرض شده اند. تنها نکته ای که تحت علامت سؤال قرار میگرفت این بود که چگونه یک افزایش یا کاهش دستمزدها روی قیمت های تولیدی که بمثابه واقعیات داده شده برای کالاها فرض شده اند، تأثیر میگذارد. این مطلب در مقایسه با دیگر نکات مهمی که در این بخش مطرح شده، نکته ای بکلی فرعی است. ولی از میان مطالبی که در این بخش مورد بررسی قرار گرفته، تنها مسئله ای که به کار و بیان توجه کرده، آنهم چنانکه خواهیم دید، بگونه ای یکجانبه و ناقص، همین نکته است.

پیوست ها

I. علت هائی که موجب تغییر در قیمت تولید می گردند

قیمت تولید يك کالا تنها میتواند بد و علت تغییر نماید :

اولاً نرخ عمومی سود تغییر میپذیرد . این فقط آنگاه ممکن است که نرخ متوسط اضافه ارزش خود دچار تغییر گردد یا آنگاه که با ثابت ماندن نرخ متوسط اضافه ارزش ، نسبت مجموع اضافه ارزشهای تصاحب شده به مجموع کل سرمایه پخش ریخته اجتماعی تغییر یافته باشد .

تا آنجا که تغییر نرخ اضافه ارزش بر پایه کاهش یا افزایش مستمر نسبت بسطح عادی قرار نگرفته باشد — و اینگونه حرکات فقط باید بسان حرکات نوسانی ملحوظ گردند — تغییر نرخ اضافه ارزش تنها میتواند از راه تنزل یا ترقی ارزش نیروی کار انجام پذیرد و هیچکدام از این دو بدون تغییر در بارآوری کاری که وسائل زیست تولید میکند ، و بنا بر این بدون وقوع تغییر در ارزش کالا هائی که در مصرف کارگران وارد میشوند ، امکان پذیر نیست .

پا آنکه نسبت مجموع اضافه ارزش تصاحب شده به کل سرمایه پخش ریخته جامعه تغییر می یابد . چون در این مورد تغییر ناشی از نرخ اضافه ارزش نیست ناگزیر باید از سرمایه کل و آنهم از جزئی ثابت آن سرچشمه گرفته باشد ، و چنانچه حجم سرمایه ثابت مزبور از لحاظ فنی مورد توجه قرار گیرد دیده میشود که این حجم در رابطه با نیروی کاری که بوسیله سرمایه متغیر خریداری میشود افزایش و کاهش می یابد ، و بدینسان انبوهه ارزش آن با افزایش یا کاهش حجم خودش زیاد و کم میگردد . بنا بر این حجم ارزشی سرمایه ثابت نیز نسبت به حجم ارزشی سرمایه متغیر بالا و پائین میرود . در صورتی که همان کار سرمایه ثابت بیشتری را بحرکت درآورد بمعنای آنست که کار بارآورتر شده و در مورد عکس معکوس آن بروز کرده است . پس تغییری در بارآوری کار روی داده است و ناگزیر باید تغییری هم در ارزش برخی از کالاها بروز کرده باشد .

بنا بر این در هر دو حالت قانون زیرین معتبر است: هرگاه قیمت تولید يك کالا در پی تغییری در نرخ عمومی سود تغییر نماید ممکن است ارزش خود آن کالا ثابت مانده باشد ، ولی ضرورتاً بایستی يك تغییر ارزشی در مورد کالا های دیگر روی داده باشد .

ثانیاً ، نرخ عمومی سود ثابت می ماند . در آن صورت قیمت تولید کالا فقط به این علت میتواند

تغییر نماید که در خود ارزش کالای مزبور تغییری حاصل شده باشد زیرا برای باز تولید آن کالا، کار بیشتر یا کمتری لازم آمده است. خواه بارآوری کار موجب تغییر در آن کاری بشود که خود کالا را در شکل تمام شده اثر تولید میکند و خواه در کار کالاهائی که در تولید آن کالا وارد می شوند تغییر بوجود آورده باشد، تفاوتی در این امر نمی کند. ممکن است قیمت تولید نخ خواه باین سبب تنزل نماید که پنبه خام ارزانتر حاصل شده و یا باین جهت که کار رسیدگی در پی بهتر شدن ماشین آلات بارآورتر گردیده است.

همچنانکه قبلا نموده شد، قیمت تولید $K + p$ یعنی برابر با قیمت تمام شده و سود است. ولی این فرمول $K + Kp'$ است که در آن K یعنی قیمت تمام شده، مقدار نامعینی است که بر حسب محیط های مختلفه تولید تغییر می کند و همه جا برابر با ارزش سرمایه ثابت و متغیری است که در تولید کالا بکار رفته است و p' عبارت از نرخ متوسط سود می باشد که بر حسب درصد حساب شده است. فرضا اگر $K = ۲۰۰$ و $p' = ۲۰\%$ باشد، آنگاه قیمت تولید عبارت خواهد بود از:

$$K + Kp' = ۲۰۰ + ۲۰۰ \frac{۲۰}{۱۰۰} = ۲۰۰ + ۴۰ = ۲۴۰$$

با وجود تغییر در ارزش کالاها همچنان ثابت بماند.

همه تغییراتی که در قیمت تولید کالاها بروز میکند در آخرین تحلیل به تغییری در ارزش منتهی می شود، ولی لازم نیست که هر تغییری در ارزش کالاها در یک تغییر قیمت تولید بازتاب یابد، زیرا قیمت تولید تنها وابسته به ارزش کالای مشخص نیست بلکه به ارزش کل همه کالاها بستگی دارد. بنا بر این بروز یک تغییر در کالای B ممکن است بوسیله بروز تغییر معکوس در کالای B پابجا شود، بنحویکه نسبت عمومی همان که بود باقی بماند.

II. قیمت تولید کالاهائی که ترکیب میانه دارند

دیدیم که انحراف قیمت های تولید از ارزشها از آنجا برمیخیزد که:

۱ - آنچه به قیمت تمام شده یک کالا افزوده میشود عبارت از اضافه ارزش نهفته در کالا نیست بلکه سود متوسط است.

۲ - قیمت تولید کالائی که از ارزش خود انحراف یافته است بمنزله عنصر تشکیل دهند قیمت تمام شده در کالاهای دیگر وارد میشود و بنا بر این صرف نظر از انحراف می تواند برای خود کالا در نتیجه تفاوت میان سود متوسط و اضافه ارزش بوجود آید، ممکن است قیمت تمام شده یک کالا قبلا از ارزش وسائل تولید مصرف شده ای که در آن نهفته است منحرف شده باشد.

پس برینا بر آنچه گفته شد در مورد کالاهائی نیز که بوسیله سرمایه های با ترکیب میانه تولید می شوند، ممکن است قیمت تمام شده، از مجموع ارزشی غاصری که این جزو از

قیمت تولید* آنرا تشکیل میدهند، انحراف پیدا نماید. فرض کنیم ترکیب میانه از اینقرار باشد:

$$c + 20v + 80c$$

حالا امکان دارد در سرمایه های واقعی ای که بدینسان ترکیب یافته اند، $80c$ بزرگتر یا کوچکتر از ارزش c یعنی از ارزش سرمایه ثابت باشد، زیرا c می‌تواند از کالاهای تشکیل شده که تولید آنها از ارزششان منحرف گردیده است. همچنین ممکن است $20v$ نیز از ارزش خود منحرف شود، هرگاه در زمره مواد مورد مصرف دستمزد و کالاهای وارد گردند که قیمت تولیدشان با ارزش آنها متفاوت باشد. بنا بر این کارگر ناگزیر است برای بازخريد این کالاها (جانشین آنها) زمان کار بیشتر یا کمتری مصرف نماید و لذا باید مقداری کار لازم، بیشتر یا کمتر از آنچه در صورت انطباق داشتن قیمت های تولید با ارزشهای وسائل زیست ضرور می‌بود، انجام دهد.

با این وجود، امکان مزبور بهیچوجه درستی تزهائی را که درباره کالاهای میانه ترکیب ذکر شده است خدشه دار نمی‌کند. قیمت سودی که باین کالاها می‌افتد برابر با قیمت اضافه ارزشی است که در آنها نهفته است. مثلا در سرمایه پیش‌گفته با ترکیب $80c + 20v$ ، آنچه برای تعیین اضافه ارزش اهمیت دارد عبارت از این نیست که آیا اعداد بیانگر ارزشهای واقعی هستند یا نه، بلکه مهم اینست که این اعداد در چه نسبتی با یکدیگر قرار میگیرند، یعنی $v = \frac{1}{5}c$ سرمایه کل است و $c = \frac{4}{5}$ اگر وضع بنحوی باشد که فوقاً فرض کرده ایم، آنگاه اضافه ارزشی که بوسیله v تولید شده است با سود متوسط برابر میشود. از سوی دیگر، چون اضافه ارزش برابر با سود متوسط است قیمت تولید = قیمت تمام شده + سود میشود، یعنی $K + m = K + p$ می‌گردد و عملاً با ارزش کالای تطبیق میکند. این بیان معناست که وقوع ترقی یا تنزل در دستمزد هرگاه موجب تغییر در ارزش کالای نشد باشد $K + p$ را نیز در این مورد بی‌تغییر باقی میگذارد و فقط به تناسب آن ترقی یا تنزل دستمزد حرکت معکوس را بصورت پائین آمدن یا بالا رفتن نرخ سود بوجود میآورد. ولی در واقع اگر در نتیجه یک ترقی یا تنزل دستمزد قیمت‌ها در اینجا تغییر میپذیرفت آنگاه نرخ سود در محیط های میانه ترکیب بالاتر یا پائین تر از سطح نرخ سود محیط های دیگر قرار میگرفت. فقط در صورت ثابت ماندن قیمت است که محیط میانه ترکیب سطح سود خود را با محیط های دیگر یکسان نگاه میدارد. بنا بر این آنچه در محیط میانه ترکیب روی میدهد عملاً همانند آنست که گوش محصولات آن بنا بر ارزش واقعی خود بغروش رفته اند. بدیهی است چنانچه کالاها به ارزش واقعی خود فروخته شوند آنگاه، در صورتیکه شرایط دیگر یکسان مانده باشند، ترقی یا تنزل دستمزد موجب بالا رفتن یا پائین آمدن متناسب سود میشوند ولی هیچگونه تغییری را در ارزش کالاها بوجود نمی‌آورند و نه‌زاین نکته روشن است که ترقی یا تنزل در هر حال هرگز نمیتواند ارزش کالاها را متأثر سازد، بلکه امکان تأثیر آن همواره در مورد مقدار اضافه ارزش

* این جزء قیمت تولید = قیمت تمام شده است و جزء دیگر عبارتست از سود متوسط. (مترجم)

III. دلایل سرمایه دار در مورد موازنه

گفته شد که رقابت ، نرخ سود محیط های مختلف تولید را بصورت نرخ متوسط سود هم تراز میکند و درست از همین راه ارزش های محصولات این محیط های گوناگون را به قیمت های تولید مبدل میسازد . و این بوسیله انتقال دائمی سرمایه از محیطی به محیط دیگر که در آنجا در لحظه معین ، سود بالاتر از متوسط است ، انجام میگیرد . با این وجود در این مورد باید نوسانهای سود را نیزه که با تناوب سالهای فربه و لاغر* بستگی دارند و در رشته معینی از صنعت در دوران معلومی متعاقب یکدیگر پدید میشوند ، در نظر داشت . این رفت و آمد پیوسته سرمایه ، که میان محیط های گوناگون تولید روی میدهد ، موجب حرکت فزاینده یا کاهش نرخ های سود میگردد ، نرخهایی که کم و بیش یکدیگر را جبران میکنند و لذا گرایش دارند که نرخ سود را در همه جا به سطح مشترک و عمومی یکسانی برسانند .

این حرکت سرمایه ها در مرحله اول همواره از وضع قیمت های بازار ناشی میشود که در جایی سود ها را به بالاتر از سطح متوسط ترقی میدهند و در جای دیگر آنها را از سطح متوسط پائین تر می آورند . فعلا از سرمایه بازرگانی که هنوز در بحث کوشی ما جا ندارد ، میتواند ، همچنانکه اوجگیری های ناگهانی سودبازی در مورد برخی از اقلام مرغوب نشان میدهند ، با سرخی فوق العاده توده های سرمایه را از یک رشته کسبوکار بهیرون کشید ، و نیز آنها را ناکهان در رشته دیگر فرویزد ، صرف نظر میکنیم . ولی در هر یک از رشته های واقعی تولید ، مانند صنعت ، کشاورزی ، امور معدنی و غیره ، انتقال سرمایه از محیطی به محیط دیگر با دشواریهای مهمی ، بهیژه از جهت وجود سرمایه استوار ، رهبری می شود . از این گذشته تجربه نشان میدهد که اگر در زمانی معین رشته ای از صنعت ، مثلا رشته صنایع پنبه ای ، سود های گزاف بهار میآورد ، همان رشته در زمان دیگر سود بسیار ناچیز و حتی زیان بهار میآورد ، و بنحویکه طی سلسله معینی از سالها میانگین سود تقریبا همانند رشته های دیگر میشود . و بزودی سرمایه می آموزد که این تجربه را بحساب آورد .

ولی آنچه را که رقابت نشان نمی دهد عبارت از ارزش گذاری حاکم بر حرکت تولید یعنی ارزشهای است که پشت سر قیمت های تولید قرار گرفته اند و در آخرین تحلیل تعیین کنند آنها هستند . و لسی

* "سالهای فربه و لاغر" اصطلاحی است که از تورات اخذ شده است (داستان تمبیر خواب گاوهای لاغر و فربه فرعون بوسیله یوسف) ، و در ادبیات ارضی گاه مورد تناوب سالهای خوب و بد یا خیسالی و بد سالی در اوضاع اقتصادی بکار می رود (سالهای فربود و کمبودی) .

بعکس آنچه را که رقابت نشان می‌دهد از اینقرار است : ۱ - سود های متوسط که مستقل از ترکیب آلی سرمایه در محیط های مختلفه تولید و لذا نیز مستقل از انبوهه کارزند های هستند که یک سرمایه مشخص در محیط بهر یکش معین تصاحب میکند . ۲ - ترقی و تنزل قیمت های تولید که از تغییر در بهره‌ها و دستمزدها ناشی میشود - پدید های که در نظر اول بکلی با رابطه ارزش کالاها مابینت دارند . ۳ - نوسانات قیمت های بازار که موجب میشوند در دوره مشخص قیمت متوسط بازار کالاها به قیمتی تحول گردد که ارزش بازار نیست بلکه قیمت تولید بازار است ، یعنی قیمتی است که از ارزش بازار انحراف یافته و با آن تفاوت بسیار دارد . همه این پدیده ها چنین نمود میکنند که گها با تعیین ارزش بوسیله زمان کار و همچنین با اضافه ارزش که ذاتا مبتنی بر اضافه کار اجرت نیافته است ، مابینت دارند . بنا بر این در رقابت همه چیز وارونه جلوه میکند . سیمای حاضر و آمادۀ مناسبات اقتصادی ، آنچنانکه در سطح دیده میشود ، در وجود محسوس خود و لذا در تصوراتی نیز که بر اساس آن حاملین یا عاملین این مناسبات می‌کوشند روابط مزبور را درک نمایند ، در مقابل سیمای روشنی و اصلی آن مناسبات نهانی و مفهومی که با آن انطباق دارد قرار گرفته است و سخت با آن تفاوت دارد و در واقع وارونه آن بشمار می‌آید .

علاوه بر این : بعضی اینکه تولید سرمایه داری بد رجه معینی از کمال میرسد هم‌ترازی میان نرخ های سود محیط های جداگانه و استقرار یک نرخ عمومی سود ، باز هم بهیچوجه با سادگی از راه جذب و دفع سرمایه بوسیله گشواکثر قیمت های بازار انجام نمی‌شود . پس از آنکه قیمت های متوسط و قیمت های بازاری که با آن مطابقت دارند برای مدت معینی تثبیت میشوند در ضمیر تک سرمایه داران این آگاهی بوجود می‌آید که با این هم تراز شدن تفاوت های مشخصی پدید می‌آید ، بنحویه سرمایه داران مزبور فوراً این تفاوتها را در محاسبات متقابل خویش منظور میکنند . در تصور سرمایه داران این تفاوتها زنده اند و آنرا بمثابة دلائل موازنه در محاسبه خود وارد می‌نمایند .

پایه تصور را در این مورد خود سود متوسط بوجود می‌آورد ، یعنی این تصور که سرمایه های هم مقدار ضرورتاً باید در طول زمان واحد سود های یکسانی بهار آورند . و این تصور بنوعی خود بسر این اساس قرار دارد که سرمایه هر یک از محیط های تولید باید به تناسب مقدار خود در مجموع اضافه ارزشی که کل سرمایه اجتماعی از کارگران بیرون کشیده است سهمی باشد . یا بدیگر سخن هر سرمایه مشخص باید فقط بمثابة جزئی از سرمایه کل بشمار آید و در واقع هر سرمایه دار باید بمنزله سهام دار پستگاه کلی تلقی شود که بر حسب بزرگی سهم سرمایه خویش در مجموع شرکت دارد .

محاسبات سرمایه دار مبتنی بر همین تصور است مثلاً این امر که چون طول واگرد سرمایه ای از این جهت بیشتر است که کالا مدت زیادتری در روند تولید پابند است یا باین علت که چون آن کالا ناچار

در بازارهای دور دست بفروش میرود باید سودی را که سرمایه مزبور از آن بابت از دست میدهد بحساب آید و لذا از راه افزودن ای بر قیمت زیان وی جبران گردد. یا باز باین علت که مخاطرات بزرگتری متوجه سرمایه گذاری است و مثلاً در مورد کشتی داری، زیان از طریق قیمت افزایش جبران می شود. نمحض اینکه تولید سرمایه داری با آن سیستم بیمه گری تکامل پیدا میکند. علا خطر برای همه محیط های تولید یکسان میگردد (به جهت مراجعه شود) * ولی رشته هایی که بیشتر در معرض خطر هستند حق بیمه بزرگتری میپردازند و با قیمت کالاها خود زیان زدائی میکنند. در عمل همه باین بر میگردد:

هر اوضاع و احوالی که سرمایه گذاری معینی را کمتر و دیگری را بیشتر سود آور می سازد - و در درون مرزهای معلومی همه سرمایه گذارینها بطور یکسان لازم شمرده میشوند - یکبار برای همیشه بمثابة دلیل معتبر موازنه در محاسبه وارد میشود، بی آنکه هر بار از نو برای توجیه این علل یا تشخیص درستی حساب مدخله رقابت ضرور گردد. فقط سرمایه دار فراموش میکند، یا بهتر بگوئیم، نمی بیند - زیرا رقابت این امر را برای او نمایان نمی سازد - که همه این دلایل موازنه ای که سرمایه داران بوسیله محاسبات متقابل قیمت کالاها در رشته های مختلفه تولید در برابر یکدیگر توجیه نمودند در کمال سادگی باین امر مربوط میشود که همه آنها به نسبت سرمایه خود بر این خوان یغمای مشترک یعنی اضافه ارزش کل، ادعا دارند. چون سود بچیب زد آنها با اضافه ارزشی که بیرون کشیدند متفاوت است در نظر آنان اینطور جلوه میکند که علل موازنه آنها نیست که شرکت شان را در اضافه ارزش کل هم تراز می نماید بلکه جهات مزبور خود سود را می آفرینند، زیرا بنظر آنها سود بطور ساده و اعماز هر علتی که داشته باشد از افزودن ای بر قیمت تمام شده کالاها ناشی میگردد.

برای بقیه مطالب، آنچه در فصل هفتم در باره تصورات سرمایه داران راجع به منشأ اضافه ارزش گفته شده، در مورد سود متوسط نیز معتبر است. در آنجا مطلب فقط از آنجهت بنحو دیگری مطرح گردید، است که با معلوم بودن قیمت بازار کالاها و بهره کشی مشخصی از کار، صرفه جویی در قیمتها ی تمام شده منوط به مهارت شخصی، درجه دقت و غیره است.

بخش سوم

قانون پائین گرائی نرخ سود

فصل سیزدهم

در باره خود قانون

با معلوم بودن دست مزد و روزانه کاره سرمایه متغیری، مثلا بمبلغ ۱۰۰، نمایانگر تعداد د
معنی کارگر حرکت درآمده است و سرمایه مزبور شاخص برای این تعداد بشمار می رود. مثلا فرض کنیم
که ۱۰۰ لیره استرلینگ دست مزد ۱۰۰ نفر کارگر، گیریم برای یک هفته، باشد. چنانچه ۱۰۰ نفر
کارگر مزبور کار لازم و اضافه ارزش را بیک اندازه انجام دهند و لذا طی روز برای خود، یعنی برای
باز تولید دست مزد شان و برای سرمایه داره یعنی برای تولید اضافه ارزش، زمان یکسانی کار کنند،
آنگاه جمع محصول آنها = ۲۰۰ لیره استرلینگ و اضافه ارزشی که بوسیله آنان تولید شده است به
۱۰۰ لیره استرلینگ بالغ خواهد شد. نرخ اضافه ارزش، یعنی $p' = \frac{m}{v} = 100\%$ می گردد. و لیبسی
چنانکه دیدیم، این نرخ اضافه ارزش، بر حسب درشتی سرمایه ثابت c و بنا بر این بر حسب میزان
سرمایه کل c ، نرخهای سود بسیار مختلف خواهد داشت زیرا نرخ سود $p = \frac{m}{c}$ است. هرگاه نرخ اضافه
ارزش ۱۰۰٪ باشد آنگاه:

اگر $c = 50$ ، $v = 100$ باشد در آن صورت $p' = \frac{100}{50} = 200\%$ خواهد بود

اگر $c = 100$ ، $v = 100$ باشد در آن صورت $p' = \frac{100}{100} = 100\%$ خواهد بود

اگر $c = 200$ ، $v = 100$ باشد در آن صورت $p' = \frac{100}{200} = 50\%$ خواهد بود

اگر $c = 300$ ، $v = 100$ باشد در آن صورت $p' = \frac{100}{300} = 33\frac{1}{3}\%$ خواهد بود

اگر $c = 400$ ، $v = 100$ باشد در آن صورت $p' = \frac{100}{400} = 25\%$ خواهد بود

بدینسان با ثابت ماندن درجه بهره کشی کاره، نرخ اضافه ارزش در نرخهای سودی نمایش پیدا میکند
که پائین گرا هستند، زیرا همراه با افزایش قدر مادی سرمایه ثابت، مقدار ارزشی سرمایه ثابت و لذا
حجم سرمایه کل نیز (اگرچه بهمان نسبت هم نباشد) * نمو می کند.

* دو هلال از مترجم است.

هرگاه علاوه بر این فرض شود که این تغییر تدبیری در ترکیب سرمایه، تنها در محیط تولید جدا از هم روی ندهد بلکه کم و بیش در همه میدان های تولید یا در محیط های کلیدی تولید انجام میگیرد و بنا بر این مستلزم تغییراتی در ترکیب متوسط سرمایه کل جامعه مشخص است و آنگاه این نمو تدبیری سرمایه ثابت در نسبت با سرمایه متغیره باید ضرورتاً با وجود ثابت ماندن نرخ اضافه ارزش یا درجه بهره کشی سرمایه از کار، یک تنزل تدبیری در نرخ عمومی سود را در پی داشته باشد. ولی پیش از این قانونی از شیوه تولید سرمایه داری بدینسان نموده شد که با گسترش شیوه تولید مزبور، در نسبت میان سرمایه متغیره به ثابت و لذا در نسبت آن با سرمایه کل بحرکت درآمده و کاهش نسبی روی میدهد. این تنها بدین معناست که همان تعداد کارگر همان مقدار نیروی کاری که بوسیله سرمایه متغیره با مقدار ارزشی معلوس بکار انگیزخته میشود، در نتیجه اسلحه های تولیدی ویژه ای که در درون تولید سرمایه داری گسترش مییابد، حجم پیوسته فزاینده ای از وسائل تولید، ماشین آلات و انواع سرمایه استوار، مواد خام و کمکی را طی همان مدت بحرکت درمیآورد، روی آنها کار میکند و آنها را بطور پارا ورمصرف مینماید و بنا بر این سرمایه ثابتی را که مقدار ارزشی آن پیوسته نمو میکند بحرکت درمیآورد. این کاهش نسبی پیش رونده سرمایه متغیره در نسبت با سرمایه ثابت و لذا در نسبت با کل سرمایه، با ترکیب آلی مرتباً بالنده، سرمایه متوسط اجتماعی یگانگی دارد. باز همین پدیده عبادت از بهمان دیگری برای گسترش بالنده، نیروی پارا ورمصرف اجتماعی کار است. پارا ورمزور درست بدینسان نموده میشود که بوسیله همان تعداد کارگر و در همان مدت، از راه افزایش کاربرد ماشین آلات و سرمایه استوار بطور کلی، مقدار بیشتری مواد خام و کمکی به محصولات مبدل میگردد. این افزایش حجم ارزشی سرمایه ثابت با ارزان گشتن فزاینده محصولات همراه است. هر چند هم که افزایش مزبور میانگرمیزان نمو واقعی حجم ارزشها ی مصرفی نباشد که بیکر مادی سرمایه ثابت را تشکیل میدهند. در واقع اگر هر محصول جداگانه مورد توجه قرار گیرد دیده میشود که آن محصول شامل مقدار کمتری کاره در نسبت با درجات پست تر تولید، یعنی نسبت بآن درجاتی از تولید است که در آنها سرمایه نهاده در کار، نسبت به سرمایه بکار رفته در وسائل تولید، در رابطه بسیار بزرگتری قرار میگیرد. بنا بر این آن رشته فرضیاتی که ما در آغاز این بحث کردیم این گرایش واقعی تولید سرمایه داری را منعکس میسازند. تولید مزبور با کاهش نسبی متزاید سرمایه متغیره در برابر سرمایه ثابت، بیش از پیش ترکیب آلی برتری از سرمایه کل را بوجود میآورد و نتیجه بلاواسطه آن اینست که با یکسان ماندن درجه بهره کشی از کار، و حتی با بالا رفتن آن، نرخ اضافه ارزش در نرخ سودی بیان میگردد که پیوسته در حال نزول است. (بعدا خواهیم دید که چرا تنزل مزبور نه در این شکل مطلق بلکه بیشتر بصورت گرایش بسوی نزول تدبیری نمودار میگردد.) بنا بر این گرایش تدبیری نرخ عمومی سود در جهت

نزول، فقط عبارت از يك نحوه بیان خاص شیوه تولید سرمایه داری در مورد گسترش پیش روند به بارآوری اجتماعی کار است. مقصود ما این نیست که بگوئیم نرخ سود نمیتواند بنا به علل دیگر بطور گذرا تنزل نماید، ولی با آنچه گفته شد و بنا بر ماهیت شیوه تولید سرمایه داری این امر بمثابة ضرورت مستقلس به ثبوت رسید که نرخ عمومی متوسط اضافه ارزش در جریان پیشرفت این شیوه تولید ناگزیر باید در نرخ عمومی سودی که تنزل گراست نمایش پذیرد. نظر باینکه حجم کار زند، مورد استفاد و پیوسته نسبت به حجم کار تجسم یافته ای که کار زند به حرکت در می آورد، یعنی نسبت به وسائل تولیدی که بطور بارآور مصرف میکند، پیوسته کاهش می یابد، آنگاه ناگزیر باید آن جزئی از این کار زند، که کار اجرت نیافته است و در اضافه ارزش تجسم پیدا میکند نیز با مقدار ارزشی سرمایه کل بکار رفته در نسبت پیوسته کاهش ای قرار گیرد. ولی این نسبت حجم اضافه ارزش به سرمایه کل بکار رفته همانست که نرخ سود را تشکیل میدهد و لذا ضرورتاً نرخ مزبور هم باید پیوسته تنزل نماید.

اگرچه پس از توضیحات فوق، این قانون ساده جلوه میکند، ولی چنانکه در یکی از بخشهای بعدی خواهیم دید، تاکنون هیچ تحقیق اقتصادی موفق به کشف آن نشده است. محقق اقتصاد، پدید را میدید و در میان کوششهای پرتضاد رنج میبرد و بخود میپیچید تا مگر توضیحی برای آن بیابد. ولی نظریه اهمیت بزرگی که این قانون برای تولید سرمایه داری دارد، میتوان گفت که این مسئله آنچنان معمائی را تشکیل میدهد که از زمان آدام اسمیت بیعد، تمام اقتصاد سیاسی پیرامون راه حل آن من چرخد و اختلاف میان مکتب های گوناگون پس از آدام اسمیت نیز عبارت از تفاوت در کوشش هائی است که برای گشودن این راز بعمل آمده است. اما اگر از سوی دیگر باین نکته توجه شود که اقتصاد سیاسی تاکنون در عین اینکه کورمالانه پیرامون تفاوت میان سرمایه ثابت و متغیر گشته، هرگز موفق به دادن فورمول بندی دقیق در آن باره نشده است، و اینکه هیچگاه اضافه ارزش و سود را از هم جدا نساخته و هرگز سود را بطور کلی در حالت سره، یعنی با تمیز دادن آن از اجزاء ترکیب کننده اثر که برابر یکدیگر استقلال یافته اند - مانند سود صنعتی، سود بازرگانی، بهره، بهره زمین - مطرح ننموده است، و با توجه باین امر که اقتصاد سیاسی هرگز تفاوت در ترکیب آلی سرمایه و لذا نیز تشکیل نرخ عمومی سود را بطور ریشه ای تحلیل نکرد، است، آنگاه دیگر این مسئله که چرا اقتصاد سیاسی نتوانسته است این معما را بگشاید جنبه اسرار آمیز خود را از دست میدهد.

ما تشریح این قانون را بر بیان چگونگی انقسام سود به مقولات مختلفه ای که در مقابل یکدیگر استقلال یافته اند عدا مقدم داشته ایم. مستقل بودن این بیان از تجزیه سود با اجزاء مختلفه ای که نصیب گروه های متفاوتی از اشخاص میشود، خود از پیش استقلال قانون را در صورت عام آن نسبت به تقسیم مزبور و روابط متقابل که در مورد رشته های سود بر از آن ناشی میگردد، ثابت میکند. سودی

که در اینجا مورد بحث ماست فقط نام دیگری برای اضافه ارزش است، که بجای سنجش آن با سرمایه متغیری که اضافه ارزش‌ناهی از آنست تنها در رابطه با کل سرمایه بیان میگردد. بنا بر این تنزل نرخ سود بیانگر تنزل نسبت میان خود اضافه ارزش‌ها سرمایه پیش‌پخته است و لذا مستقل از هرگونه تقسیم این اضافه ارزش میان گروه‌های مختلف است.

سابقاً دیده شد که در درجه‌ای از رشد سرمایه داری، در صورتیکه ترکیب $۵:۷$ سرمایه بصورت $۵۰:۱۰۰$ نموده شود، نرخ از اضافه ارزش که برابر با ۱۰۰% است در نرخ سودی برابر با $۶۶\frac{۲}{۳}\%$ بیان میگردد، و در درجه دیگری که $۵:۷$ بصورت $۱۰۰:۴۰۰$ نمایان میشود، همان نرخ اضافه ارزش فقط در نرخ سودی که ۲۰% است بیان پیدا میکند. آنچه در مورد درجات رشد پس درین دریک کشور صادق است، درباره درجات رشدی که در کشورهای مختلف همزمان و در کنار یکدیگر وجود دارند نیز صدق میکند. در کشور رشد نیافته‌ای که در آنجا نخستین ترکیب سرمایه، ترکیب متوسط را بوجود میآورد، نرخ عمومی سود $= ۶۶\frac{۲}{۳}\%$ میشود، در حالی که در کشور دوم یعنی کشوری که در آنجا درجه رشد بسیار بالاتر است، نرخ عمومی سود $= ۲۰\%$ خواهد بود.

اختلاف میان نرخ سود دو کشور ممکن است آنگاه از بین برود و یا حتی برعکس شود که در کشور کمتر رشد یافته کار جنبه غیر بارآور داشته باشد و لذا کمیت بزرگی از کار در مقدار کمتری از همان کالا، ارزش مبادله بزرگتر در ارزش مصرف کمتری نمایش یافته و بنا بر این کارگر مجبور باشد قسمت بزرگتری از وقت خود را برای باز تولید وسائل زیست خهش و یا ارزش آن و جزء کمتری از آنرا برای تولید اضافه ارزش صرف نموده اضافه کار کمتری تحمل دهد بنحویکه نرخ اضافه ارزش پائین تر قرار گیرد. چنین است مثلاً چنانچه کارگر کشور کمتر رشد یافته $\frac{۱}{۳}$ روزانه کار را برای خودش و $\frac{۲}{۳}$ آنرا برای سرمایه دار صرف فرموده باشد بگونه‌ای که تحت فرضیات مثال پیشین همان نیروی کاری که بابت آن $\frac{۱}{۳}$ پرداخته شده است فقط افزودن ای میزان $\frac{۲}{۳}$ تحویل داده باشد. در آنصورت در مقابل سرمایه متغیری بی‌میزان $\frac{۱}{۳}$ سرمایه ثابتی بی‌میزان ۵۰ قرار میگردد. بنا بر این نرخ اضافه ارزش به $۶۶\frac{۲}{۳}\%$: ۱۳۳% = ۵۰% بالغ میگردد و نرخ سود برابر با $۶۶\frac{۲}{۳}\%$: $۱۸۳\frac{۱}{۳}\%$ یا تقریباً ۳۶% میشود.

از آنجاکه ما تاکنون اجزاء مختلفی را که میان آنها سود تقسیم میگردد مورد بررسی قرار نداده‌ایم، اجزاء مزبور هنوز برای وجودندارند و لذا آنچه ذیلاً متذکر میشوم فقط برای احتراز و جلوگیری از سوء تفاهمات است و بس. در مقایسه میان کشورهایی که در درجات مختلفه تکامل قرار دارند - از جمله همان کشورهای با تولید سرمایه داری گسترش یافته و آن کشورهای که در آنجا هر چند در واقعیت کارگر بوسیله سرمایه دار است شمار میشود ولی کارهنوز تحت انقیاد سرمایه دنیامده است اگر مثلاً بخواهیم سطح ملی نرخ سود را بنا بر سطح ملی نرخ بهره بسنجیم دچار خطای فاحشی شده‌ایم.

از این قبیل است مقایسه آن کشورهای که تولید سرمایه داری گسترده ای دارند مثلاً با هندوستان که در آنجا رعیت* و به مثابه دهقان مستقل و اقتصاد خود را اداره میکند و لذا تولیدش هنوز تولیدی نیست که تحت انقیاد سرمایه قرار گرفته باشد و در عین اینکه رباخوار میتواند بشکل بهره پول نه تنها همه کار اضافی او را برآید بلکه و اگر بخواهیم بزمان سرمایه داری سخن گفته باشیم قادر است حتی قسمتی از دستمزد او را نیز تصاحب نماید. بهره مزبور هم سود و بالاتر از سود را دهر میگیرد و در صورتی که در کشورهای که تولید سرمایه داری پیشرفته است و بهره تنها نمایانگر جزو مشخصی از اضافه ارزش یا سود است. از سوی دیگر و در اینجا نرخ بهره بطور عمدتاً تابع چنان شرائطی است (مساعده رباخوار به بزرگان و یعنی به صاحبان بهره مالکانه) که بهیچوجه با سود سروکار ندارند و بعکس فقط نمایانگر آن هستند که رباخوار در چه نسبتی بهره مالکانه را تصاحب می نماید.

در کشورهای که درجه پیشرفت تولید سرمایه داری متفاوت است و لذا دارای ترکیب های مختلف سرمایه هستند و نرخ اضافه ارزش (که یکی از عوامل تعیین کننده نرخ سود بشمار میرود) میتواند در آن کشوری که روزانه عادی کار کوتاهتر است بالا تر از کشوری قرار گیرد که در آنجا روزانه کار بلندتر است. اولاً: هرگاه روزانه کار ۱۰ ساعته انگلستان و نظریه بالا بودن شدت آهنگ کاره برابر با روزانه کار ۱۴ ساعته آتیش باشد، ممکن است با یکسان بودن انقسام روزانه کاره ۵ ساعت کار اضافی کارگر انگلیسی در بازار جهانی نمایند و ارزش بالاتر از ۷ ساعت کار کارگر آتیشی باشد. ثانیاً: با این وجود ممکن است که در آتیش قسمتی از روزانه کار بیش از آن انگلستان صرف کار اضافی گردد.

قانون تنزل نرخ سود، که در آن نرخ یکسان یا حتی نرخ فزاینده اضافه ارزش انعکاس پیدا میکند و بدیگر سخن بدین معناست که در مقدار معینی از سرمایه متوسط اجتماعی، اگر فرضاً بطور مثال ۱۰۰ واحد باشد و آن جزئی که نمایند و وسائل کار است پیوسته بزرگتر میشود و جزو دیگر همان سرمایه که نمایانگر کارزند است پیوسته کاهش مییابد. بنا بر این چون مجموع حجم کارزند، ای که بوسائل تولید می پیوندد نسبت به ارزش این وسائل تولید تنزل میکند و آنگاه نیز کار اجرت نیاخته و جزو ارزشی که نمایند دهند و آنست در نسبت با ارزش مجموع سرمایه پیشرفته کاهش مییابد. یا باز چنین: پیوسته جزو کمتری از کل سرمایه گذاشته شده، صرف کارزند میشود و لذا سرمایه کل مزبور به نسبت مقدار خود، پیوسته کار اضافی کمتری جذب مینماید و هر چند ممکن است که نسبت جزو نپداخته بجزو پرداخته کار مورد استفاده در عین حال ترقی کرده باشد. همچنانکه گفته شد، کاهش نسبی سرمایه متغیر و افزایش نسبی سرمایه ثابت و ولو اینکه هر دو جزو بطور مطلق نمو کرده باشند، جزو بیان دیگری برای ترقی نیروی بارآور کار چیز دیگری نیست.

* در متن Ryot گفته شده که در واقع تصحیفی از واژه رعیت است.

فرض کنیم سرمایه ای بمیزان ۱۰۰، مرکب از $۸۰c + ۲۰v$ ، و جز* اخیر برابر با ۲۰ نفر کارگر باشد. اگر فرضاً نرخ اضافه ارزش ۱۰۰٪ باشد، بدین معنا خواهد بود که کارگران نیمی از روز را برای خود و نیم دیگر را برای سرمایه دار کار میکنند. فرض شود که در یک کشور کمتر رشد یافته سرمایه = $۸۰v + ۲۰c$ و این جز* اخیر = ۸۰ نفر کارگر باشد. ولی این کارگران $\frac{1}{2}$ از روزانه کار را برای خودش لازم دارند و فقط $\frac{1}{2}$ از آنرا برای سرمایه دار کار میکنند. چنانچه همه شرایط دیگر را یکسان فرض کنیم آنگاه در حالت اول کارگران ارزشی بمیزان ۴۰ تولید میکنند در حالی که در حالت دوم $۱۲۰ = ۲۰m + ۲۰v + ۸۰c$ تولید میکند. نرخ سود = ۲۰% است سرمایه دوم $۱۴۰ = ۴۰m + ۸۰v + ۲۰c$ تولید مینماید و نرخ سود = ۴۰% است. بنا بر این نرخ سود سرمایه دوم دو برابر سرمایه اولی است در صورتیکه سرمایه اولی دارای نرخ اضافه ارزشی = ۱۰۰% یعنی دو برابر دومی است که فقط نرخ اضافه ارزشی بمیزان ۵۰٪ دارد. ولی یک سرمایه هم مقدار در حالت اول کار اضافی ۲۰ کارگر و در حالت دوم کار اضافی ۸۰ کارگر را تصاحب مینماید.

قانون تنزل متزاید نرخ سود، یا کاهش نسبی کار اضافی تصاحب شده در مقایسه با حجم کار تجسم یافته ای که بوسیله کار زنده بحرکت درآمده است، بهیچوجه نافی نه و حجم مطلق کاری که بوسیله سرمایه کل اجتماعی بحرکت درآمده و مورد بهره رکنش قرار گرفته و لذا نافی نه و حجم مطلق کار اضافی مورد تصاحب سرمایه مزبور نیست. همچنین قانون مزبور مانع از آن نیست که سرمایه های زیر فرمان تک سرمایه داران بر مقدار فزاینده ای کار و لذا بر مقدار فزاینده ای کار اضافی تسلط داشته باشند. در مورد کار اضافی ممکن است این فزاینده گی حتی در حالتی هم روی دهد که تعداد کارگران زیر فرمان تک سرمایه داران افزایش نیافته باشد.*

جمعیت کارگری مشخصی، مثلاً بتعداد دو میلیون نفر، فرض کنیم. چنانچه علاوه بر این طول و شدت متوسط روزانه کار و نیز دستمزد و بنا بر این نسبت میان کار لازم و کار اضافی را معلوم بگیریم، آنگاه کل کاری که این دو میلیون نفر انجام میدهند و همچنین کار اضافی آنها که بصورت اضافه ارزش تجسم پیدا میکند، همواره مقدار ارزشی یکسانی را تولید مینماید. ولی با افزایش حجم سرمایه ثابتی که این کار بحرکت در می آورد. — اعم از سرمایه استوار و گردان — نسبت این مقدار ارزشی به ارزش سرمایه مزبور تنزل میکند، چه با ارزش حجم سرمایه ثابت، و ارزش آن نیز. — اگرچه بهمان نسبت هم نبوده باشد — ترقی مینماید. بنا بر این گرچه از این پس نیز مانند پیش همان مقدار کار زنده زیر فرمان قرار دارد

* برای آنکه از پیچیدگی جمله احتراز شود مترجم جمله آخر را که در متن بصورت نیم جمله معترضه آمده به شکل جمله جداگانه فوق در آورده است.

و همان حجم کار اضافی بوسیله سرمایه جذب میشود ، نسبت مزبور و لذا نرخ سود تنزل میکند . این رابطه نه از آنجهت تغییر میکند که حجم کارزند و تنزل نمود ، بلکه تغییر نسبت بد ان سبب است که حجم کار قبلا تجسم یافته ای که بوسیله کارزند و بجرکت درمیآید افزایش پذیرفته است . این کاهش نسبی است ، مطلق نیست ، و در واقع با مقدار مطلق کار و اضافه کار بجرکت در آمد و هیچ سروکاری ندارد . تنزل نرخ سود از کاهش مطلق جزئی متغیر سرمایه کل ناشی نمیشود ، بلکه از کاهش کاملاً نسبی آن ، از کاهش آن در مقام سنجشها جزئی ثابت سرمایه برمیخیزد .

بنا بر این حکمی که در باره مقدار معینی کار و اضافه کار صدق میکند در مورد تعداد فزاینده ای از کارگران نیز معتبر است و لذا با توجه به معلومات مفروض حکم مزبور بطور کلی در باره هر حجم فزاینده ای از کار و بهره در مورد جزئی اجرت نیافته آن ، یعنی کار اضافی ، صادق است . چنانچه جمعیت کارگری از ۲ میلیون نفر به ۳ میلیون افزایش یابد و نیز سرمایه متغیری که بصورت دستمزد باین جمعیت کارگری پرداخت میشود و در گذشته ۲ میلیون بود اکنون به ۳ میلیون بالغ گردد و بالعکس سرمایه ثابت ۴ میلیونی پیشین به ۱۵ میلیون ترقی نماید ، آنگاه با فرضیات پیشین (روزانه ثابت کار و نرخ ثابت اضافه ارزش) ، حجم اضافه کار ، یعنی اضافه ارزش ، به نسبت ۵۰٪ یعنی نیم برابر ترقی میکند و از ۲ میلیون به ۳ میلیون میرسد . با اینهمه علی رغم این ۵۰٪ افزایشیابی حجم مطلق اضافه کار و لذا حجم مطلق اضافه ارزش و نسبت میان سرمایه متغیر و ثابت از ۲ : ۴ به ۳ : ۱۵ تنزل پیدا میکند و نسبت اضافه ارزش به سرمایه کل بشرح زیرین خواهد بود (برحسب میلیون) :

$$I. \quad 1c + 2v + 2m = c \quad , \quad 6 = c \quad , \quad p' = \frac{1}{3} \times 33\%$$

$$II. \quad 10c + 3v + 3m = c \quad , \quad 18 = c \quad , \quad p' = \frac{1}{3} \times 16\%$$

در حالیکه حجم اضافه ارزش نیم برابر بالا رفته ، نرخ سود در حدود نیم برابر نسبت بگذشته تنزل یافته است . ولی سود بخری از اضافه ارزشی که در نسبت با کل سرمایه اجتماعی حساب شد ، است چیزی دیگری نیست ، و بنا بر این چنانچه حجم سود ، یعنی مقدار مطلق آن ، اجتماعاً مورد توجه قرار گیرد ، برابر با مقدار مطلق اضافه ارزش است . بدینسان با وجود اینکه نسبت حجم سود به کل سرمایه پیش ریخته کاهش بزرگی یافته و یا بدینگر سخن علیرغم کاهش بزرگی که در نرخ عمومی سود روی داد ، مقدار مطلق سود ، یعنی حجم کل آن ، به میزان ۵۰٪ ترقی نمود ، است . پس ممکن است تعداد کارگران مورد استفادۀ سرمایه و لذا حجم مطلق کاری که بوسیله سرمایه بجرکت در آمد ، است ، و بنا بر این حجم مطلق اضافه کاری که بوسیله سرمایه جذب میشود ، و لذا حجم اضافه ارزش تولید شد ، سرمایه و بالتجیبه مقدار مطلق سودی که سرمایه مزبور بدست می آورد ، نمیکند ، و با وجود تنزل در رنجی نرخ سود ، قدری افزایش یابد . این تنها یک امر ممکن الوقوع نیست . بر پایه تولید سرمایه داری - صرف نظر از نوسانات موقت - این

امری لازم الوقوع است .

روند تولید سرمایه داری ، بنا بر سرشت خود ، در عین حال روند انباشت نیز هست . سابقا دیدیم که در جریان پیشرفت تولید سرمایه داری ، آن توده ارزشی ای که باید بازتولید گردد و نگاه داری شود ، چگونه با بالا رفتن بارآوری کار ، حتی در صورت ثابت ماندن نیروی کار مورد استفاده ، افزایش مییابد و نمو میکند . ولی با تکامل نیروی کار اجتماعی حجم ارزشهای مصرفی ایجاد شده ، که مسائل تولید جزئی از آنها تشکیل میدهند ، باز هم بیشتر نمو میکند . و کار اضافی ای که از راه تصاحب آن ، دارائی افزودن مزبور میتواند باز ب سرمایه مبدل شود ، بسته به ارزش این مسائل تولید نیست بلکه وابسته به حجم آن مسائل است (که مسائل زیست را نیز در بر میگیرد) ، زیرا که در روند تولید کارگر را با ارزش سروکاری نیست بلکه سروکار او با ارزش مصرف وسائل تولید است . اما انباشت و گرد آبی سرمایه که ملازم آنست خود وسیله ای مادی برای ترقی نیروی بارآور است . ولی این ازدیاد و مسائل تولید متضمن افزایش جمعیت کارگری و ایجاد جمعیتی متناسب با سرمایه اضافی و حتی جمعیتی است که بطور عمد و همواره از حدود نیازمندیهای آن تجاوز میکند و لذا مستلزم اضافه جمعیت کارگری است . هرگاه اضافه سرمایه موقتا نسبت به جمعیت کارگری زیر فرمان خود فزونی داشته باشد ، آنگاه بگونه دگرگانه ای تأثیر خواهد نمود . از سویی بوسیله ترقی دستمزدها و لذا با ملایمتر نمودن شرایط هجران ساز و ناپدیدکننده نسل کارگری ، زناشوی را آسانتر میسازد و تدریجا موجب ازدیاد جمعیت کارگری میگردد و از سوی دیگر از راه استفاده از اسلوهائی که اضافه ارزش نسبی بوجود می آورند (بکارانداختن و بهسازی ماشین آلات) ، میتواند با سرعت خیلی بیشتر مصنوعا یک اضافه جمعیت نسبی بهیافتند که بنوع خود گرمخانه ای برای ازدیاد واقعی و سریع تعداد جمعیت بشمار میرود ، زیرا در تولید سرمایه داری ، فقر خود موجد جمعیت است . بنا بر این از سرشت روند انباشت سرمایه داری - که فقط منزلگاهی از روند تولید سرمایه داری است - بخودی خود این نتیجه حاصل میشود که حجم فزاینده مسائل تولیدی که برای مبدل شدن ب سرمایه تخصیص یافته اند ، همواره جمعیت کارگری استثمار پذیری را ، که متناسب یا حتی زائد بر احتیاج آن سرمایه افزایش پیدا میکند ، تحت اختیار داشته باشد . پس در جریان پیشرفت روند تولید و انباشت ضرور است که حجم اضافه کار تصاحب پذیر و تصاحب گشته ، و لذا حجم مطلق سود مورد تصاحب سرمایه اجتماعی ، رشد نماید . ولی همین قوانین حاکم بر تولید و انباشت موجب میشوند که با رشد حجم سرمایه ثابت ، ارزش سرمایه مزبور با تصاعد فزاینده ای سریعتر از ارزش سرمایه متغیر ، یعنی آن جزئی از سرمایه که در ازاء کار زنده گذاشته شده است ، ترقی کند . بنا بر این خود همین قوانین هستند که برای سرمایه اجتماعی هم فزاینده گی در حجم مطلق سود فراهم میکنند و هم یک نرخ کاهشنده سود بوجود می آورند .

این مسئله که در پیشرفت تولید سرمایه داری و تکامل همپای آن در بارآوری کار اجتماعی و تعدد رشته های تولید و لذا محصولات ، همان مقدار ارزشی بیشین نمایانگر حجم ارزشهای مصرف و وسائل بهینستی تدبیرجا فزاینده ای است ، در بحث کنونی ما مورد توجه قرار نگرفته است .

حرکت گسترش یابنده تولید و انباشت سرمایه داری مستلزم روند های کار در مقیاس بزرگتر

است و لذا در مورد هر بنگاه جداگانه ، با ابعاد بیش از پیش بزرگتر و افزایش سرمایه ریزی منطبق با

آن ملازمه دارد . بنا بر این گرد آئی بلند سرمایه ها (که در عین حال ، ولو به میزان کمتر ، با افزایش

تعداد سرمایه داران همراه است) در عین اینکه یکی از شرایط مادی تولید و انباشت سرمایه داری

است یکی از نتایجی نیز بشمار میرود که خود این تولید بوجود آورد ، است . دست در دست ایمن

جهان و تحت تأثیرات متقابل پدید ، های مزبور از کسانی که کمابیش تولید کنندگان مستقیم هستند ، بنحو

فزاینده سلب مالکیت میشود . بدینسان مفهوم است که چراتک سرمایه داران ، (هر اندازه هم که تنزل نسبت

میان سرمایه متغیر و ثابت آنها زیاد باشد) ، بر سپاه کارگری بزرگ فزاینده ای فرمانروائی میکنند و

همزمان و با وجود آنکه نرخ سود کاهش می پذیرد ، حجم اضافه ارزش و لذا سودی که بوسیله آنها تصاحب

میشود افزایش پیدا میکند . علی که موجب گسرد تود ، های کارگری زیر فرمان تک سرمایه داران میگردد ،

درست همانهایی هستند که موجب تورم حجم سرمایه ثابت بکار رفته ، از قبیل مواد خام و کمکی را نیز

به نسبت فزاینده ای در برابر حجم کار زنده مورد استفاده فراهم می سازند .

علاوه بر این کافی است در اینجا متذکر بود که با مشخص بودن جمعیت کارگری ، هرگاه نرخ

اضافه ارزش افزایش یابد - خواه این افزایش معلول تطویل یا تشدید اهنگ روزانه کار و خواه معلول

تنزل ارزش در متمزد در نتیجه گسترش بارآوری کار باشد - حجم اضافه ارزش و لذا حجم مطلق سود باید

ضرورتاً ، علیرغم آنکه سرمایه متغیر در نسبت با سرمایه ثابت کاهش یافته است ، نمو نماید .

همان ترقی نیروی بارآور کار اجتماعی ، همان قوانینی که بصورت تنزل نسبی سرمایه متغیر در

مقابل سرمایه کل و انباشت شتابانی که با آن همراه است نمایش می یابند - در حالیکه از سوی دیگر

انباشت مزبور خود معکوساً تأثیر میکند و بصورت نقطه عزیمتی برای ترقی باز هم بیشتر نیروی بارآور و

کاهش نسبی باز هم زیادتر سرمایه متغیر در می آید - و خلاصه همین پیشرفت است که ، صرف نظیر از

نوسانات موقت ، در افزایش فزاینده کل نیروی کار مورد استفاده ، و در ترقی فزاینده حجم مطلق اضافه

ارزش و لذا در حجم مطلق سود ، تجسم پیدا میکند .

اکنون این سؤال مطرح میشود : این قانون دو جنبه ای ، که طبق آن در عین حال از همان

علل هم کاهش نرخ سود ناشی میشود و هم افزایش حجم مطلق سود سرچشمه میگیرد ، قانونی که بر این

پایه قرار گرفته است که در شرایط مشخص معلوم ، حجم کار اضافی تصاحب شد ، و لذا حجم اضافه ارزش ،

افزایش پیدا میکند ولی چنانچه کل سرمایه ملحوظ گردد و یا سرمایه جذاگانه ای بمشابه بخرساده سرمایه کل مورد توجه قرار گیرد، آنگاه سود و اضافه ارزش مقادیر یکسانی میشوند، در چه شکلی باید سمایش یابد؟

فرض کنیم آن جزء مشخص از سرمایه که ما نرخ سود را طبق آن حساب میکنیم مثلا ۱۰۰ باشد. این ۱۰۰ بیانگر ترکیب متوسط کل سرمایه است که فرضاً از $۸۰c + ۲۰v$ تشکیل شده است. در بخرش دوم این کتاب دیدیم که چگونه نرخ متوسط سود در رشته های تولید مختلف، نه بر اساس ترکیب ویژه سرمایه هر کدام از آنها، بلکه بنا بر ترکیب متوسط اجتماعی سرمایه تعیین میگردد. با کاهش نسبی سرمایه متغیر در مقابل سرمایه ثابت و لذا نسبت به سرمایه کل ۱۰۰، نرخ سود با وجود یکسان ماندن و یا حتی بالا رفتن درجه بهره کشی کار، تنزل میکند و مقدار نسبی اضافه ارزش، یعنی نسبت آن به ارزش همه سرمایه پیش ریخته ۱۰۰، تنزل مینماید. ولی تنها این مقدار نسبی تنزل نمی کند. مقدار اضافه ارزش یا سودی که سرمایه کل ۱۰۰ تائی جذب مینماید نیز بطور مطلق کاهش می یابد. با نرخ اضافه ارزشی بمیزان ۱۰۰٪، سرمایه ای با ترکیب $۶۰c + ۴۰v$ حجم اضافه ارزش و لذا حجم سودی بمیزان ۴۰ تولید میکند، سرمایه ای با ترکیب $۷۰c + ۳۰v$ حجم سودی برابر با ۳۰ بوجود می آورد و در سرمایه ای با ترکیب $۸۰c + ۲۰v$ سود به ۲۰ تنزل مینماید. این تنزل مربوط به حجم اضافه ارزش و لذا سود است و از آنجا ناشی میشود که چون سرمایه کل ۱۰۰ بطور کلی میزان کثرتی کارزند، به حرکت در می آورد و با یکسان ماندن درجه بهره کشی و نیز میزان کثرتی اضافه کار برآید می اندازد، لذا مقدار کثرتی اضافه ارزش تولید میکند. هرگاه برای اندازه گیری میزان اضافه ارزش، هر جزئی از اجزاء سرمایه اجتماعی و لذا سرمایه ای را که دارای ترکیب متوسط اجتماعی است بمنزله واحد سنجش اختیار نمائیم - و این عملی است که در مورد هر محاسبه سود انجام میشود - آنگاه بطور کلی تنزل نسبی اضافه ارزش و تنزل مطلق آن یکسان خواهد بود. در حالات پیش گفته نرخ سود بدین سبب از ۴۰٪ به ۳۰٪ و ۲۰٪ تنزل میکند که در واقع حجم اضافه ارزش تولید شده همان سرمایه، و لذا سود، بطور مطلق از ۴۰ به ۳۰ و ۲۰ تنزل نموده است. از آنجا که مقدار ارزشی سرمایه ای که با آن اضافه ارزش سنجید میشود معلوم و = ۱۰۰ است، هر تنزلی در نسبت میان اضافه ارزش و این مقدار ثابت نمیتواند جز بهمان دیگری برآی کاهش مقدار مطلق اضافه ارزش و سود چیز دیگری باشد. این در واقع یک همانکوشی است. ولی آنچنانکه با اثبات رسانده ایم، خود این امر که چنین کاهش هر روز میکند از ماهیت تکامل روند تولید سرمایه داری بیرون می آید.

ولی از سوی دیگر همان عللی که موجب کاهش مطلق اضافه ارزش و لذا سود در مورد سرمایه مشخصی میشوند و بنا بر این در نرخ سود نیز که بر حسب درصد حساب شده است کاهش بوجود می آورند،

سبب افزایش در حجم مطلق اضافه ارزش و لذا در حجم مطلق سودی میگردند که از جانب سرمایه اجتماعی (یعنی از جانب جمع سرمایه داران) تصاحب میشود. اکنون باید دید که این قانون چگونه باید نمایش یابد؟ چگونه ممکن است به تنهائی بیان گردد و یا این تضاد ظاهری متضمن چه شرایطی است؟

هر ۱۰۰ واحدی از اجزاء سرمایه اجتماعی و لذا هر ۱۰۰ واحد از سرمایه ای که دارای ترکیب متوسط اجتماعی است مقدار معلوم بشمار میرود و بنا بر این اگر در مورد آن واحد و کاهش نرخ سود با کاهش مقدار مطلق سود انطباق پیدا میکند درست بدان سبب است که در اینجا سرمایه ای که مقدار مزبور با آن سنجیده میشود خود مقدار ثابتی است. ولی مقدار سرمایه کل اجتماعی مانند مقدار سرمایه ای که در دست تک سرمایه داران است و بعکس مقدار تغییر پذیری است که ناگزیر باید در انطباق با شرایط مفروضه پیشین و به نسبت معکوس کاهش جزئی متغیر آن تغییر نماید.

در مثال پیشین که ترکیب سرمایه از لحاظ درصد عبارت بود از $60c + 40v$ و اضافه ارزش یا سود به ۴۰ بالغ میشد و لذا نرخ سود ۴۰٪ بود. فرض کنیم که در این درجه از ترکیب و سرمایه کل یک میلیون بوده است. در این صورت اضافه ارزش کل و لذا کل سود بالغ بر ۴۰۰۰۰۰ میشود. حالا اگر بعد از ترکیب سرمایه $80c + 20v$ گردد و آنگاه اضافه ارزش با سود بایکسان ماند در درجه بهره کشی از کار برای هر ۱۰۰ واحد برابر با ۲۰ میشود. ولی چنانکه قبلاً با ثبات رسانده ایم و چون اضافه ارزش با سود مثلاً گوئیم از ۴۰۰۰۰۰ به ۴۰۰۰۰۰ افزایش می یابد و سهم هر ۱۰۰ واحدی از سرمایه نیز علی رغم کاهش که در نرخ سود یا در تولید اضافه ارزش پدید شده و نمود میکند. این امر فقط باین جهت امکان پذیر شده که همزمان با ترکیب جدید و سرمایه کلی که تشکیل گردیده به ۲۲۰۰۰۰۰ ترقی نموده است. حجم کل سرمایه ای که بحرکت درآمده تا * ۲۲۰٪ افزایش یافته در حالیکه نرخ سود ۵۰٪ تنزل کرده است. هرگاه سرمایه فقط دو برابر شده بود و آنگاه با نرخ سودی برابر با ۲۰٪ و تنها امکان می داشت که همان حجم اضافه ارزش و سود سرمایه یک میلیونی پیشین با نرخ ۴۰٪ را تولید نماید. چنانچه بهیچانی کمتر از دو برابر افزایش می یافت در آن صورت اضافه ارزش و سود تولید شده کمتر از میزانی میشد که با سرمایه یک میلیونی گذشته بوجود آمده بود. سرمایه یک میلیونی پیشین برای آنکه با ترکیب گذشته خود اضافه ارزش را از ۴۰۰۰۰۰ به ۴۴۰۰۰۰ برساند فقط لازم بود که از ۱۰۰۰۰۰۰ به ۱۱۰۰۰۰۰ ترقی نماید.

* در چاپ اول و در دست نوشته مارکس بجای تا ۲۲۰٪ گفته شده ۲۲۰٪ افزایش یافته است. این اشتباه مسلم قلمی در چاپهای بعدی اصلاح شده است.

اینجا بار دیگر قانونی که ما سابقاً انتزاع کرده بودیم* تأیید میشود. آن قانون چنین بود که با کاهش نسبی سرمایه متغیر و لذا با تکامل نیروی بارآور اجتماعی کار، حجم بیش از پیش بزرگتری سرمایه لازم است تا همان مقدار نیروی کار را بحرکت درآورد. همان مقدار اضافه کار را جذب نماید. بنا بر این بهمان نسبت که تولید سرمایه داری تکامل پیدا میکند، امکان بوجود آمدن یک اضافه جمعیت نسبی نیز پدید میشود. این اضافه جمعیت نه بدان سبب بوجود میآید که از نیروی بارآور اجتماعی کار کاسته شده بلکه بدان جهت ایجاد میشود که نیروی بارآور مزبور افزایش یافته است و بنا بر این منشأ آن عدم تناسب مطلق میان کار و وسائل زیست یا وسائل تولید این وسائل زیست نیست بلکه ناشی از عدم تناسبی است که از شیوه بهره گیری سرمایه داری از کار سرچشمه میگردد، ناشی از عدم تناسب میان افزایش فرازند سرمایه و کاهش دگی نسبی نیاز آن به جمعیت رشد یابنده است.

چنانچه نرخ سود بمیزان ۵۰٪ تنزل کند در آن صورت نیمی از آن کاسته شده است. بنا بر این اگر لازم باشد که حجم سود بمیزان پیشین باقی بماند ضرورتاً باید سرمایه دو برابر گردد. برای آنکه حجم سود، در صورت کاهش یابی نرخ سود، یکسان بماند لازمست مضروب فیه که نمایانگر نمو سرمایه کل است با مقسوم علیه، که بیانگر میزان کاهش نرخ سود است، برابر باشد. هرگاه نرخ سود از ۴۰ به ۲۰ تنزل نماید بالعکس لازمست که سرمایه کل در نسبت ۴۰ : ۲۰ ترقی کند تا نتیجه همان که بود بماند. چنانچه نرخ سود از ۴۰ به ۸ تنزل کرده باشد آنگاه سرمایه باید به نسبت ۴۰ : ۸ یعنی ۵ برابر بالا رود. سرمایه ای که ۱۰۰۰۰۰۰ باشد با نرخ ۴۰٪ سودی برابر با ۴۰۰۰۰۰۰ بهار می آورد و یک سرمایه ۵ میلیونی با نرخ ۸٪ نیز ۴۰۰۰۰۰۰ سود میدهد. این قاعده در موردی صادق است که بخواهیم نتیجه همان که بود باقی بماند. ولی بعکس اگر قرار شود که سود ترقی نماید آنگاه ضرورتاً باید سرمایه به نسبت بزرگتری از تنزل نرخ سود افزایش یابد. بدیگر سخن: برای آنکه جزو متغیر سرمایه کل نه تنها مطلقاً همانکه بود باقی بماند، بلکه باوجود آنکه درصد آن بمشابه جزو سرمایه کل تنزل یافته است، بطور مطلق ترقی نماید، لازمست که سرمایه کل به نسبتی بالاتر از تنزل درصد سرمایه متغیر افزایش پذیرد. باید سرمایه کل باندازه ای زیاد شود که در ترکیب جدید خود نه تنها بمیزان جزو متغیر پیشین بخیرد نیروی کار نیاز داشته باشد بلکه - احتیاج آن به نیروی کار پیش از نیاز گذشته گردد. فرضاً اگر جزو متغیر سرمایه ای که = ۱۰۰ است از ۴۰ به ۲۰ پائین آید در آن صورت سرمایه کل، برای آنکه بتواند سرمایه متغیری بالاتر از ۴۰ بکار اندازد، باید به بیش از ۲۰۰ ترقی یابد.

* مقصود قانون عام انباشت سرمایه داری است که در جلد اول کتاب سرمایه بیان شده است. نگاه کنید به ترجمه فارسی سرمایه جلد اول فصل ۲۳، از صفحه ۵۵۴ تا ۵۷۹.

حتی در صورتی هم که توده جمعیت کارگری مورد بهره کشی همان که بود ماند و فقط بر طول و شدت آهنگ روزانه کار افزود و شده باشد ، باز هم ضرور است که حجم سرمایه بکار برد و بالا رود ، زیرا حتی برای آنکه از همان حجم سابق کار با شرایط بهره کشی بتوان در ترکیب تغییر یافته سرمایه استفاد نمود ، باید حجم سرمایه بکار رفته افزایش یابد .

بنا بر این همان تکامل واحد نیروی بارآور اجتماعی کار در جریان پیشرفت شیوه تولید سرمایه داری ، از یکسوی صورت گرایش در جهت تنزل پیش روند نرخ سود نمایش می یابد و از سوی دیگر بصورت افزایش پیوسته حجم مطلق اضافه ارزش تصاحب شده یا سود نمود ، میشود ، بنحویکه بطور کلی کاهش نسبی سرمایه متغیر و سود با یک افزایش مطلق هر دو آنها انطباق پیدا میکند . چنانکه نمود شد ، این تأثیر دو جانبه فقط میتواند در افزایش از سرمایه کل نمایش یابد که فراروش آن سریعتر از پیشرفت کاهندگی نرخ سود باشد . برای آنکه بتوان در مورد ترکیبی برتر یا افزایش نسبتا نیرومند تری از سرمایه ثابت ، سرمایه متغیری را که بطور مطلق نمو نمود ، است بکار برد ، تنها کافی نیست که سرمایه کل متناسب با این ترکیب برتر ترقی نماید بلکه ضرورتا باید سریعتر هم بالا رود . از اینجا نتیجه میشود که هرچه شیوه تولید سرمایه داری بیشتر گسترش پیدا میکند به مقدار بیشتر از پیش بزرگ تری سرمایه نیاز است تا همان نیروی کاری یا نیروی کار از آن بیشتر به اشتغال در آید . بنا بر این در سیستم سرمایه داری ، ترقی نیروی بارآور کار ضرورتا و بطور دائم یک اضافه جمعیت کارگری ظاهری بوجود می آورد . هرگاه سرمایه متغیر بجای $\frac{1}{4}$ گذشته $\frac{1}{2}$ سرمایه کل را تشکیل دهد ، آنگاه برای آنکه همان نیروی کار سابق تحت اشتغال باشد سرمایه کل ضرورتا باید سه برابر گردد . ولی اگر قرار باشد که نیروی کار دو برابر شود سرمایه کل باید شش برابر گردد .

اقتصاد سیاسی که تاکنون نتوانسته است قانون تنزل نرخ سود را توضیح دهد ، به بالا رفتن حجم سود یعنی افزایش مقدار مطلق سود ، چه برای تک سرمایه داران و چه در مورد سرمایه اجتماعی ، استناد جسته و آنرا بمنزله نوعی تسلی خاطر پیش کشیده است ، ولی این استدلالی است که فقط بر پایه مبتذلات و ممکنات قرار دارد .

اینکه گفته میشود حجم سود وابسته به دو عامل است ، یکی نرخ سود و دومی حجم سرمایه ای که در برابر این سود بکار میرود ، جز همانگوشی ای پیش نیست . بنا بر این گفتن اینکه برحسب امکانات حجم سود میتواند با وجود تنزل همزمان نرخ سود بالا رود نیز جز شکل بیانی از این همانگوشی چیز دیگری نیست و یک گام هم ما را جلوتر نمی برد ، زیرا در عین حال این امکان وجود دارد که سرمایه افزایش یابد بدون آنکه حجم سود بالا تر و حتی ممکن است که سرمایه نمو کند در حالیکه حجم سود تنزل مینماید . ۱۰۰ از قرار ۲۵٪ سودی به میزان ۲۵ میدهد ولی ۴۰۰ از قرار ۵٪ فقط سودی

بمیزان ۲۰ بهار میآورد ۰ (۳۵) ولی اگر طلل و اسبابی که موجب تنزل نرخ سود میشوند همانهایی هستند که باعث تشویق و تسریع انباشت ، یعنی تشکیل سرمایه الحاقی ، میشوند ، و اگر هر سرمایه الحاقی شده کار زیادتری بحرکت در میآورد و اضافه ارزش افزودن ای تولید میکند ، و از سوی دیگر همین

۳۵) "همچنین ما باید این انتظار را داشته باشیم که - هرچند نرخ سود سرمایه در اثر سرمایه گذاری الحاقی در زمین و بالا رفتن دستمزد ، کاهش پیدا کند - مبلغ کل سودها افزایش پذیرد . حالا فرض کنیم که هر بار با الحاق سرمایه ای مبلغ ۱۰۰۰۰۰۰ لیره استرلینگ ، نرخ سود از ۲۰ به ۱۹ به ۱۸ و ۱۷ درصد تنزل کرده باشد و لذا نرخ کاهنده ای داشته باشد . ممکن است چنین انتظاری وجود داشته باشد که گاهی جمع مبلغ سودی که هر یک از صاحبان پس از سرمایه دریافت میدارند افزایش می یابد ، بنحویکه اگر سرمایه بجای ۱۰۰۰۰۰۰ ، ۲۰۰۰۰۰۰ لیره استرلینگ باشد سود بزرگتر و هرگاه به ۳۰۰۰۰۰۰ لیره استرلینگ بالغ گردد باز هم بیشتر میشود و به همین قیاس ، علیرغم نرخ کاهنده ، با هر افزایش سرمایه میزان سود بالا میرود . اما این ترقی تنها برای مدت معینی صادق است . بدینسان که ۲۰۰۰۰۰۰ لیره از قرار ۱۹ درصد بیشتر از ۱۰۰۰۰۰۰ لیره بقرار ۲۰ درصد سود می دهد و ۳۰۰۰۰۰۰ لیره استرلینگ از قرار ۱۸ درصد باز هم بیشتر از ۲۰۰۰۰۰۰ لیره از قرار ۱۹ درصد سود می آورد . ولی پس از آنکه سرمایه مبلغ درشتی میشود و سودها تنزل یافته اند آنگاه تراکم بعدی سرمایه موجب کاهش جمع مبلغ سود می گردد . بنا بر این فرض کنیم که انباشت به ۱۰۰۰۰۰۰۰ لیره استرلینگ بالغ شده و سود ۷ درصد باشد آنگاه جمع مبلغ سود به ۷۰۰۰۰۰۰ لیره استرلینگ بالغ می گردد . اکنون اگر مبلغ ۱۰۰۰۰۰۰۰ بر یک میلیون لیره استرلینگ افزودن شود و سود به ۶ درصد تنزل نموده باشد در آنصورت صاحبان سرمایه - ۶۶۰۰۰۰۰ لیره استرلینگ بدست میآورند یعنی ۴۰۰۰۰ لیره استرلینگ کمتر ، با اینکه مبلغ کل سرمایه از یک میلیون به ۱۱۰۰۰۰۰۰ بالا رفته است . " ریکاردو " اقتصاد سیاسی " فصل ۷ (در Works (مجموعه آثار) چاپ Mac Culloch ، ۱۸۵۲ ، ص ۶۸-۶۹) در واقع اینجا چنین فرض شده است که سرمایه از ۱۰۰۰۰۰۰۰ به ۱۱۰۰۰۰۰۰ افزایش می یابد یعنی بمیزان ۱۰٪ در حالیکه نرخ سود از ۷ به ۶ ، یعنی بمیزان $\frac{1}{7} \times 14\%$ ، تنزل می کند . Hinc illae lacrimae* (این اشک ریزها از آنجاست) .

* کلمات لاتینی یاد شده از نمایشنامه " درام نپیس روسی پوپلیوس ترتیوس آفر Publius

Trentius Afer ، تحت عنوان " دختری از آندروس Andros " گرفته شده است .

پایتن آمدن نرخ سود متضمن این واقعیت است که سرمایه ثابت و با آن تمام سرمایه پنهین نمونود است و آنگاه مرموز بودن تمام این روند بیپایان میرسد . بعدا خواهیم دید که عدا به چه محاسبا در ضمنی متوسل میشوند تا مگر امکان افزایش همزمان حجم سود و کاهش نرخ سود را با نهرنگ پنهان سازند .

ما نشان دادیم چگونه همان عللی که پائین گرائی در نرخ عمومی سود بوجود میآورند باعث انباشت شتابان سرمایه ولذا موجب افزایش در مقدار مطلق یا حجم کل اضافه کاری میگردند که بوسیله سرمایه تصاحب میشود (اضافه ارزش و سود) . همچنانکه در رقابت ولذا در ضمیر عاملین رقابت همه چیز وارونه جلوه میکند ، هم آنچنان نیز این قانون ، مقصود من این ارتباط در روشی و لازم میان د و پدید می آید است که ظاهرا در تضاد باید یکدیگرند ، نمایش می یابد . در نمونه نسبت هائی که فوقا آوردیم ، اہم بخشی دہد ، میشود آن سرمایه داری که سرمایه ای بزرگتر در اختیار دارد حجم بیشتری سود برداشت مینماید تا آن سرمایه دار کوچکی که ظاهرا سود های شینینی دارد . علاوه بر این یک بررسی سطحی از رقابت نشان میدهد که در شرایط معینی ، مانند زمان بحران ، هنگامیکه کلان سرمایه دار میخواهد برای خود در بازار جا باز کند و سرمایه داران کوچکتر را بیرون راند غلا این اصل را مورد استفاده قرار میدهد ، یعنی نرخ سود خود را عدا پائین می آورد تا کبتران را از میدان بدر کند . سرمایه بازوگانی ، که بعدا مفصل تر در آن باره سخن خواهیم گفت ، نیز پدید می آید هائی از خود نشان میدهد که در آن تنزل سود نتیجه بسط کسب و کار ولذا سرمایه وانمود میگردد . ما بعدا بیان علمی درستی از این تعبیر نادرست عرضه خواهیم داشت . مشاهدات سطحی مشابهی نیز از مقایسه میان نرخهای سود رشته های ویژه صنعت ، بر حسب اینکه هر یک از آنها تابع رژیم رقابت آزاد یا انحصار بوده باشند ، بوجود می آید . تصور کاملی از این پهنش سطحی ، آنچنانکه در مغز عاملین رقابت بازتاب دارد ، نزد روشر* خودمان دیدیم . میشود از جمله آنجا که وی این پائین آمدن نرخ سود را " خردمندانه تر و انسانی تر " ** قلمداد میکند . در اینجا کاهش نرخ سود بمنزله پی آمد

* Roscher, Wilhelm Georg Friedrich (1817-1894) - اقتصاد دان آلمالیس بنیاد گذار قدیمترین مکتب تاریخی اقتصاد سیاسی در آلمان . روشر که در عین حال هم با اقتصاد کلاسیک بورژوازی و هم با نظریات سوسیالیسم پنداری بمعارضه برخاسته بود ، تحلیل ثنوریک خود را بر اساس آمپیرسم (تجربه گرائی) و نفی وجود قوانین اقتصادی قرار میداد . روشر یکی از برجسته ترین نمایندگان اقتصاد عامیانه است .

** "Die Grundlage der Nationalökonomie", 3. Auflage,

Stuttgart, Augsburg, 1858, S. 192, 235

افزایش سرمایه و محاسبه وابسته بآن نزد سرمایه داران جلوه میکند که طبق آن گه با نرخ سود کمتر حجم سودی که بهجیب میزنند بزرگتر میشود. تمام این نحوه استدلال (باستثنا ۰ آ ۰ اسمیت که بعداً در آن باره سخن خواهیم گفت) برپایه عدم درک کامل از مفهوم کلی نرخ عموماً سود قرار دارد و نیز مبتنی بر این تصور خام است که در واقع قیمت ها از طریق افزودن مقدار کمابیش خود سرانه ای سود بر ارزش واقعی کالاها تعیین میگرددند. هرچند اینها تصورات خام و ساده ای هستند و ولی باز ضرورتاً از گونه و شیوه وارونه ای که قوانین ذاتی تولید سرمایه داری در درون رقابت منعکس میشوند ناشی میگرددند.

قانونی که طبق آن کاهش نرخ سود که معلول پیشرفت نیروی بار آور است، با افزایش در حجم سود همراه است، در این امر نیز نمایش مییابد که تنزل قیمت کالاها ی مولود سرمایه با ترقی نسبی مقدار سودی همراه است که در کالاها ی مزبور نهان است و با فروش آن کالاها بسانان میرسد.

از آنجا که گسترش نیروی بار آور، و در انطباق با آن، ترکیب برتری از سرمایه موجب میشود که مقدار پیوسته فزاینده ای از وسائل تولید بوسیله مقدار پیوسته کاهنده ای از کار بحرکت درآید، هر جزئی از اجزاء محصول کل، هر کالای جداگانه یا هر واحد مجزای مشخص از مجموع کل تولید شده، مقدار کثرتی کارزند، در بر میگردد و علاوه بر آن هم از جهت فرسایش سرمایه استوار بکار رفته و هم از لحاظ مواد خام و کثکی ای که مورد استفاده قرار گرفته است، در بر گیرنده کار تجسم یافته کمتری است. بنا بر این هر کالای جداگانه شامل مقدار کثرتی از کار تجسم یافته در وسائل تولید است و نیز محتوی میزان کمتر از کارنوشی است که در جهان تولید بآن افزود شده است. بدین سبب است که قیمت هر کالای جداگانه پائین می آید. ولی با وجود این ممکن است حجم سودی که در هر کالای جداگانه نهفته است، در صورت ترقی نرخ مطلق یا نسبی اضافه ارزش، افزایش یابد. اگرچه کالای مزبور مقدار کثرتی از کارنو افزود را در بر میگردد ولی کاربند اجرتی که در آنست نسبت بجزء مزد یافته آن نمیشود. معذک این امر فقط در درون مرزهای معینی روی میدهد. با کاهش مطلق و فوق العاده گسترده ای که در جریان پیشرفت تولید در مجموع کارنو افزود، یعنی در کارزند نهفته در کالا، حاصل میشود. حجم کار اجرت نیافته ای نیز که در آن قرار گرفته است، هرچند هم در رابطه با جزء اجرت یافته بطور نسبی نمیشود، باشد، بطور مطلق کاهش می پذیرد. با گسترش بارآوری کارها وجود ترقی نرخ اضافه ارزش، از حجم سود در هر واحدی از کالا بسیار کاسته میشود. و کند شدن این کاهش، کاملاً مانند کاهش نرخ سود فقط از راه ارزان شدن قیمت عناصر سرمایه ثابت و دیگر شرایطی انجام میگردد که در بخش نخستین این کتاب مطرح شده است و موجب میشوند که با نرخ داده شد بای

از اضافه ارزشیای حتی با تنزل یا بندگی آن، نرخ سود بالا رود .

گفتن اینکه قیمت واحد های جداگانه کالاهائی که از مجموع آنها محصول کل سرمایه تشکیل میشود ، تنزل مینماید ، جز این معنای دیگری ندارد که کمت معینی از کاربرد حجم بزرگتری از کالاها بسلامان میرسد و لذا هر واحد جداگانه کالا شامل کاری کمتر از گذشته میگردد . این امر حتی هنگامی هم روی می دهد که قیمت جزئی از سرمایه ثابت ، از قبیل ماده خام و غیره ، ترقی نماید . باستثنا ی موارد جداگانه (مثلا در صورتی که نیروی بارآور کار همه عناصر ثابت و متغیر سرمایه را بیک اندازه ، ارزان کند) ، نرخ سود با وجود بالا رفتن نرخ اضافه ارزش تنزل میکند ، زیرا اولاً در مجموع کل کار نوآفریده کاهش یافته ، حتی جز بزرگتر شده کار اجرت نیافته نسبت به هر جزئی از اجزاء کار اجرت نیافته ای ، که در مجموع بزرگتر کار پیشین وجود داشت ، کوچکتر است . و ثانیاً زیرا ترکیب برتر سرمایه در واحد های جداگانه کالاها بدینسان نمایش مینماید که جز ارزشی آنها ، که همه کارنو افزودند در آن نمایش پیدا میکند ، نسبت بجز ارزشی دیگری ، که نمایانگر ماده خام ، ماده کمکی و فرسایش سرمایه استوار است ، تنزل مینماید . این تغییر در نسبت میان اجزاء ترکیب کنند قیمت واحد جداگانه کالا ، (که کاهش جزئی از قیمت را که در آن کارزند نو افزود و متجلی میشود و افزایش آن جزئی از قیمت را که در آن کار تجسهافته پیشین منعکس است ، نمایش میدهد) عبارت از شکلی است که در آن کاهش سرمایه متغیر نسبت به سرمایه ثابت ، در قیمت واحد کالا ، نمود می شود . همچنانکه این کاهش در مورد هر مقداری از سرمایه ، مثلا ۱۰۰ ، مطلق است بهمانگونه نیز در مورد هر واحد جداگانه کالا ، بمثابه جز قیمت شده ای از سرمایه باز تولید شده ، مطلق است . ولی با وجود این اگر نرخ سود فقط بر پایه عناصر قیمتی کالاهای جداگانه محاسبه شود ، بگونه ای غیر از آنچه واقعاً هست نمود خواهد شد . و دلیل آن بقرار زیر است :

[نرخ سود بر حسب مجموع سرمایه بکار رفته محاسبه میشود ، ولی برای زمان معین و عملاً برای یکسال ، نسبت میان اضافه ارزشیای سودی که در عرض یکسال بدست آمد و بسلامان رسیده است به مجموع سرمایه ، بر حسب محاسبه درصد ، عبارت از نرخ سود است . بنا بر این نرخ سود با نرخ سودی که نه بر پایه سال بلکه بر مبنای واگردن دوره سرمایه مژبور محاسبه شده باشد ضرورتاً برابر نیست ، فقط هرگاه سرمایه درست یکبار در سال واگرد داشته باشد این هر دو با یکدیگر انطباق پیدا می کنند . از سوی دیگر سودی که در جهان یکسال بدست آمد فقط عبارت از مجموع سود هائی است که طی همین سال از کالاهای تولید شده و بفروشرفته حاصل گردیده است . در اینصورت اگر ما سود را در رابطه با قیمت تمام شده کالاها حساب کنیم ، آنگاه نرخ سودی بدست می آوریم که $\frac{P}{K}$ است . در اینجا P عبارت از سودی است که طی سال بسلامان رسیده و K حاصل جمع قیمت تمام شده کالاهائی

است که در عرض همین مدت تولید گشته و بفروش رفته است. بخوبی روشن است که این نرخ سود $\frac{P}{K}$ فقط آنگاه میتواند با نرخ سود واقعی $\frac{P}{C}$ ، یعنی تقسیم حجم سود بر مجموع سرمایه، انطباق پیدا کند که $C = K$ باشد ، یعنی در صورتیکه سرمایه درست یکبار در سال واگرد نماید .
سه حالت مختلف يك سرمایه صنعتی را بگیریم .

I. سرمایه ای بمبلغ ۸۰۰۰ لیره استرلینگ ، سالانه ۵۰۰۰ قطعه کالا از قرار قطعه ای ۳۰ شیلینگ تولید میکند و بفروش میرساند . بنا بر این واگرد سالیانه ای بمبلغ ۷۵۰۰ لیره استرلینگ دارد . * سرمایه مزبور از هر قطعه کالا ۱۰ شیلینگ سود میبرد که سالانه = ۲۵۰۰ لیره استرلینگ است . بنا بر این هر قطعه کالا محتوی ۲۰ شیلینگ سرمایه پیش ریخته و ۱۰ شیلینگ سود است و لذا نرخ سود در هر قطعه عبارت از $\frac{1}{2}$ = ۵۰٪ است . در مجموع مبلغ واگردیده ۷۵۰۰ لیره استرلینگ ، ۵۰۰۰ لیره بابت پیش ریز سرمایه و ۲۵۰۰ لیره بابت سود وجود دارد و نرخ سود به نسبت واگرد $\frac{P}{K}$ نیز = ۵۰٪ است . ولی چنانچه نسبت به مجموع سرمایه حساب شود ، نرخ سود یعنی $\frac{P}{C} = \frac{5000}{8000} = \frac{5}{8}$ = ۳۱ $\frac{1}{2}$ ٪ میگردد .

II. فرض کنیم که سرمایه تا ۱۰۰۰۰ لیره استرلینگ افزایش یابد و چنین انگاریم که در نتیجه بالا رفتن نیروی بارآور کاره سرمایه مزبور توانسته باشد سالانه ۱۰۰۰۰ قطعه کالا با قیمت تمام شده ای از قرار هر قطعه ۲۰ شیلینگ تولید نماید . فرض کنیم که هر یک از قطعه ها با ۴ شیلینگ سود و لذا از قرار قطعه ای ۲۴ شیلینگ بفروش رفته باشد . آنگاه قیمت محصول سالانه = ۱۲۰۰۰ لیره استرلینگ خواهد بود که از آن ۱۰۰۰۰ لیره استرلینگ سرمایه پیش ریخته و ۲۰۰۰ لیره استرلینگ سود است . $\frac{P}{K}$ برای هر قطعه = $\frac{4}{5}$ و برای واگرد سالانه = $\frac{24}{5}$ است و لذا در هر دو حال = ۲۰٪ میشود و چون سرمایه کل برابر با مجموع قیمت های تمام شده ، یعنی ۱۰۰۰۰ لیره استرلینگ است ، $\frac{P}{C}$ نیز که نرخ حقیقی سود است این بار = ۲۰٪ میگردد .

III. فرض کنیم بحسب نیروی بارآور کار که پیوسته فزاینده است ، سرمایه تا ۱۵۰۰۰ لیره استرلینگ بالا رفته باشد و اکنون سالانه ۳۰۰۰۰ قطعه کالا از قرار هر قطعه ۱۳ شیلینگ تولید نموده و هر قطعه با ۲ شیلینگ سود و لذا از قرار قطعه ای ۱۵ شیلینگ بفروش رفته باشد . بنا بر این واگرد سالانه = $30000 \times 15 = 450000$ = ۲۲۵۰۰ لیره استرلینگ میشود که از آن ۱۹۵۰۰ بابت پیش ریز سرمایه و ۳۰۰۰ لیره استرلینگ بابت سود است . پس $\frac{P}{K} = \frac{3}{13} = \frac{22500}{145000} = \frac{9}{58}$ = ۱۵ $\frac{5}{13}$ ٪ است و معکوس $\frac{P}{C} = \frac{3}{15} = 20$ ٪ میشود .

* چون هر لیره استرلینگ برابر با ۲۰ شیلینگ است و حاصل ضرب 30×5000 تقسیم بر ۲۰ شیلینگ ، برابر با ۷۵۰۰ لیره استرلینگ است . (مترجم)

بنا بر این می‌بینیم که: فقط در حالت II ، یعنی حالتی که در آن ارزش - سرمایه واگرد یافته برابر با مجموع سرمایه است ، نرخ سود بنا بر هر قطعه کالا یا بر حسب مبلغ واگرد ، برابر با نرخ سود به نسبت کل سرمایه است . در حالت I که مبلغ واگرد یافته کوچکتر از سرمایه کل است ، نرخ سود که بنا بر قیمت تمام شده کالا محاسبه شده ، بالا تر است . در حالت III که سرمایه کل کل کوچکتر از مبلغ واگرد یافته است ، نرخ سود پائین تر از نرخ واقعی است که به نسبت سرمایه کل حساب میشود . این احکام در همه موارد صدق میکند .

در عمل جاری بازرگانی ، معمولا واگرد با این دقت حساب نمیشود . اینطور پذیرفته شده که هرگاه جمع قیمت های بسامان رسیده کالاها به مجموع سرمایه کل بکار رفته برسد ، آنگاه سرمایه یکبار واگرد نموده است . ولی سرمایه فقط هنگامی میتواند واگرد کاملی را بانجام برساند که جمع قیمت های تمام شده کالاها بسامان رسیده ، با مجموع کل سرمایه برابر گردد . - ف . انگلس [

یکبار دیگر در اینجانبود میشود چقدر در تولید سرمایه داری این نکته اهمیت دارد که کالای جداگانه یا محصول - کالای هر زمان مفروض را بطور منفرد و بخودی خود ، بمثابه کالای صرف ، مورد بررسی قرار نداد بلکه آنها بمنزله محصول سرمایه پیش ریخته و در رابطه با کل سرمایه ای که کالای مزبور را تولید میکند تلقی نمود .

اگرچه ضرورتا محاسبه نرخ سود را باید از راه سنجش حجم اضافه ارزش تولید شده و بسامان رسیده ، نه تنها با جز ، مصرف شده ای از سرمایه که از نو در کالاها ظاهر میشود بلکه با این اجزا ، بملأه جز ، مصرف نشده ولی بکار رفته سرمایه که به خدمت خود ادامه میدهد ، انجام داد ، معذک حجم سود بغیر از اینکه برابر با حجم اضافه ارزش یا سودی باشد که در خود کالاها جا گرفته است و از راه فروش آنها بسامان میرسد ، نمیتواند چیزی دیگری باشد .

هرگاه با آوری صنعت زیاد شود ، آنگاه قیمت تک کالا تنزل مینماید . در این کالاها کارکنتری جا گرفته و کار اجرت یافته و اجرت نیافته نهفته در آنها کمتر است . مثلا اگر همان کاره محصول سه برابری بهار آورد ، آنگاه در واحد محصول ، کم کمتر کار وارد میگردد . و از آنجا که سود فقط بخشی از این حجم کار جا گرفته در تک کالا را تشکیل میدهد ، ناگزیر باید حجم سود در هر واحد جداگانه کالا کاهش یابد ، و حتی نیز اگر نرخ اضافه ارزش بالا رود این کاهش در چها رچوب مرزهای مشخصی روی دهد . در صورتیکه سرمایه همان مقدار کار پیشین را با همان درجه بهره کشی مورد استفاده قرار دهد ، هیچگاه حجم سود نسبت بکل محصول ، پائین تر از حجم سود گذشته نخواهد بود . (همین امر ممکن است آنگاه روی دهد که عده کمتری کارگر با درجه بهره کشی بالاتر مورد استفاده قرار گرفته باشد) . زیرا بهمان سبب که حجم سود در تک محصول کاهش می یابد ، بر تعداد محصولات افزوده میشود .

حجم سود همان که بود باقی می ماند ، ولی فقط بنحو دیگری در میان مجموع کالاها توزیع میگردد . این امر موجب هیچ تغییری نیز در توزیع مقدار ارزشی ای که بوسیله کار نو افزوده ایجاد شده است میان کارگران و سرمایه داران نمی شود . با وجود است فاده از همان کمیت کار ، حجم سود آنگاه میتواند افزایش یابد که اضافه کار اجرت یافته ترقی کرده باشد ، و یا با یکسان ماندن درجه بهره کشی کار تعداد کارگران افزایش پذیرفته باشد و یا در صورتیکه این هر دو متققا تأثیر نمود ، باشند . در همه این موارد - ولی بشرط اینکه ، بنا بر فرض ما ، افزایش سرمایه ثابت در مقابل سرمایه متغیر و نسبو مقداری کل سرمایه بکار رفته مفروض باشد - تک کالا شامل حجم کمتری سود میشود و نرخ سود ، حتی در صورتیکه بر حسب تک کالا محاسبه گردد ، و تنزل میکند . الحاق مقدار معینی کار بصورت کمیت بزرگتر کالا نمایش می یابد ، قیمت تک کالا تنزل میکند . اگر تجزیه نگاه کنیم ممکن است با تنزل قیمت تک کالا ، که در نتیجه ازدیاد نیروی بارآور ولذا در اثر افزایشهایی همزمان تعداد این کالاهای ارزانتره حاصل میگردد ، نرخ سود همان که بود باقی بماند ، مثلا اگر ازدیاد نیروی بارآور بیک اندازه و در زمان واحد بنحوی روی اجزا ترکیب کند ، کالاها تأثیر نمود ، باشد که قیمت کل کالا بهمان نسبتی که نیروی بارآور ترقی نمود ، تنزل یافته باشد و از سوی دیگر نسبت متقابل اجزا ترکیب کند ، قیمت کالا یکسان باقی ماند ، باشد . حتی ممکن است که نرخ سود بالا رود ، در صورتیکه همیا با ترقی نرخ اضافه ارزش ، در ارزش خاص سرمایه ثابت و بهره در ارزش سرمایه استوار کاهش مهمی بوجود آمده باشد . ولی چنانکه دیدیم ، در واقعیت چنین است که نرخ سود در جریان زمان تنزل پیدا میکند . در هیچ حال نمیتوان از تنزل قیمت یک تک کالای تنها در باره نرخ سود نتیجه گیری نمود . همه چیز منوط به بزرگی مجموع کل سرمایه وارد در تولید کالاها میزبور است . مثلا اگر قیمت یک ذره * پارچه از ۳ شیلینگ به ۱ شیلینگ تنزل نماید و اگر دانسته باشد که پیش از تنزل قیمت مزبور شامل ۱ شیلینگ سرمایه شایست ، نرخ و غیره ، و ۱ شیلینگ دستمزد و ۱ شیلینگ سود بوده است و بالعکس پس از تنزل قیمت ، ۱ شیلینگ بابت سرمایه ثابت ، ۱ شیلینگ بابت دستمزد و ۱ شیلینگ سود بوده است ، باز معلوم نخواهد شد که آیا نرخ سود همان که بود باقی ماند ، و یا تغییر کرده است . پی بردن بآن وابسته باین مطلب است که آیا مجموع سرمایه پیش ریخته زیادتر شده یا نه و این ازدیاد بجه مقدار است و در زمان معین چند ذره بیشتر تولید شده است .

پدیده ای که از ذات شیوه تولید سرمایه داری ناشی میشود مبنی بر اینکه در صورت ترقی نیروی بارآور کار ، قیمت تک کالا و یا قیمت مقدار معلومی از کالاها تنزل میکند ، تعداد کالاها زیادتر میشود ،

* در متن Elle ذکر شده که معادل مقیاس قدیمی طول فرانسه Aune = یک متر و ۱۸۸ است

و تقریبا با ذره تطبیق میکند .

حجم سود در هر تك کالا و نسبت به مجموع کالاها تنزل می‌یابد - پدیده ای است که در سطح فقط بدینسان نمایش می‌یابد: تنزل چچم سود بر حسب هر تك کالا و تنزل قیمت آن و ازدیاد حجم سوبهات تعداد افزایش یافته کالاهائی که کل سرمایه اجتماعی و یا تك سرمایه دار تولید میکند. آنگاه از این امر چنین نتیجه گیری میشود که سرمایه دار بمول و رضای خود سود کثرتی از هر تك کالا بر میدارد ولی در عوض از طریق تعداد کالای بیشتری که تولید میکند خسارت خود را جبران مینماید. این نظریه مبتنی بر اندیشه سود ناشی از فروش (profit upon alienation)* است که بنهه خود از دیدگاه سرمایه بازرگانی انتزاع یافته است.

سابقا در بخش چهارم و هفتم کتاب اول دیده ایم که ازدیاد مقادیر کالاها و ارزان شدن تك کالا بمثابه واحد جداگانه و با وجود تنزلی که در قیمت حاصل شده است و تغییر در نسبت میان جزء اجرت یافته و اجرت نیافته تك کالا نمی‌دهند (تا حدی که کالاهای مزبور بسان عامل تعیین کننده در قیمت نیروی کار وارد نمیشوند).

نظر باینکه در رقابت همه چیز مقلوب و بجزه وارونه نموده میشود و تك سرمایه دار میتواند چنین پندارد که ۱ - سود خود را در هر واحد کالا از راه تنزل قیمت آن پائین می‌آورد ولی از جهت اینکه مقادیر بیشتری کالا بفروش میرساند سود بیشتری میکند. ۲ - قیمت واحد کالاها را معین میکند و قیمت کل محصول را از راه ضرب بدست می‌آورد و در حالیکه عمل بدوی تقصم بوده است (نگاه کنید به کتاب اول، فصل دهم، ص ۳۱۴ - ۳۲۳)** و ضرب در مرحله دوم قرار دارد و فقط بر پایه مفروض بودن تقسیم قبلی درست است. اقتصاد دان عامی در واقع غیر از اینکه پندارهائی شگفت انگیز سرمایه دار گیر کرده در رقابت را بزبانی ظاهرا ثنویک ترجمه نماید کار دیگری نمیکند و وی میکوشد این تصورات را تعمیم دهد و صحت این پندارها را به ثبوت رساند.

در حقیقت تنزل قیمت کالاها و افزایش حجم سود و در رابطه با ازدیاد حجم کالاهای ارزان شده، جز بیان دیگری از قانون تنزل نرخ سود همزمان با بالا رفتن حجم سود چیز دیگری نیست. در این مقام جای بحث در این باره نیست که تا چه اندازه ممکن است تنزل نرخ سود با ترقی قیمت ها قهرن گردد و همچنین نکته ای که سابقا در کتاب اول

* اشاره به فورمول جیمس استوارت James Stewart اقتصاد دان انگلیسی (از مکتب مرکانتی لیست) است که در کتاب خود تحت عنوان: "An Inquiry into the Principles of Political Economy" و سود سرمایه دار را ناشی از فروش کالا به بالاتر از ارزش آن میداند. مارکس این نظریه را در "ثبوت‌های اضافه ارزش" مورد تحلیل و انتقاد قرار داده است.

** سرمایه و ترجمه فارسی، جلد اول، فصل دهم، ص ۲۹۹ - ۳۰۷

صفحات ۳۱۴-۳۲۳* بهنگام گفتگو درباره اضافه ارزش نسبی بیان داشته ایم ، از حدود بررسی کنونی ما خارج است . سرمایه داری که اسلوب تولید بهتر شده ولی هنوز عمومیت نیافته ای را بکار می برد ، پائین تر از قیمت بازار ولی بالا تر از قیمت تولید شخص خفیف میفروشد . بدینسان نرخ سود برای شخص او بالا می رود تا زمانی که رقابت موجب هم سطح شدن آن گردد . آنگاه دوران تعادلی بوجود می آید که طی آن پدیده دوم ، یعنی افزایش سرمایه گذاشته شده ، انجام میگیرد . بنا بر درجه این افزایش ، سرمایه دار امکان پیدا میکند که بخشی از تولید کارگری شاغل گذشته ، یا شاید همه آنها و حتی بیشتر از آنها را ، تحت شرایط نو بکار وادارد و لذا همان حجم سود یا بالاتر از آنرا تولید نماید .



* سرمایه مترجمه فارسی ، جلد اول ، فصل دهم ، ص ۲۹۹-۳۰۷ (نکته ای که بآن اشاره شده پژوه در صفحات ۳۰۱ و ۳۰۲ مطرح گردیده است - مترجم)

عللی که در جهت عکس تأثیر می کنند

هرگاه گسترش شگرف نیروهای بارآورا اجتماعی کار محتمل فقط آنچه را که طی سی سال اخیر در مقایسه با همه دورانهای پیشین روی داده ، مورد توجه قرار دهیم ، اگر بجهت به ابعاد عظیم سرمایه استواری که علاوه بر ماشین آلات بمعنای خاص ، در مجموع روند تولید اجتماعی وارد میگردد توجه شود ، آنگاه بجای مشکلی که تاکنون اقتصاددانان را بخود مشغول داشته ، یعنی بجای توضیح تنزل نرخ سود ، توضیح عکس آن مطرح میگردد و آن عبارت از اینست که چرا تنزل مزبور از آنچه هست بزرگتر و سریعتر نبوده است . ناگزیر باید عوامل دیگری در عکس جهت تأثیر کرده باشند تا اثر قانون عام را خنثی نمود . یا حذف کرده و بآن فقط خصلت یک گرایش داده باشند . بهمین جهت است که مانع تنزل عمومی سود را بمثابة یک گرایش تلقی نمودیم . این عام ترین علل در این مورد بقرار زیر است :

I. بالا رفتن درجه بهره کشی از کار

درجه بهره کشی از کار ، تصاحب اضافه کار و اضافه ارزش ، بجهت از راه دراز کردن روزانه کار و تشدید آهنگ کار ، بالا میرود . این هر دو نکته مفصلاً در کتاب اول ، آنجا که سخن از تولید اضافه ارزش مطلق و نسبی رفته ، مطرح شده است . عوامل بسیاری از تشدید آهنگ کار متضمن نمو سرمایه ثابت نسبت به سرمایه متغیر و لذا مستلزم پائین آمدن نرخ سود هستند ، مانند آنگاه که کارگر بایستد حجم بزرگتری از ماشین آلات را تحت مراقبت داشته باشد . در اینجا نیز - مانند اغلب شیوه هائی که برای تولید اضافه ارزش نسبی بکار میروند - امکان دارد همان عللی که موجب ترقی در نرخ اضافه ارزش میشوند ، در صورتیکه مقادیر معلوس از کل سرمایه بکار رفته را در نظر آوریم ، باعث تنزل در حجم اضافه ارزش گردند . ولی عوامل دیگر تشدید ، مثلاً مانند سرعت شتاب یافته ماشین آلات هستند که گرچه در همان مدت صرف مواد خام بیشتری را ایجاب میکنند ولی از لحاظ سرمایه استوار موجب فرسایش سریعتر ماشین آلات میگرددند . لذا نسبت ارزش ماشین آلات به قیمت کاری را که بحرکت درمیآورند بهیچوجه تغییر نمیدهند . ولی تطهیل روزانه کار ، این کشف صنعت جدید ، بجهت دارای این خصلت است که بر حجم اضافه کار مورد تصاحب میافزاید بدون آنکه نسبت نیروی کار مورد استفاده را بر سرمایه ثابتی که

بوسیلهٔ این نیرو بحرکت درآمد است بطور اساسی تغییر دهد و در واقع بیشتر موجب کاهش نسبی سرمایه ثابت میگردد. علاوه بر این آنچه راز حقیقی پائین گزاشی نرخ سود را تشکیل میدهد و مسأله قبلاً با ثبات رسانده ایم، در اینست که شیوه های مورد استفاده برای تولید اضافه ارزش نسبی در مجموع خود و بطور عمد همه باینجا منتهی میشوند که: از سویی تا آنجا که ممکن باشد مقدار هرچه بیشتری از حجم معلومی کار به اضافه ارزش مبدل گردد و از سوی دیگر حتی المقدور بطور کلی نسبت سرمایه پیش‌ریخته کار کمتری مورد استفاده قرار گیرد. بدینسان همان عللی که امکان میدهند درجه بهره کشی کار بالا رود، خود مانع از آن میگرددند که با همان سرمایه کل همان مقدار کار مانند گذشته مورد بهره کشی قرار گیرد. اینهاست آن گرایشهای متضادی که همزمان با تأثیر در جهت افزایش نرخ اضافه ارزش، در عین حال در تنزل حجم اضافه ارزشی که یک سرمایه مشخص تولید میکند و لذا در نرخ سود، تأثیر میکنند. همچنین لازم است استفاده وسیع از کار زنان و کودکان را در اینجا یاد آور شد، زیرا تمام خانواده باید ضرورتاً حجم اضافه کاری که بزرگتر از گذشته است تسلیم سرمایه نماید، حتی اگر مجموع مبلغ دستمزدی که بخانواده داد میشود بالا رود، امری که بهیچوجه قاعد عمومی نیست. همه اقداماتی نیز که در عین ثابت ماندن مقدار سرمایه بکار رفته، از راه تکمیل اسلوهها زمینه مساعدی برای تولید اضافه ارزش نسبی فراهم میسازند، مانند شیوه هایی که در کشاورزی بکار میرود، دارای همین تأثیر هستند. درست است که در این مورد سرمایه ثابت بکار افتاده در نسبت با سرمایه متغیر، (تسا آنجا که ما سرمایه متغیر را بمثابة شاخص نیروی کار تلقی میکنیم) بالا نمیروند، ولی حجم محصولات در نسبت با نیروی کار مورد استفاده افزایش مییابد. همین پدیده هنگامی نیز روی میدهد که نیروی کار آور کار (اعم از اینکه محصول آن در مصرف کارگران یا در عناصر سرمایه ثابت وارد باشد) از قیود ارتباطی، از محدودیتهای خود سرانه یا آنهاست که طی زمان مزاحم میشوند و بطور کلی از هرگونه قید و بند آزاد شده است، بدون آنکه قیود مزبور بدو نسبت میان سرمایه متغیر و سرمایه ثابت را متأثر ساخته باشند.

ممکن است چنین سئوالی مطرح شود که آیا باید در زمره عللی که مانع از تنزل نرخ سود میشوند ولی سرانجام همواره آنها تسریع میکنند، آن ترقی اضافه ارزشهای بالاتر از سطح عمومی را نیز بشمار آورد، که گرچه جنبه موقت دارند ولی پیوسته تکرار میشوند و گاه در یک رشته و گاه در رشته دیگری از تولید بِنفع یک سرمایه دار ظهور میکنند، از اختراعات و غیره پیش از عمومی شدن آنها استفاده میکنند؟ باین پرسش باید پاسخ مثبت داد.

حجم اضافه ارزشی که سرمایه معلوم المقداری تولید میکند دو عامل است: نرخ اضافه

ارزش ضرب در تعداد کارگرانی که بنا به نرخ مشخص بکار واداشته شده اند و بنا بر این هرگاه نرخ اضافه ارزش معلوم باشد، حجم آن وابسته به تعداد کارگران و در صورت معلوم بودن تعداد کارگران منوط به نرخ اضافه ارزش است و لذا بطور کلی بسته به تناسبی است که در ترکیب مقدار مطلق سرمایه^۱ متغیر و نرخ اضافه ارزش وجود دارد. پس معلوم شد که بطور متوسط همان علی که موجب بالا رفتن نرخ اضافه ارزش نسبتی میشوند، حجم نیروی کار مورد استفاده را پائین می آورند. ولی روشن است که در اینجا بنا بر رابطه معینی که این حرکت متضاد در درون آن انجام میگیرد یک کم یا بیش هم پیدا میشود و گرایش در جهت کاهش نرخ سود، از جمله بوسیله ترقی در نرخ مطلق اضافه ارزش، ناشی از دراز شدن روزانه کار، تضعیف میگردد.

در بررسی نرخ سود این حکم عمومی بدست آمد که، در نتیجه فزاینده گی حجم مجموع سرمایه^۲ بکار افتاده، تنزل نرخ سود با افزایش حجم سود انطباق پیدا میکند. اگر همه سرمایه متغیر جامعه را مورد توجه قرار دهیم، آنگاه اضافه ارزشی که بوسیله این سرمایه متغیر تولید شده، با سود بدست آمده برابر میگردد. همراه با حجم مطلق اضافه ارزش نرخ اضافه ارزش نیز نمودار است. حجم مطلق اضافه ارزش بدین سبب افزایش یافته کمترین نیروی کار مورد استفاده^۳ جامعه ترقی نمود، است و نرخ اضافه ارزش بدین جهت ترقی نمود، که درجه بهره کشی از این کار بالا رفته است. ولی در مورد سرمایه معلوم المقداری، مثلاً ۱۰۰، ممکن است نرخ اضافه ارزش ترقی کند در حالیکه حجم آن از لحاظ میانگین تنزل نماید. زیرا نرخ اضافه ارزش منوط به نسبت ارزش آفرینی جز^۴ متغیر سرمایه است در صورتی که حجم اضافه ارزش بعکس وابسته به سهم نسبی ای است که سرمایه متغیر در رابطه با کل سرمایه دارا است.

* توضیحات متذکر میگردد: اگر فرضاً سرمایه ای بمیزان ۱۰۰ از $۲۰\% + ۸۰\%$ ترکیب شده باشد و نرخ اضافه ارزشی به ۱۰۰٪ بالغ گردد، آنگاه حجم اضافه ارزشی بمیزان ۲۰ بدست میآورد، یعنی $\frac{1}{5}$ کل سرمایه. هرگاه ترکیب سرمایه مزبور بدینسان تغییر کند که سرمایه ثابت برابر با ۹۰ (۹۰٪) و سرمایه متغیر برابر با ۱۰ (۱۰٪) گردد ولی نرخ اضافه ارزش فرضاً بجای ۱۰۰٪ برابر با ۱۵۰٪ شده باشد، آنگاه حجم اضافه ارزش تولید شده برابر با ۱۵ میگردد (= $\frac{1}{3}$ کل سرمایه) یعنی با وجود اینکه نرخ اضافه ارزش ترقی نمود، از حجم اضافه ارزش کاسته شده است. اگر فرض شود که با ترکیب اولی مثلاً ۱۰ قطعه کالا ولی در ترکیب دومی ۱۵ قطعه از همان کالا تولید شده است در آن صورت در اولی بطور متوسط بهره قطعه کالا $\frac{1}{2}$ واحد اضافه ارزش می افتد در حالیکه در ترکیب دومی هر قطعه از کالای تولید شده یک واحد اضافه ارزش در بر دارد. (مترجم)

چون چنانکه فوقاً بیان شد، ترقی نرخ اضافه ارزش از جمله در شرایطی نیز بروز میکند که سرمایه ثابت اصلاً هیچ افزایشی نیافته یا افزایش متناسبی در برابر سرمایه متغیر نیافته است. بنا بر این ترقی نرخ اضافه ارزش عاملی است که بوسیله آن حجم اضافه ارزش ولذا نرخ سود نیز تعیین میگردد. این عامل قانون عام را از میان برنمیدارد. ولی چنان عمل میکند که قانون مزبور بمثابة يك گرایش تأثیر نماید، یعنی همچون قانونی شود که عمل مطلق آن بوسیله شرایطی که در جهت معکوس تأثیر میکنند باز میماند. کند میشود و تضعیف میگردد. ولی چون همان علل و اسبابی که موجب بالا رفتن نرخ اضافه ارزش میشوند (حتی دراز شدن زمان کار خود محصولی از صنعت بزرگ است) و بسوی کاهش نیروی کاری میگردانند که بوسیله سرمایه معلوم مورد استفاده قرار گرفته است، همان علل و اسباب در عین حال هم موجب کاهش نرخ سود و هم باعث کند شدن حرکت این کاهش میگردد. هرگاه کارگری مجبور گردد کاری را که بحکم عقل فقط دو نفر می توانند انجام دهند بمسئول بگیرد و چنانچه شرایطی بوجود آید که همین کارگر بجای سه نفر گماشته شود و آنگاه این یک نفر باندازه اضافه کاری که سابقاً دو نفر بسیار می آوردند تحویل خواهد داد و بدینسان نرخ اضافه ارزش ترقی مینماید. ولی چون نمیتواند باندازه سه نفر سابق اضافه کار تحویل دهد ناچار حجم اضافه ارزش پائین می آید. اما این تنزل حجم بوسیله بالا رفتن نرخ اضافه ارزش جبران می شود یا محدود میگردد. هرگاه تمام جمعیت بنا به نرخ بالا رفته اضافه ارزش یکنواخت اشتغال داشته باشد و آنگاه حجم اضافه ارزش و با وجود یکسان ماندن تعداد جمعیت ترقی میکند و بطریق اولی در صورت افزایش جمعیت نیز بالا میرود. اگر چه این افزایش جمعیت با کاهش نسبی تعداد کارگران شاغل و در نسبت با مقدار کل سرمایه، بستگی پیدا میکند و معذک کاهش مزبور بوسیله نرخ بالا رفته اضافه ارزش تعدیل میشود و یا متوقف میگردد.

پیش از آنکه این مسئله را به پایان رسانیم لازم است یکبار دیگر این نکته را تأکید کنیم که در مورد هر سرمایه معلوم المقداره، نرخ اضافه ارزش میتواند با وجود تنزل حجم اضافه ارزش ترقی نماید و بالعکس. حجم اضافه ارزش برابر است با نرخ اضافه ارزش ضرب در تعداد کارگران. ولی نرخ اضافه ارزش هرگز در نسبت با کل سرمایه محاسبه نمیشود، بلکه فقط به نسبت سرمایه متغیر و در واقع بر حسب هر روزانه کار حساب میگردد. بعکس در مورد هر ارزش - سرمایه معلوم المقداره، نرخ سود هرگز بدون اینکه حجم اضافه ارزش نیز افزایش یا کاهش یابد، ترقی یا تنزل نمیکند.

II. کاهش مستمر پائین تر از ارزش خود

این مسئله را ما در اینجا فقط بصورت تجریدی و علی (آمی ریك) مطرح میکنیم زیرا در واقع این مسئله و مانند برخی از مسائل دیگر که ذکر آن در این مقام لازم بود، به تحلیل عموماً سرمایه مربوط

نی شود ، بلکه بمرصه رقابت تعلق دارد که در این اثر مطرح نگردید ، است . معذک این امر یکی از مهمترین عللی است که از پائین گرائی نرخ سود جلوگیری میکند .

III. ارزان شدن عناصر سرمایه ثابت

همه آن مطالبی که در نخستین بخش این کتاب در باره عللی که موجب بالا رفتن نرخ سود ، با وجود ثابت ماندن نرخ اضافه ارزش یا مستقل از نرخ اضافه ارزش ، گفته شده است باین بحث مربوط میشود . پس از جمله این امرها اینجا ارتباط میکند که ، اگر کل سرمایه در نظر گرفته شود ، ارزش سرمایه ثابت بهمان نسبتی که ابعاد مادی سرمایه مژبور رشد کرده است نمونم کند . مثلا انبوهه پنبه ای که بوسیله یکتفر ریسند ، آروپائی در کارخانه جدید مورد عمل قرار میگیرد ، نسبت به مقداری که در گذشته بوسیله یک ریسند ، آروپائی با چرخ ریسندگی بکار برد ، میشد بمقیاس عظیمی رشد نمود ، است . ویسی ارزش پنبه بکار رفته بهمان نسبتی که حجم آن رشد کرده افزایش نیافته است . هم اینچنین است در مورد ماشین آلات و دیگر عناصر سرمایه استوار . سخن کوتاه ، همان تکاملی که حجم سرمایه ثابت را نسبت به سرمایه متغیر بالا می برد ، در اثر ترقی بارآوری کار ، از ارزش عناصر سرمایه مژبور می کاهد ولذا مانع از آن میشود که ارزش سرمایه ثابت ، با اینکه دائما بالان است ، بهمان نسبت ابعاد مادی آن ، یعنی به نسبت ابعاد مادی وسائل تولیدی که بوسیله همان مقدار نیروی کار بحرکت درمی آیند ، ترقی نماید . حتی در موارد معینی ممکن است که حجم عناصر سرمایه ثابت در حالی افزایش یابد که ارزش سرمایه مژبور ثابت ماند ، یا حتی تنزل نمود ، باشد .

کاهش یابی مشخص ارزش سرمایه موجود (یعنی ارزش کاستی عناصر مادی آن) ، که ناشی از تکامل صنعت است ، با آنچه فوق گفته شد هم بستگی دارد . این ارزش گاهی خود نیز یکی از علل پیوسته مؤثری است که باز دارند ، تنزل نرخ سود هستند ، هرچند در برخی شرایط ممکن است که این ارزش گاهی با کاستن از حجم سرمایه سود آور منجر بکاهش در حجم سود گردد . یکبار دیگر در اینجا نمایان می گردد که همان عللی که موجب گرایش نرخ سود بسوی نزول می گردند خود نیز سامان یابی این گرایش را تعدیل می کنند .

IV. اضافه جمعیت نسبی

بوجود آمدن اضافه جمعیت نسبی از ترقی نیروی بارآوری کار جدائی پذیر نیست و بوسیله آن تسریع میگردد ، امری که در کاهش نرخ سود نمایش می یابد . هر اندازه که شبهه تولید سرمایه داری

در کشوری بیشتر گسترش یافته باشد ، اضافه جمعیت نسبی ، چشمگیری بیشتری پیدا می کند . اضافه جمعیت نسبی بنه خود سبب آن میشود که از سوشی در بسیاری از رشته های صنعت ، فرمانبرداری کمابیش ناقص کار از سرمایه ادامه پیدا کند ، و این وضع طولانی تر از آن ادامه یابد که در نخستین نگاه مقتضای حالت عموماً پیشرفت است . این امر نتیجه وجود توده بزرگی از کارگران مزدور ارزان قیمت است که آماده بکار هستند و یا بیکگر شده اند و نیز پیامد مقاومت بیشتری است که برخی از رشته های صنعت ، بنا به ماهیت خود ، در برابر تبدیل کار دستی بکار ماشینی نشان می دهند . از سوی دیگر رشته های تولیدی جدیدی بهره در زمینه مصارف تجملی تأسیس میشوند که این جمعیت نسبی ، یعنی جمعیتی را که غالباً در نتیجه برتری یافتن سرمایه ثابت در رشته های دیگر تولید بیکار شده است ، بمثابه پایه کار می پذیرند . رشته های جدید بنه خود بر پایه برتری عنصر زنده کار قرار میگیرند و فقط بتدریج است که همان راه پیشرفت رشته های دیگر تولید را از سر میگذرانند . در هر دو مورد سرمایه متغیر سهم قابل ملاحظه ای از کل سرمایه را تشکیل می دهد و دستمزد بنحوی پائین تر از متوسط است که در این رشته های تولید هم نرخ اضافه ارزش و هم حجم اضافه ارزش فوق العاده بالا قرار میگیرند . بنا بر این از آنجا که نرخ عموماً سود از راه پائین شدن نرخهای سود رشته های مختلف تولید بوجود می آید ، در اینجا نیز همان علتی که موجب گرایش کاهنده نرخ سود میشود ، بنه خود بصورت پارسنگی در برابر این گرایش قرار میگیرد و اثر آنرا کمابیش خنثی می سازد .

۷. بازرگانی خارجی

تا آنجا که بازرگانی خارجی قسماً عناصر سرمایه ثابت و قسماً وسائل ضرور زیست راه که سرمایه متغیر بآن مبدل میشود ، ارزان میکند ، در ترقی نرخ سود از آنجهت مؤثر است که نرخ اضافه ارزش را بالا میبرد و ارزش سرمایه ثابت را پائین می آورد . تأثیر بازرگانی خارجی در این مورد بطور کلی از آنجاست که امکاناتی برای گسترش مقیاس تولید فراهم میسازد . بدینوسیله از سوشی موجب تسریع در آنهاست میگردد ولی از سوی دیگر تنزل سرمایه متغیر را نسبت به سرمایه ثابت پیش می آورد و لذا باعث تنزل نرخ سود میشود . بدینسان با اینکه گسترش بازرگانی خارجی پایه تولید سرمایه داری را در درون خود کی آن تشکیل میدهد ، پیشرفت این شیوه تولید ، بایستگی های ذاتی آن و نیازمندیهای بازار پیوسته گسترده تر ، موجب گردید که بازرگانی خارجی بصورت نتیجه خاص این شیوه تولید درآید . در اینجا یکبار دیگر باز این دوگانگی تأثیر دیده میشود . (ریکاردو و این جنبه بازرگانی خارجی را بکلی نادیده گرفته است) * .

مسئله دیگری - که در واقع از لحاظ هژمونی خود خارج از حدود بررسیهای ما قرار دارد - این است: آیا از راه نرخ سود بالاتری که سرمایه نهاد، در بازرگانی خارجی و بهیژه در بازرگانی مستعمرات بدست می آورد، نرخ عمومی سود ترقی میکند؟

سرمایه هائی که در بازرگانی خارجی گذارده شده اند بدین سبب می توانند نرخ سود بالاتری به بار بیاورند که اولاً در این مورد با کالاها، ی کشورهای رقابت میشود که با شرایط نامساعدتری تولید میشوند، و بنحویکه کشور پیشرفته تر با اینکه کالاهاى خود را بالاتر از ارزش آنها میفروشد از کالاهای کشورهای مورد رقابت ارزانتر است. تا آنجا که در این عرصه کار کشورهای پیشرفته تر بمنزله کاری که وزن مخصوص بالاتری دارد بارور میشود و نرخ سود ترقی میکند، زیرا در حالیکه اجرت کار منور بسان کاری با کیفیت بالاتر پرداخت نشده است، مانند کاری فروخته میشود که دارای چنین کیفیتی است. همین وضع ممکن است نسبت به کشوری نیز رخ دهد که بآنجا کالا فرستاده میشود و از آنجا کالا دریافت میگردد. از جمله امکان دارد که کشور مزبور بیش از آنچه می ستاند کار تجسم یافته بصورت جنس تحویل دهد و با وجود این کالائی ارزانتر از آنچه خود ممکن بود تولید نماید دریافت کند. این امر عیناً مانند وضع کارخانه داری است که اختراع جدیدی را که هنوز عمومیت نیافته مورد استفاده قرار میدهد و در عین اینکه کالای خود را بالاتر از ارزش هئزه آن بفروشم رساند معذک ارزانتر از رقبای خاص میفروشد، یعنی نیروی بارآور ماهیتاً بالاتر کاری را که مورد استفاده اوست بصورت اضافه کار بارور میسازد. بدینسان وی یک سود اضافی بسامان میرساند. از سوی دیگر سرمایه هائی که در مستعمرات و غیره نهاد شده اند بدین سبب می توانند نرخهای سود بالاتری به بار آورند که بطور کلی در این کشورها، نظریه پائین بودن درجه پیشرفت، نرخ سود بالاتر قرار دارد، و نیز با استفاده از کار بردگان و کولیها* و غیره درجه بهره کشی از کار بالاتر است. اکنون چگونه می توان مدعی شد که این نرخهای بالاتر سود که عاید سرمایه های برخی رشته ها میشود و به کشور مبدأ باز میگردد، در صورتی که هیچ انحصاری هم در سر راه آنها قرار نگرفته است، نایبستی در هم تراز سازی نرخ عمومی سود شرکت داشته باشند و لذا چرا نباید بتوانند به نسبت مقدار خود در بالا بردن نرخ عمومی سود تأثیر نمایند.^(۳۱) این ادعا بهیژه در موردی نامفهوم است که رشته های

tion", 3rd edition, London 1821, chapter VII.

* کلمه کولی Coolie که در اصل نام یکی از اقوام ساکن هندوستان است (ودر زبان فارسی نیز افرادى از این منشأ کولی خوانده میشوند)، بکارگران هندی یا چینی اطلاق میگردد که در مستعمرات بکار واداشته می شوند.

(۳۱) در این مورد حق با آ. اسپیث است و نظر ریکارد و نادریست که میگوید: "برخی ادعا میکنند

سرمایه گذاری مزبور تحت قوانین رقابت قرار گرفته اند . آنچه به کارد و را به تصویری خلاف این امر کسانند بهیژه از اینقرار است : با قیمت بالاتری که در خارجه بدست آمد ، کالاها را از آنجا خریداری میگردد و معکوسا به کشور مبدأ فرستاده میشود . لذا کالاها را مزبور در داخل بفروش میروند و دست بالا از این راه است که امتیاز موقت بهیژه ای برای این محیط های تولیدی ممتاز نسبت بدیگران مقدور میگردد . بعضی اینکه از شکل پول چشم پوشی شود این پندار از بین میروند . کشور امتیاز یافته درازا* کار کمتر ، کار بیشتری دریافت میکند ، هر چند این تفاوت ، یعنی این بیشی ، عینا مانند آنچه بطور کلی در مورد مبادله میان کار و سرمایه میگذرد ، از جانب طبقه معینی بجهت زد ، میشود . بنا بر این آنگاه که نرخ سود بدان سبب بالاتر است که بطور کلی این نرخ در کشور مستعمره بالاست ، ممکن است نظر بشرایط طبیعی مساعد کشور مزبور این امر با قیمت نازل کالاها نیز توأم گردد . هم ترازوی روی میدهد اما نه هم ترازوی بنا به سطح پیشین ، چنانکه به کارد و می انگارد .

ولی همین بازرگانی خارجی موجب گسترش شیوه تولید سرمایه داری در کشور مبدأ میگردد و از آنرا باعث کاهش سرمایه متغیر در برابر سرمایه ثابت میشود ، و از سوی دیگر نسبت به خارجه اضافه تولیدی بوجود می آورد ، و لذا در طول زمان نیز از نو تأثیر معکوس اعمال میکند .

پس بدینسان بطور کلی نموده شد که همان علت هایی که موجب تنزل نرخ عمومی سود میگرددند . تأثیرات متقابل بوجود می آورند و باعث جلوگیری از این تنزل میشوند ، آنرا کند میکنند و یا قسما فلج میسازند . علل مزبور نافی قانون نیستند ولی موجب تضعیف تأثیر آن میگرددند . در غیر اینصورت آنچه نامفهوم میشد تنزل عمومی نرخ سود نبود بلکه بعکس آهستگی نسبی این تنزل قابل درک نمی بود . بدینگونه است که قانون فقط بصورت گرایش تأثیر میکند و اثر آن تنها تحت اوضاع و احوال مشخص و در جریان دورانهای دراز مدت بطور چشمگیر نمایان میگردد .

میخواهیم پیش از آنکه جلوتر رفته باشیم برای رفع سوء تفاهم ، باز دو حکم را که چندین بار باز نموده ایم تکرار نماییم .

اولا : همان روندی که در جریان پیشرفت شیوه تولید سرمایه داری موجب ازران گشتن کالاها می شود ، در عین حال باعث تغییر در ترکیب آلی سرمایه اجتماعی ای میگردد که برای تولید کالاها بکار رفته است و تنزل نرخ سود را در پی دارد . بنا بر این نباید کاهش نسبی خرج برداری (چند درآئی)*

که هم ترازوی سود ها از راه ترقی عمومی سود ها بوجود می آید . ولی من عقیده دارم سود های صنعت رجحان یافته هستند که بسرعت تا سطح عمومی تنزل میکنند .*

"Works", ed. Mac Culloch, p. 73

* چند درآئی = خرج برداری "د بهر هر کلمه آلمانی Cost و فرانسوی Coût اختیار شده است (مترجم)

تك کالاها و نیز آن جزئی از این خرج برداری را که شامل فرسایش ماشین آلات میگردد ، با افزایش ارزش سرمایه ثابت در رابطه با سرمایه متغیر ، یکی گرفت . در صورتیکه بعکس هر کاهش در خرج برداری نسبی سرمایه ثابت ، (با وجود ثابت ماندن یا ازدیاد حجم عناصر مادی آن) * ، در بالا رفتن نرخ سود مؤثر است ، یعنی کاهش در خرج برداری نسبی سرمایه ثابت مؤثر در کاهش نسبت های پیش از پیش کاهنده بکار رفته است . **

ثانیا آن اوضاع و احوالی که موجب میشوند نسبت کاهنده ای میان کار الحاقی زند و نهفته در تک کالاها (که مجموعه آنها محصول سرمایه را تشکیل میدهد) * از یکسو مواد کار محتوی در آنها و وسائل کاری که در آنها مصرف شده است از سوی دیگر بوجود آید ، ولذا آن موجباتی که باعث میشوند پیوسته کمیت کمتری از کار زند و الحاقی در تک کالاها تجسم یابد - زیرا با توسعه نیروی تولید اجتماعی برای تولید آنها کار کمتری لازم آمد ، است - آن اوضاع و احوال به پیچوجه در نسبتی که میان کار زند و اجرت یافته و اجرت نیافته نهفته در کالا وجود دارد تأثیری اعمال نمیکند . بالعکس هر چند که مجموع کمیت کار زند و الحاقی نهفته در کالا تنزل میکند ، جزء اجرت نیافته نسبت بجزء اجرت یافته ، از لحاظ تنزل مطلق یا نسبی جزء اجرت یافته ، ترقی مینماید . زیرا همان شیوه تولیدی که از حجم کل کار زند و الحاقی در درون یک کالا میکاهد با افزایش مطلق یا نسبی اضافه ارزش همراه است .

پائین گزاشی نرخ سود یا یک بالا گزاشی نرخ اضافه ارزش ، ولذا با ترقی درجه بهره کشی کاره پیوسته است . بنا براین هیچ چیز نابخردانه تر از آن نیست که تنزل نرخ سود با ترقی در نرخ دستمزده ایضاح شود ، حتی در صورتی هم که استثناا امکان وقوع چنین حالتی وجود داشته باشد . فقط از راه درک شرایطی که موجب تشکیل نرخ سود است آمارگری میتواند دست به تحلیل های واقعی در باره نرخ دستمزده دورانها و کشورهای مختلفه بزند . نرخ سود از آنجهت تنزل نمیکند که کار کمتر آرواست بلکه پائین آمدن آن بسبب آنست که کار با آروتر میشود . هم بالا رفتن نرخ اضافه ارزش و هم پائین

* و د هلال از مترجم است .

** چون جمله کمی پیچید ، است لزوما متذکر میگردد که در اینجا اول سخن از خرج برداری هر واحد از کالا و کاهش ارزش آن یعنی ارزانتر شدن آنست و ثانیا فرض شد ، است سرمایه متغیری که در اثر تغییر ترکیب آلی جدید سرمایه کاهش یافته است در همین نسبت ترکیبی جدید باقی ماند ، ولی نظر بعمل گوناگون ارزش سرمایه ثابت یا عوامل ترکیب کنند ، آن کاهش یافته است ولذا در ارزش مجموع کالاها و خرج برداری هر تک کالا کاهش پیدا شده است . ولی چون سهم نسبی سرمایه متغیر که آفریننده ارزش و اضافه ارزش است در این مورد در مقایسه با سرمایه ثابت (که در این اثنا بعلمل فوق از ارزش کاسته شده) بالا میرود ناگزیر در ترقی نرخ سود مؤثر می افتد . (مترجم)

آمدن نرخ سود، هر دو عبارت از اشکال ویژه ای هستند که در درون آن باآوری بالند و کار بیسان سرمایه مندانه ای پیدا میکند.

VI. افزایش سرمایه سهامی

به پنج نکته مذکور در بالا میتوان باز نکته زهرین را افزود، هرچند در این مقام طرح عمیق تر آن ممکن نیست. با پیشرفت تولید سرمایه داری، که با انباشت سریعتر همعنان است، جزئی از سرمایه فقط بمثابه سرمایه بهره آور بحساب می آید و مورد استفاده قرار میگیرد. مقصود این نیست که گویا هر سرمایه داری که سرمایه وام میدهد به بهره ای که میستاند بسنده می کند و سرمایه صنعتی تنها فایده بنگاهی خویش را بجیب میزند. این مسئله ای است که با سطح نرخ عمومی سود سروکاری ندارد زیرا از لحاظ سطح مزبور، سود برابر با بهره + هر نوع سود + بهره زمین است و لذا توزیع آن میان این مقولات ویژه برای آن بی تفاوت است. بلکه منظور از نکته طرح شده اینست که سرمایه های مزبور با اینکه در مؤسسات بزرگ تولیدی گذاشته شده اند فقط پس از وضع همه هزینه هاست که بهره های کامیاب بزرگی تحت عنوان سود سهام (یا حق السهم) ببار می آورند. مثلا در مورد راه آهن ها بنا بر این سود های مزبور در هم تراز سازی نرخ عمومی سود وارد نمیشوند زیرا نرخ سودی کمتر از نرخ متوسط سود ببار می آورند. هرگاه سود های سهام مزبور در این نرخ متوسط وارد می گشتند آنگاه نرخ متوسط بمراتب پائین تر از آنچه هست تنزل می نمود. از لحاظ تئوریک میتوان آنها را بحساب آورد و آنگاه نرخ سودی بدست می آید که کمتر از نرخ ظاهرا موجود یعنی کمتر از نرخ است که واقعا انگیزنده سرمایه داران است. زیرا درست در همین مؤسسات است که سرمایه ثابت دارای بزرگترین برتری نسبت به سرمایه متغیر است.

گسترش تضادهای درونی قانون

I. کلیات

در بخش اول این کتاب دیدیم که نرخ سود همواره نرخ اضافه ارزشی کمتر از آنچه هسته مینماید.^۱ هم اکنون دیده شد که حتی نرخ فزاینده ای از اضافه ارزش دارای این گرایش است که در نرخ سود کاهانی نمایش پذیرد. تنها هنگامی نرخ سود برابر با نرخ اضافه ارزش میشود که $0 = C$ باشد، یعنی در صورتیکه کل سرمایه در ازاد ستود صرف شده باشد. فقط در صورتی یک نرخ کاهان سود نمایشگر یک نرخ کاهان اضافه ارزش میگردد که نسبت میان ارزش سرمایه ثابت و حجم نیروی کاری که سرمایه مزبور بحرکت درآورد است ثابت ماند، و یا آنگاه که حجم نیروی کار بحرکت درآمد و نسبت بارزش سرمایه ثابت ترقی کرده باشد.

ریکارد و بیهانه بررسی نرخ سود، در واقع فقط نرخ اضافه ارزش را مورد توجه قرار میدهند و آنهم با این فرض که روزانه کار، چهار لحاظ گسترش درونی و چه از جهت گسترش درونی و مقدار ثابتی است. تنزل نرخ سود و انباشت شتاب یافته، از حیث اینکه هر دو بیانگر گسترش نیروی بارآور هستند، فقط نمایشهای گوناگون روندی واحد بشمار میروند. تا آنجا که انباشت گرد آئی کار را بقیما سهزگسری بهمراه دارد و بدان جهت ترکیب برتری از سرمایه را بوجود می آورد، بنه خود در تنزل نرخ سود دخیل است. از سوی دیگر تنزل نرخ سود، بنه خود گرد آئی سرمایه و تمرکز آنرا از راه خلع ید سرمایه های کوچکتر، از طریق سلب مالکیت از آخرین بقایای تولید کنندگان مستقیم که هنوز چیزی برای خلع ید شدن در اختیار دارند، تسریع میکند. از جانب دیگر همین امر موجب تسریع انباشت از لحاظ حجم میگردد، هرچند با تنزل نرخ سود نرخ انباشت نیز فرومی افتد.

از سوی دیگر چون نرخ بارور شدن سرمایه کل، یعنی نرخ سود، انگیزنده تولید سرمایه داری است (چنانکه بارور سازی سرمایه یگانه انگیزه آنست)، تنزل آن و تشکیل سرمایه های نورا کند میسازد و بدینسان برای گسترش روند تولید سرمایه داری تهدید آهز جلوه میکند. تنزل مزبور مشوق سرزیز تولید و سود بازی، بحرانشا و سرمایه ژاند در کنار جمعیت ژاند، میگردد. بهمین سبب اقتصاد دانانی که مانند ریکارد و برای شیوه تولید سرمایه داری جنبه اطلاق قائلند، متوجه می شوند که این شیوه تولید در اینجا خود برای خود مرز و انتهای ایجاد میکند و لذا این حد و مرز را ناشی از

تولید ندانسته آنرا بگردن طبیعت می‌اندازند (در تئوری بهره) . ولی در وحشت آنان از نرخ افتان سود و وجود این احساس مهم است که شیوه تولید سرمایه داری در پیشرفت نیروهای بارآور بمرز می‌بیرسد که بهیچوجه با تولید ثروت فی‌نفسه سروکاری ندارد . و این مرز ویژه ، نمایانگر محدودیت شیوه تولید سرمایه داری ، شاهد خصلت تاریخی محض و گذرا بودن این شیوه است ، و نشان می‌دهد که شیوه مزبور از لحاظ تولید ثروت بهیچوجه شیوه تولید مطلق نیست و بعکس در مرحله معینی از تکامل با پیشرفت خود درگیر می‌شود .

درست است بیکارد و و مکتب وی فقط سود صنعتی را که متضمن بهره پول نیز هست مورد توجه قرار می‌دهند . ولی نرخ بهره زمین نیز گرایش نزولی دارد هر چند که حجم مطلق آن افزایش می‌یابد و ممکن است در برابر سود صنعتی افزایش نسبی نیز داشته باشد . (نگاه کنید به ادوارد وست * که پیش از بیکارد و قانون بهره زمین را مطرح ساخته است) . هرگاه ما کل سرمایه اجتماعی C را مورد توجه قرار دهیم و p' را علامتی برای سود صنعتی که پس از وضع بهره پول و بهره زمین باقی می‌ماند بپذیریم ، z را برای بهره پول و x را برای بهره زمین قرار دهیم ** ، آنگاه چنین خواهیم داشت :

$$\frac{x}{C} + \frac{z}{C} + \frac{p'}{C} = \frac{p' + z + x}{C} = \frac{p}{C} = \frac{m}{C}$$
سرمایه داری m ، یعنی مبلغ کل اضافه ارزش همواره نمو میکند معذک $\frac{m}{C}$ نیز همواره کاهش می‌پذیرد ، زیرا C سریعتر از m نمو میکند . بنا بر این بهیچوجه نتایجی در این امر وجود ندارد که p' ، z و x بتوانند همواره هر یک برای خود جداگانه نمو نمایند در حالیکه $\frac{p}{C} = \frac{m}{C}$ و نیز $\frac{p'}{C}$ ، $\frac{x}{C}$ و $\frac{z}{C}$ هر کدام جداگانه برای خود کوچکتر گردند ، یا اینکه p' نسبت به z و x نسبت به p' و یا نسبت به p' و z ، بطور نسبی افزایش یابد . هرگاه مجموع اضافه ارزش یا سود $(p = m)$ *** افزایش پذیرد ولی در عین حال نرخ سود $(\frac{p}{C} = \frac{m}{C})$ **** تنزل نماید ، ممکن است نسبت مقداری اجزاء

* West, Sir Edward (1782 - 1828) - اقتصاد دان انگلیسی ، یکی از نمایندگان مکتب کلاسیک

علم اقتصاد بورژوازی یکی از نخستین بررسی کنندگان مسائل مربوط به بهره زمین . - کتابی که مورد توجه مارکس در متن است تحت عنوان زیرین بحال ۱۸۱۵ در لندن انتشار یافته است :

"Essay on the Application of Capital to Land, with observations schewing the Impolicy of any Great Restriction of the Importation of Corne".

** حروف z و x از ابتدای هر کدام از دو واژه Zins (بمعنای بهره پول) و Rente (در مفهوم بهره زمین) اقتباس شده است .
 *** هلال ها از مترجم است .

p ، z و r که $p = m$ از آنها ترکیب میشود، در درون مرزهای که مبلغ کل m بدست میدهد گونه‌گونه تغییر کند بدون آنکه مقدار m یا $\frac{m}{p}$ از این جهت مورد تأثیر قرار گیرد.

تغییر پایی متقابل p' ، z یا r فقط عبارت از توزیع متفاوت m میان اقلام مختلف است. بنابراین این چنین امکانی نیز وجود دارد که $\frac{p}{p'}$ ، $\frac{z}{z'}$ یا $\frac{r}{r'}$ یعنی نرخ جداگانه سود صنعتی، بهره، پول و رابطه بهره زمین به مجموع سرمایه هر کدام به نسبت دیگری ترقی نماید در حالیکه $\frac{m}{p}$ یعنی نرخ عویس سود، تنزل کند. تنها شرط اینست که مجموع هر سه آنها $\frac{m}{p}$ باشد. هرگاه نرخ سود از ۵۰٪ به ۲۵٪ تنزل کند، یعنی اگر مثلا ترکیب سرمایه با نرخ اضافه ارزشی برابر با ۱۰۰٪ از ۵۰۰ $v + 500$ به $250v + 250c$ تغییر نموده باشد، آنگاه در حالت اول سرمایه ای بمبلغ ۱۰۰۰ سودی بمبلغ ۵۰۰ می‌آورد و در حالت دوم سرمایه ای بمبلغ ۴۰۰۰ سودی برابر با ۱۰۰۰ بیارمی‌آورد. m یا p و برابر شده ولی p' به نیم تنزل یافته است. و اگر فرضا از ۵۰٪ گذشته سهم سود ۲۰٪ سهم بهره پول ۱۰٪ سهم بهره زمین ۲۰٪ بود، آنگاه $\frac{p}{p'} = 20\%$ ، $\frac{z}{z'} = 10\%$ ، $\frac{r}{r'} = 20\%$ میشد ماست. چنانچه پس از تغییر به ۲۵٪، نسبت‌ها مانند گذشته باقی بمانند، در آن صورت $\frac{p}{p'} = 10\%$ ، $\frac{z}{z'} = 5\%$ و $\frac{r}{r'} = 10\%$ خواهد بود. اکنون هرگاه بعکس $\frac{p}{p'}$ به ۸٪ تنزل نموده باشد و $\frac{z}{z'}$ به ۴٪ در آن صورت $\frac{r}{r'}$ به ۱۳٪ ترقی خواهد نمود. مقدار نسبی r در این حالت بیزمان p' و z ترقی نموده ولی با وجود این p' یکسان باقی مانده است. در هر دو فرض پیشین مجموع p' ، z و r ترقی کرده زیرا یکدک سرمایه ای که چهار برابر بزرگتر است تولید شده است. ضمنا باید متذکر بود که فرضیهٔ یکبارد و مبنی بر اینکه از ابتدا سود صنعتی (با اضافه بهره پول) تمام اضافه ارزش را جذب میکند، هم تارخا و هم مفهوما غلط است. بعکس این فقط پیشرفت تولید سرمایه داری است که اولاً تمام سود را نخست در دست سرمایه داران صنعتی و بازرگانی قرار میدهد تا بعدا آنرا توزیع نمایند و ثانيا بهره زمین را بصورت زائد، ای از سود درمی‌آورد. از آن پس هر این پایه سرمایه داری، بهره از نوگسترش می‌یابد و جزئی از سود (یعنی اضافه ارزش که بمنزله محصول سرمایه کل محسوب میشود) بشمار میرود ولی نه جزو بهره ای از محصولی که سرمایه دار بجهت میزند.

هرگاه وسائل تولید لازم، یعنی انباشت کافی سرمایه، مفروض باشد، در صورتیکه نرخ اضافه ارزش و لذا درجه بهره کشی کار معلوم باشد، برای ایجاد اضافه ارزش هیچ مرز دیگری جز جمعیت کارگری وجود نخواهد داشت و هرگاه جمعیت کارگری معلوم باشد هیچ مرزی جز درجه بهره کشی از کار وجود ندارد. و روند تولید سرمایه داری ذاتا عبارت از تولید اضافه ارزش است که در اضافه محصولیا جزو مشخص از کالاهای تولید شده ای نمود، میشود که در آن کار اجرت نیافت تجسم پذیرفته است. هرگز نباید فراموش کرد که تولید این اضافه ارزش - که تهدیل قسمتی از آن بسرمایه، یا انباشت، جزو

جدائی ناپذیر این تولید اضافه ارزش را تشکیل می‌دهد - هدف مستقیم و انگیزه تعیین کنند و تولید سرمایه داری است. بنا بر این هیچگاه نباید این تولید را آنچنانکه نیست مجسم ساخت یعنی نباید آنرا بمثابة تولیدی تلقی نمود که هدف مستقیم آن خوش‌آیندی یا تولید وسائل بهزیستی برای سرمایه داران است. چنین پنداری بمنزله آن خواهد بود که از خصلت ویژه آن، یعنی خصیصه‌ای که در سراسر بنیاد درونی آن میان می‌گردد و کاملاً چشم پوشی شود.

بچنگ آری این اضافه ارزش روند بی‌واسطه تولید را تشکیل می‌دهد و چنانکه گفته شد هیچ حد و مرز دیگری جز آنچه فوقاً ذکر گردید ندارد. بمحض اینکه کمیت اضافه کار بیرون کشیدنی و در کالاها تجسم یافت و اضافه ارزش حاصل شده است. ولی با تولید اضافه ارزش، نخستین صحنه روند تولید سرمایه داری و یعنی روند تولید مستقیم و بانجام رسیده است. سرمایه فلان قدر کار بی‌اجرت می‌کند و است. با گسترش روندی که در تنزل سود نمایش می‌یابد، حجم اضافه ارزش بدینسان تولید گشته بهیچ شگرفی باد می‌کند. اینک در همین صحنه روند پیش می‌آید. تمام انبوه کالا، کل محصول، اعم از جزئی که جانشین سرمایه ثابت و متغیر می‌گردد و جزئی که نمایانگر اضافه ارزش است و باید فروخته شود. هر کار فروش انجام نگیرد یا فقط قسماً یا تنها به قیمت هائی که پائین تر از قیمت های تولید قرار دارند فروخته شود و آنگاه هرچند کارگر مورد بهره کشی قرار گرفته است ولی بهره کشی از وی آنچنانکه منظور سرمایه دار بود و بسامان نرسیده است و ممکن است با نابسامانی کامل یا سامان یابی قسمی اضافه ارزش بوده شده و با از دست دادن جزئی یا تمامی سرمایه اش قهرین گردد. شرایط بهره کشی مستقیم و شرایط سامان یابی آن یگانگی ندارند. شرایط مزبور نه تنها از لحاظ زمانی و مکانی با یکدیگر تطبیق نمی‌کنند بلکه از لحاظ مفهومی نیز تلاقی ندارند. شرایط بهره کشی مستقیم تنها محدود به نیروی بار آور جامعه هستند در صورتیکه دومی ها بوسیله تناسب میان رشته های مختلف تولید و نیروی مصرف جامعه محدود می‌گردند. ولی نیروی مصرفی جامعه نه بنا بر نیروی تولیدی مطلق جامعه تعیین می‌گردد و نه بر حسب نیروی مصرفی مطلق آن و بلکه تعیین کنند و آن نیروی مصرفی است که بر پایه مناسبی آشتی ناپذیر توزیعی قرار گرفته است که مصرف توده های وسیع جامعه را بحد اقلی میرساند که فقط در درون مرزهای کمابیش تنگی تغییر پذیر است. علاوه بر این نیروی مصرف مزبور بوسیله کشش که در راه انباشت وجود دارد و یعنی کشش بسوی کلان تر سازی سرمایه و تولید اضافه ارزش بمقیاس گسترده تر محدود می‌گردد. این قانونی است که برای تولید سرمایه داری از تحولات دائمی در نفس اسلوههای تولیدی و از ارزش‌گاهی دائمی سرمایه موجود که پیوسته آنست و از انبرد عمومی رقابت و ضرورت بهسازی تولید و گسترش دامنه آن که فقط بمنظور سرپا ماندن از ترس اضحلال صورت می‌گیرد، ناشی می‌گردد. بنا بر این واجب است که بازار پیوسته توسعه یابد و بگونه ای که مناسبات بازار و شرایط

تنظیم کنند. آن بیش از پیش سیمای قانون طبیعی ای بخود بگیرد که مستقل از تولید کنندگان پیوسته کنترل ناپذیرتر گردد. تضاد درونی راه حل خود را در گسترش میدان تولید جستجو میکند. ولی هر قدر نیروی بارآور تکامل می یابد با پایگاه تنگی که مناسبات مصرفی بر روی آن قرار گرفته است بیشتر درگیر میشود. بر این پایه پرتضاد، گفتم اینکه تزايد سرمایه با تزايد جمعیت پیوسته است، بهیچوجه تباینی ندارد. زیرا هرچند همبر شدن اضافه سرمایه و اضافه جمعیت حجم اضافه ارزش تولید شده را بالا میبرد ولی در عین حال بهمین جهت تضاد میان شرایطی که در درون آن این اضافه ارزش تولید میشود و شرایطی که آنرا بسامان مبرساند بالا میگیرد.

هرگاه نرخ مشخصی از سود داده شده باشد، حجم سود همواره منوط به بزرگی سرمایه پیش ریخته است. ولی آنگاه انباشت با جزئی از این حجم که به سرمایه تبدیل میشود بستگی خواهد داشت. اما نظر باینکه این جزء مساوی با سود منهای درآمد مورد مصرف سرمایه دار است، تنها تابع ارزش حجم مزبور نیست بلکه با ارزان بودن کالاهائی که ممکن است سرمایه دار با آن خرید کند نیز بستگی دارد. همعین منوط به ارزانی کالاهائی است که قسما در مصرف او، در درآمد وی، و قسما در سرمایه ثابتش وارد میشوند. (دستمزد در اینجا معلوم فرض شده است).

مقدار سرمایه ای که کارگر بحرکت درین آورد و ارزش آنرا بوسیله کار خود نگاه میدارد و از نو در محصول ظاهر میسازد، مطلقا با ارزشی که وی میافزاید متفاوت است. هرگاه فرضا حجم سرمایه = ۱۰۰۰ باشد و کار افزوده = ۱۰۰، آنگاه سرمایه باز تولید شده = ۱۱۰۰ خواهد بود. چنانچه حجم سرمایه = ۱۰۰ و کار افزوده = ۲۰ باشد آنگاه سرمایه باز تولید شده = ۱۲۰ میشود. نرخ سود در حالت اول = ۱۰٪ و در حالت دوم = ۲۰٪ است. ولی با این وجود از ۱۰۰ میتوان بیشتر انباشت تا از ۲۰. و بدینسان است که سرمایه - رود بجهان خود ادامه میدهد (با صرف نظر از ارزش گاهی آن در اثر ترقی نیروی بارآور)؛ یا بدیگر سخن پیشرفت انباشت آن به نسبت وزنی است که داشته است نه به نسبت سطح نرخ سود. بدست آوردن نرخ بالائی از سود (تا آنجا که این نرخ بر پایه نرخ بالائی از اضافه ارزش قرار دارد) * آنگاه امکان پذیر است که روزانه کار با وجود غیر مولد بودن * * کار بسیار دراز باشد. هرچند کارچندان بارآور نیست * * * معذلك این امکان از آنجا بوجود میآید که نیازمندی های کارگران بسیار ناچیز ولذا دستمزد متوسط بسیار پائین است. پائین بودن دستمزد فقدان شور

* هلالها از مترجم است.

* * اگرچه در متن آلمانی "غیرمولد" ذکر شده ولی از مضمون جمله پیداست که مقصود مصنف کاری

است که بارآوری آن ضعیف است.

* * * در متن "غیرمولد" *Improductiv* آمده است.

فعالیت را نزد کارگران بوجود میآورد . در اینصورت با وجود بالا بودن نرخ سود ، سرمایه آهسته انباشته میشود . جمعیت راكد است و هر چند دستمزد پرداخت شده کارگر ناچیز است ، روزانه کاری که تولید محصول میبرد بزرگ است .

نرخ سود از آنجهت تنزل نمیکند که کارگر کمتر استثمار میشود بلکه از آنجا ناشی میگردد که بطور کلی نسبت سرمایه بکار رفته کار کمتری مورد استفاده قرار میگیرد .

هرگاه ، چنانکه نموده شد ، نرخ افغان سود با افزایش حجم سود همراه باشد آنگاه سهم بزرگتری از محصول سالانه کار بوسیله سرمایه داران زیر قلم سرمایه (بمنابۀ جانشین سرمایه بکار رفته) تصاحب میشود و سهم نسبتاً کوچکتری از آن تحت عنوان سود برداشت میگردد . پندار باقی آخوند ملا چلمرس* منبئ بر اینکه گویا هر اندازه حجم محصول سالانه ای که سرمایه داران بمنزله سرمایه مخرج میکنند کمتر باشد سود بیشتری میبلعند ، از اینجا ناشی میگردد . سپس آنگاه است که کلیسای دولتی بكم آنان میشتابد تا بجای مایه افزایشی قسمت بزرگی از اضافه محصول ، برای مصرف آن چاره اندیشی کند . ملای مزبور علت را با معلول اشتباه میکند . بعلاوه حتی در نرخ کمتر هم حجم سود با مقدار سرمایه گذاشته شده افزایش مییابد . ولی این امر در عین حال موجب گردآیی سرمایه میگردد زیرا

اکنون شرایط تولید مستلزم بکار بزدن سرمایه های کلان است. همچنین پدیدۀ مزبور موجب تمرکز سرمایه ها یعنی فرو رفتن سرمایه داران کوچکتر در کام سرمایه داران بزرگتر و سلب سرمایه از کوچکترها ، میشود . این امر یکبار دیگر ، ولی فقط بطور ثانوی ، موجب جدائی شرایط کار از تولید کنندگان میشود ، که سرمایه داران کوچک هنوز جزئی از آنها بشمار میروند ، زیرا نزد آنها هنوز کار شخصی خودشان نقش ایفا می کند . بطور کلی کار سرمایه دار با مقدار سرمایه ، یعنی با درجه ای که وی سرمایه دار است ، نسبت معکوس دارد . همین جدائی میان شرایط کار از یکسو و تولید کنندگان از سوی دیگر است که مفهوم سرمایه را تشکیل میدهد . این جدائی که با انباشت بدوی آغاز شده است (کتاب اول ، فصل ۲۴)* از آن پس منبایه روند دایمی ، در انباشت و گردآیی سرمایه هودا می گردد و سرانجام اکنون به تمرکز سرمایه های موجود در دست عدۀ ای کوچک و سلب سرمایه از بسیاری دیگر نمایش مییابد (در چنین حالت است که اکنون خلغ پید تغییر شکل پیدا میکند) . هرگاه گرایشهای مخالفی وجود

* Chalmers, Thomas (1780-1847) مقاله اقتصاد دان اسکاتلندی که مارکس وی را "یکی از

متعصبترین هواداران مالتوس" میخواند . اشاره مصنف به اثر وی تحت عنوان :

"On Political Economy in connexion with the Moral State and Moral Prospects of Societys", second edition, Glasgow, 1832, p. 88-89 and 269.

** ترجمه فارسی سرمایه ، جلد اول ، ص ۶۴۷ و بعد .

نمیداشت که دائماً در کنار نیروی مرکزگرا از نو نقش مرکز گریز اعمال می نمودند ، روند مزبور تولید سرمایه داری را بسرعت بسوی فروریزی میکشاند .

II . درگیری میان گسترش تولید و باروری *

پیشرفت نیروی بارآور اجتماعی کار بصورت دوگانه ای نمودار میشود : نخست در مقدار نیروهای بارآوری که قبلاً تولید شده اند ، در ابعاد ارزش و حجم شرایط تولیدی که تولید نمود در آن انجام میگیرد ، و در مقدار مطلق سرمایه مولدی که قبلاً انباشته شده است ، نمودار میگردد . دوم در کوچکی نسبی آن جزئی از سرمایه که بابت دست مزد گذاشته شده است در رابطه با کل سرمایه یعنی در کوچکی نسبی کارزندگی که برای بازتولید باروری سرمایه مشخص لازم است تا تولید بمقدار وسیع انجام گیرد . این امر در عین حال گردآیی سرمایه را مفروض میدارد .

در ارتباط با نیروی کار مورد استفاده نیز ، پیشرفت بارآوری در دو صورت تجلی میکند : نخست در افزایش اضافه کار ، یعنی در کوتاه گشتن زمان کار لازمی که برای بازتولید نیروی کار ضرور است و ثانیاً در کاهش کیفیت نیروی کاری (تعداد کارگران) که بطور کل برای بحرکت در آوردن سرمایه مشخصی انگیزخته میشود .

دو حرکت مزبور نه تنها همای یکدیگر میروند بلکه متقابلاً یکدیگر را مشروط میسازند و دیده هائی هستند که در سیمای آنها قانون واحدی بیان میگردد . با وجود این حرکات مزبور در جهت مقابل نرخ سود تأثیر میکنند . چون حجم کل سود برابر با حجم کل اضافه ارزش است ، نرخ سود = $\frac{m}{C}$ = اضافه ارزش سرمایه پیش ریخته است . ولی اضافه ارزش بمثابه مبلغی یکجا و تام اولاً منوط به نرخ خود است و ثانیاً در عین حال مشروط به حجم کاری است که بر حسب این نرخ مورد استفاده قرار گرفته است ، یا بدیگر سخن وابسته به بزرگی سرمایه متغیر است . از سوشی یک عامل ، یعنی نرخ اضافه ارزش ، ترقی میکند و از سوی دیگر عامل دیگری یعنی تعداد کارگران تنزل میکند (خواه بطور نسبی و خواه بطور مطلق) . تا آنجا که پیشرفت نیروی بارآور از جز پرداخت شده کار مورد استفاده میکاهد موجب افزایش اضافه ارزش میشود زیرا نرخ آنرا بالا میبرد . ولی با این وجود تا آنجا که پیشرفت نیروی بارآور از حجم کل کاری که سرمایه مشخص مورد استفاده قرار میدهد میکاهد ، موجب کاهش عامل تعداد ، یعنی عاملی

* یکبار دیگر یاد آور میشود که در این ترجمه کلمه باروری بجای واژه آلمانی Verwertung و فرانسوی Mise en valeur بکار میبرود ، یعنی سرمایه ای که در نتیجه بکار افتادن بوسهله نیروی کار بشمر میبرسد . بنا بر این آنرا با بارآوری کار نباید اشتباه نمود .

میگردد که نرخ اضافه ارزش در آن جذ ۳ میشود تا حجم آن بدست آید . دو نفر کارگر که روزانه ۱۲ ساعت کار میکنند نمیتوانند همان حجم اضافه ارزشی را تحویل دهند که ۲۴ نفر کارگر هر یک با کار دو ساعته بهار میآورند ، حتی در صورتی هم که فرض شود کارگران مزبور از هوا زندگی میکنند و لذایح بیشتری لازم نباشد برای خودشان کار انجام دهند . پس در این زمینه جبران کاهش تعداد کارگران بوسیله بالا بردن درجه بهره کشی کاره ، بمرزهای مشخص رها پذیرد بر خورد میکند و بنا بر این میتواند جلوی تنزل نرخ سود را بگیرد ولی امکان برانداختن آنرا ندارد .

بنا بر این با پیشرفت شیوه تولید سرمایه داری نرخ سود تنزل میکند ، درحالیکه حجم آن در نتیجه افزایش حجم سرمایه بکار رفته ترقی مینماید . هرگاه نرخ معلوم باشد ، حجم مطلق نمو سرمایه وابسته به بزرگی مقدار موجود آنست . ولی از سوی دیگر چنانچه مقدار سرمایه معلوم باشد ، نسبتی که سرمایه طبق آن نمو میکند ، یعنی نرخ نمو آن ، بسته به نرخ سود است . بالا رفتن نیروی بارآور (صرف نظر از آنچه ذکر شد مبنی بر اینکه ترقی نیروی بارآور همواره با ارزش کاهی سرمایه موجود قهین است) فقط آنگاه میتواند مستقیماً مقدار ارزش سرمایه را افزایش دهد که با ترقی دادن نرخ سود ، آن جزئی از محصول سالانه را که از نو بسرمایه مبدل میگردد ، افزایش بخشد . تا آنجا که نیروی بارآور کار مورد توجه قرار میگردد ، این نتیجه^{*} فقط هنگامی حاصل تواند شد ، (زیرا نیروی بارآور کار هیچ سر و کار مستقیمی با ارزش سرمایه موجود ندارد) ، که بوسیله نیروی بارآور کار اضافه ارزش نسبتی ترقی کند و یا از ارزش سرمایه ثابت کاسته شود و بنا بر این آنگاه چنین نتیجه ای میتواند بدست آید که یا کالاهای وارد در باز تولید نیروی کار و یا کالاهایی که در زمره عناصر تشکیل دهند ، سرمایه ثابت بشمار میروند ارزانتر شده باشند . ولی این هر دو ارزش کاهی سرمایه موجود را در بر دارند و هر دوی آنها همگام با کاهش سرمایه متغیر در نسبت با سرمایه ثابت حرکت میکنند . این هر دو موجب تنزل نرخ سود میشوند و هر دوی آنها این تنزل را کند میسازند . سرانجام تا حدی که نرخ سود بالنده موجب بالا رفتن تقاضا نسبت بکار شود ، در از دیاد جمعیت کارگری تأثیر میکند و از آنرا در ماده^{*} استثمار پذیری که به تنهایی سرمایه را سرمایه مینماید مؤثر میشود .

ولی گسترش نیروی بارآور کاره در افزایش ارزش - سرمایه موجود بدینسان سهیم است که برحجم و تنوع آن ارزش های مصرفی مافزاید که بهمانگر ارزش مبادله واحدی هستند و محمل مادی و عناصر مشخص سرمایه را تشکیل میدهند ، عبارت از اشیا^{*} مادی ای هستند که سرمایه ثابت مستقیماً و سرمایه متغیر لاقلاً بطور غیر مستقیم از آنها ترکیب میگردد . با همان سرمایه و همان کارچیزهای بیشتری آفریند ، میشوند که صرف نظر از ارزش مبادله شان ، میتوانند به سرمایه مبدل گردند . چیزهایی که بدر کار

* یعنی نمو حجم سود .

دوش نهاد ترولدا نیز اضافه کار بیشتر می‌خورند و بدینسان می‌توانند به تشکیل سرمایه اضافی خدمت نمایند. حجم کاری را که سرمایه می‌تواند زیر فرمان بگیرد بسته به ارزش سرمایه نیست، بلکه با حجم مواد خام و کمکی، ماشین آلات و عناصر سرمایه استوار، با وسائل زیستی بستگی دارد که ارزش آنها هرچه باشد، سرمایه از آنها ترکیب یافته است. آنگاه که بدینسان حجم کار مورد استفاده و لذت اضافه کار نیز نمو میکند، ارزش سرمایه باز تولید گشته و ارزش افزوده ای که تازه بآن پیوسته است نیز نهاد تر میگردد.

ولی نهایت این دو وحله ای را که در روند انباشت جا گرفته است، بنا بشیوه ریکارد و فقط در حالت همزیستی در کنار یکدیگر مورد بررسی قرار داد. این دو وحله متضمن تضادی هستند که بصورت گرایش ها و پدیده های متناقض بروز میکند. عوامل وارد در نبرد در عین حال علیه یکدیگر تأثیر مینمایند. همزمان با محرکهائی که بسوی انبساط واقعی جمعیت کارگری میرانند و از افزایش آن جزئی از محصول کل اجتماعی که وظیفه سرمایه را انجام میدهد سرچشمه میگیرند، عواملی تأثیر میکنند که فقط یک اضافه جمعیت نسبی را بوجود میآورند.

همزمان با تنزل نرخ سود، حجم سرمایه ها نمو میکند و همگام با آنها یک ارزش کاهی در سرمایه موجود پدید میآید که بنهجه خود از این تنزل جلوگیری میکند و انباشت ارزش - سرمایه را بشتاب میکشد. همزمان با پیشرفت نیروی بارآور، ترکیب برتر سرمایه گسترده تر میشود و کاهش نسبی جزو متغیره در رابطه با جزو ثابت، پیش می‌آید.

این گرایشهای گوناگون گاه از لحاظ مکانی در کنار هم و گاه زمانا متعاقب یکدیگر عمل میکنند. ستیز میان عوامل متضاد، ادوارا بصورت بحرانی نمایان میگردد. بحرانیها همواره فقط راه حل های موقت قاهرانه برای رفع تضاد های موجودند، ترکشهای شدیدی هستند که تعادل بهم خورد، را برای لحظه معین از نو برقرار میسازند.

با بیانی کاملاً کلی، تضاد در این امر قرار دارد که شیوه تولید سرمایه داری متضمن گرایشی بسوی گسترش نیروهای بارآور، صرف نظر از ارزش و اضافه ارزش نهاد، در آن، و نیز قطع نظر از مناسبات اجتماعی ای است که تولید سرمایه داری در درون آن انجام میگردد. درحالیکه از سوی دیگر هدف این شیوه تولید عبارت از نگاهداری ارزش - سرمایه موجود و بارور ساختن آن در بالاترین درجه (یعنی افزایش دائمی شتاب یافته این ارزش) است. خصلت ویژه آن بر این پایه قرار دارد که ارزش - سرمایه موجود را بمنزله وسیله ای برای بارور ساختن این ارزش تا سرحد امکان بکار برد. اسلوب هائی که بوسیله آن شیوه تولید سرمایه داری باین هدف دست می‌یابد متضمن کاهش نرخ سود، ارزش کاهی سرمایه موجود و پیشرفت نیروهای بارآور کار بزیان نیروهای بارآوری است که قبلاً تولید گشتانند.

ارزش‌گاهی ادواری سرمایه موجود، که یکی از وسائل سرشتی شیوه تولید سرمایه داری است، جلوگیری از تنزل نرخ سود و شتابان ساختن انباشت ارزش - سرمایه از راه تشکیل سرمایه نو، شرایط معینی را که در درون آن، روند دوران و بازتولید سرمایه انجام میگیرد برهم میزند و بنا بر این بنا رکودها و بحرانهای ناگهانی روند تولید همراه است.

کاهش نسبی سرمایه متخیر نسبت به سرمایه ثابت که بموازات گسترش نیروهای بارآور حرکت میکند در عین اینکه مشوقی برای افزایش جمعیت کارگری است، خود پیوسته يك اضافه جمعیت مصنوعی بوجود می آورد. از لحاظ ارزش، انباشت سرمایه بوسیله سقوط نرخ سود کند میشود، درحالیکه تنزل نرخ سود خود باعث شتابان ساختن باز هم بیشتر انباشت ارزش مصرف میگردد، و این امر بنهه خود موجب آن میشود که انباشت از لحاظ ارزش باز حرکت شتابانی بدست آورد.

تولید سرمایه داری پیوسته میکوشد از این موانع سرشتی خود درگذرد ولی فقط با وسائل باین مقصود دست می یابد که از نو همین موانع را بمقیاس بزرگتری در برابر آن قرار میدهند.

سد حقیقی تولید سرمایه داری همانا خود سرمایه است، عارت از اینست که سرمایه و خود بارور

سازی آن، بمنابه نقطه آغاز و نقطه انجام، بمنزله انگیزه و آماج تولید تلقی میشوند، در اینست که تولید فقط تولید برای سرمایه است و عکس آن نیست، یعنی وسائل تولید عارت از افزار ساده ای

نیستند که صرفا بمنظور ایجاد روند پیوسته گسترده تر زندگی، در خدمت جامعه تولید کنندگان باشند. حفظ و بارور سازی ارزش - سرمایه، که بر پایه سلب مالکیت و مستمند سازی توده بزرگ تولید

کنندگان قرار دارد، فقط میتواند در درون مرزهای معینی حرکت نماید. بنا بر این موانع مزبور پیوسته با اسلحههای تولیدی که سرمایه ناگزیر باید برای انجام منظور خود بکاربرد در تضاد فرار میگیرند،

زیرا اسلحههای مزبور در جهت افزایش حد و مرز تولید، بسوی تولید بمنابه مقصود بالا صاله، در جهت گسترش قید و شرط نیروهای بارآور اجتماعی کار راند، میشوند. وسیله - گسترش قید و شرط

نیروهای بارآور اجتماعی کار - با هدف محدودی که عارت از بارور سازی سرمایه موجود است، دائما درگیر میشود. بنا بر این اگر شیوه تولید سرمایه داری وسیله تاریخی ای برای رشد نیروی بارآور مادی

و ایجاد بازار جهانی متناسب با آنست، در عین حال عارت از تضاد دائمی میان این وظیفه تاریخی و مناسبات اجتماعی تولیدی است که با آن بستگی دارد.

III. پیش آئی سرمایه همراه با پیش آئی جمعیت

با تنزل نرخ سود، حد اقل سرمایه ای که لازم است تك سرمایه دار در دست داشته باشد تا بتواند کار را بنحو بارآور مورد استفاد، قرار دهد، بالا میرود. این حد اقلی است که هم بطور کلی

برای بهره‌کشی از کار لازم است و هم برای آن ضرورت دارد که زمان کار مورد استفاده برای تولید کالاها زمان کار لازم باشد و از متوسط زمان کار اجتماع لازم برای تولید کالاها تجاوز نکند. در همین حال گردانی سرمایه‌ها افزایش می‌یابد، زیرا در دوره حذودی معلوم، سرمایه‌بزرگتر با نرخ سودی کمتر سریعتر انباشته می‌شود تا سرمایه کوچکتر با نرخ برتر. این افزایش گردآشی بنهجه خود باز در درجه‌مهمی تنزل تازه‌ای را در نرخ سود پیش می‌آورد. در نتیجه این امر توده سرمایه‌های کوچک و پراکنده به گامبرداری در راه ماجراجویی از قبیل سود بازی، نیرنگ‌انجاراتی، سهم بازی، بحرانها و کشاندن می‌شوند. آنچه که باصطلاح پرخونی (زهاد خونی) * سرمایه خوانده می‌شود و همواره اساسا مربوط به پرخونی آن سرمایه‌ای است که در آن تنزل نرخ سود از راه حجم سرمایه جبران نمی‌شود - و این قبیل سرمایه‌ها همیشه آنهایی هستند که جدیداً تشکیل شده و تازه بکار افتادمانند - و با این پرخونی مربوط به آن سرمایه‌هایی است که چون قادر بر اقدامات مستقلی بحد خود نیستند بشکل انجبارگیری در اختیار گردانندگان رشته‌های بزرگ کسب و کار قرار می‌گیرند. این پرخونی سرمایه از همان اوضاع و احوالی که موجب تشکیل یک اضافه جمعیت نسبی می‌گردند ناشی می‌شود و لذا پدید می‌آید که ای مکمل اضافه جمعیت نسبی است، هر چند این دو در دو قطب مقابل یکدیگر قرار دارند، یعنی در یک قطب سرمایه بکار نرفته و در قطب دیگر اضافه جمعیت کارگری بی‌اشتغال قرار دارد.

بنا بر این فزون تولیدی سرمایه و نه فزون تولیدی کالاها معنای دیگری جز فزون انباشت ندارد. هر چند فزون تولیدی سرمایه همواره فزون تولیدی کالاها را نیز در بر دارد. برای دریافت اینک فزون انباشت مذکور چیست فقط لازم است که آنرا مطلق فرض نمود (بررسی دقیق تر فزون انباشت مطلق خواهد آمد). کی فزون تولید سرمایه مطلق خواهد بود؟ و در این مورد آیا مقصود آن فزون تولیدی است که نه در این یا آن زمینه و یا در یکی دو بخش مهم تولید گسترش یافته است بلکه غرض آن فزون تولیدی است که در ابعاد و دامنه خود مطلق بود، باشد و لذا سرتاسر مناطق تولیدی را جمعاً بر گرفته باشد؟

فزون تولیدی مطلق سرمایه آنگاه تحقق می‌یابد که از لحاظ هدف تولید سرمایه‌داری، سرمایه‌لحاقی با صفر برابر شده باشد. ولی هدف تولید سرمایه‌داری عبارت از بارور سازی سرمایه، یعنی

* پرخونی یا (زهاد خونی) در برابر واژه Plethora که در متن بکار رفته (بزیان فرانسسه Plethora) اختیار شده است. این واژه که اصلاً از زبان یونانی گرفته شده در علم قدیم پزشکی بمعنای افزایش یکی از اخلاط چهارگانه (خون، سودا، صفرا، و بلغم) در بدن است و چنانکه در ایران نیز معمول بود، در مورد پرخونی بوسیله حجامت (فصد) معالجه می‌شد.

تصاحب اضافه کاره تولید اضافه ارزش و تولید سود است. بنا بر این آنگاه که سرمایه در تناسب با جمعیت کارگری بنحوی نمو کرده باشد که نه زمان کار مطلق تحویل شده از طرف این جمعیت، بتواند درازتر شود و نه زمان اضافه کار نسبی امکان گسترش داشته باشد (بهر حال در مورد اخیر که تقاضای کار چنین نیرومند است و لذا گرایش بسوی ترقی دستمزد وجود دارد و چنین گسترش عملی نیست) و بنا بر این در صورتیکه سرمایه رشد کرده همانقدر یا کمتر از آنچه پیش از نمو خود اضافه ارزش رمیآورد تولید نماید، آنگاه فزون تولیدی مطلق سرمایه روی خواهد داد. این امر بدان معناست که سرمایه رشد یافته $(C + \Delta C)$ بیشتر از سرمایه C (پیش از ازدیادش بصورت ΔC)، سود بسیار نیآورد و یا حتی از آنهم کمتر سود آور است. هرگاه چنین شود آنگاه در هر دو ی این دو حالت نیز یسک تنزل نیرومند و ناگهانی در نرخ محوس سود بمناسبت تغییر در ترکیب سرمایه میدید میآید و تغییر ترکیبی که این بار از ترقی نیروی بازآرزشی نشد بلکه نتیجه بالا رفتن ارزش پولی سرمایه متغیر، (از لحاظ ترقی دستمزدها) و کاهش نسبت اضافه کار به کار لازم منطبق با آنست.

در عمل وضع بدینسان نمایش پیدا میکند که جزئی از سرمایه، خواه تماما و خواه قسما بیکبار میمانند (زیرا برای آنکه سرمایه مزبور فقط بتواند باروری یابد مجبور است سرمایه ای که فعلا دست اندر کار است از مواضع خود بیرون راند) و جز دیگر سرمایه، در نتیجه فشار سرمایه بکار نیافتاد و یا نیمه بکار افتاده، با نرخ سود پائین تری بارور میگردد. در اینجا تفاوتی نمیکند که جزئی از سرمایه افزود و جای سرمایه قدیمی را بگیرد و بدینسان سرمایه قدیمی چنین مقامی را بصورت سرمایه افزود و اشغال نمود باشد. در اینصورت همواره از سوئی مبلغ سرمایه قدیمی و از سوی دیگر مبالغی بشکل سرمایه افزود و خواهیم داشت. تنزل نرخ سود این بار با کاهش مطلق حجم سود همپاست زیرا بنا بر فرض ما حجم نیروی کاری که مورد استفاده قرار گرفته است نمیتواند افزایش یابد و نرخ اضافه ارزش امکان بالا رفتن ندارد و بنا بر این حجم اضافه ارزش نیز نمیتواند افزایش پیدا کند. هرگاه چنین باشد آنگاه کاهش حجم سود را باید بر پایه کل سرمایه ای حساب کرد که بزرگتر شده است. و حتی بر فرض این نیز که سرمایه وارد در کار بنا بر نرخ سود قدیم باروری خود ادامه میداد و لذا حجم سود هم یکسان ماند بود، باز حجم سود بر اساس کل سرمایه رشد یافته محاسبه میشد و این بنهجه خود متضمن تنزلی در نرخ سود میگردد. چنانچه سرمایه ای با ارزش ۱۰۰۰ سودی برابر با ۱۰۰ بسیار آورد و پ س از آنکه به ۱۵۰۰ افزایش یافت باز هم همان ۱۰۰ تا را بیاورد و آنگاه در حالت دوم ۱۰۰۰ تا ی مزبور فقط ۶۶۳ بسیار خواهد آورد. در اینحال باروری سرمایه قدیم بطور مطلق کاهش پذیرفته است. سرمایه ای که = ۱۰۰۰ بود و تحت شرایط نو بیش از آنچه سرمایه ای که سابقا = ۶۶۳ بود است سود بسیار نیآورد.

ولی بدیهی است که اگر چنین پیش‌آید این ارزش‌کاهی عملی سرمایه قدیم بدون مبارزه انجام پذیر نمی‌شود و سرمایه افزودن ΔC نمی‌تواند بی‌زد و خورد بمشابه سرمایه وارد عمل گردد. در این صورت چون تنزل نرخ سود ناشی از رقابتی نیست که در نتیجه فزون تولیدی سرمایه بوجود آمد باشد بلکه بعکس چون نرخ تنزل یافته سود و فزون تولیدی سرمایه از اوضاع و احوال یکسانی برمی‌خیزند، تازه هم اکنون است که نبرد رقابتی آغاز میگردد. هرگاه حالت مفروض روی میداد * آنگاه، سرمایه داران قدیمی وارد در عمل، آن جزئی از ΔC را که در دست داشتند کامیاب‌بیکار نگاه می‌داشتند تا سرمایه اصلی خود را بدست خهش در چهار ارزش‌کاهی نساخته و جایی را که در میدان تولید اشغال نمود، محدود نکرد، باشند، یا سرمایه مزبور را بکار می‌انداختند تا، ولو با تحمل زیان موقت برای خهش، بار سرمایه افزودن را بدو شرتازه واردان و بطور کلی بدو شرقبای خود تحمیل نمود، باشند.

جزئی از ΔC که در دست تازه واردان قرار داشت میکوشید تا جای خود را بزبان سرمایه قدیم اشغال نماید و هنگامی میتوانست قسماً در این مورد کامیاب شود که موجب بیکار شدن بخشی از سرمایه قدیم میگردد و آنرا مجبور میساخت جای قدیمی را تخلیه کند و خود جای سرمایه افزودن را که قسماً وارد فعالیت است و یا اصلاً بیکار ماند بگیرد.

در این صورت بیکار ماندن قسمتی از سرمایه قدیم، یعنی عاطل ماندن آن از لحاظ هرگزگی سرمایه ای که وارد در عمل است و باید بارور گردد، ضرورتاً مبیایست روی دهد. تعیین این امر که بهره کدام جزء از سرمایه باین عاطل ماندن دچار میشود بسته به مبارزه رقابتی است. چنانکه در مورد هم تراز شدن نرخ عمومی سود نمود، شد، تا هنگامیکه همه چیز بخوش جهان دارد رقابت عملاً نقش همانند اتحاد برادر وار طبقه سرمایه دار را ایفا میکند، بنحویکه طبقه مزبور غنیمت مشترکاً بچنگ آمد، را متغصا و بر حسب سهمی که هر یک گذاشته است میان خود تقسیم میکند. ولی بمجرد اینکه دیگر مسئله تقسیم سود در میان نباشد بلکه تقسیم زیان بمیان آید آنگاه هر یک تا آنجا که ممکن باشد میکوشد از سهمیه خود در زیانها بکاهد و آنرا بدو شرد دیگری بار کند. برای طبقه سرمایه دار زیان اجتناب پذیر نیست. ولی اینکه هر تک سرمایه دار چقدر از این زیان را باید بگردن بگیرد و بطور کلی تا چه اندازه باید

* برای توجه خواننده، متذکر میگردد که بحث فوق از ابتدا تا انتهای آن بر این فرض قرار گرفته است که فزون تولیدی سرمایه بطور مطلق تحقق یافته، یعنی امکان باروری سرمایه افزودن (از لحاظ هدف تولید سرمایه داری) بصفر رسیده است. بهمین سبب در سراسر این بحث مطالب با صیغه شرطی بیان شده است. برای اینکه این بیان شرطی بفارسی برگردانده شود مترجم ناگزیر شده است که در ابتدای برخی از جمله‌ها کلماتی از قبیل "در این صورت"، "هرگاه"، "در حال مفروض" و غیره اضافه نماید تا جای افعال شرطی بکار رفته در متن را بگیرد و جنبه فرضی بحث از نظر دور نیافتد.

در آن سهیم باشد مسئله ای است که با قدرت گهرزی سروکار دارد و آنگاه رقابت به نبرد ی خصمانه میان برادران مبدل میگردد. از این پس تضاد میان منافع هر تک سرمایه دار و طبقه سرمایه دار آشکار میشود، عینا هم آنچه آنکه پیش از آن یگانگی این منافع بوسیله رقابت عملا برقرار گشته بود.

اکنون باید دید که چگونه این نبرد تصفیه میشود و شرایط "سالمی" که با حرکت تولید سرمایه داری دمساز باشد از نو برقرار میگردد؟ در نفس عنوان نزاعی که سخن بر سر تصفیه آنست و راه حل آن نهفته است. هیوه مزبور با عاطل ساختن یا حتی انهدام قسمی سرمایه تا حد مبلغ ارزشی تمام سرمایه افزودن ΔC یا لاقط جزئی از آن ملازمه دارد. با وجود این و چنانکه از طرح و بیان خود این نزاع برمیآید، تقسیم زیان بهیچوجه بطور تساوی میان تک سرمایه ها انجام نمیگیرد، بلکه ضمن یک نبرد رقابتی زیان بر حسب امتیازها یا مواضعی که در دست است و بنحو بسیار نابرابر و بشکلهای بسیار گوناگون تقسیم میگردد. و بنحویکه یک سرمایه بیکار میماند، دیگری نابود میشود و فقط زیانی نسبی نصیب سومی میشود یا آنکه فقط دچار یک ارزش گاهی گذرا میگردد و غیره.

ولی در هر حال استقرار تعادل از راه عاطل ماندن و یا حتی نابودی سرمایه، در ابعاد بزرگتر یا کوچکتر، انجام میگردد. این ماجرا قسما به جوهر مادی سرمایه کشیده میشود. یعنی بخشی از وسائل تولید، سرمایه استوار گردان و دیگر درکار وارد نخواهند بود و بمثابة سرمایه عمل نخواهند کرد. قسمتی از مؤسسات تولیدی که تازه بکار افتاد، بودند تعطیل خواهند شد. اگر از این جهت توجه کنیم که زمان خود همه وسائل تولید را مورد حمله قرار میدهد و خراب میکند، آنگاه در نتیجه توقف کار باز هم ویرانی واقعی بمراتب بیشتری در مورد وسائل تولید پیش میآید. معذک عده تاثیر در این مورد عبارت از این خواهد بود که فعالیت وسائل تولید مزبور، بمثابة وسائل تولید، ترک میشود یعنی انجام وظیفه آنها همچون وسائل تولید برای مدت کوتاه یا طولانی تری متوقف میگردد.

(هرگاه چنین وضعی پیش آید) * آنگاه عده ویرانی و با شدید ترین خصلت خود، در مورد ارزش - سرمایه و یعنی سرمایه از لحاظ جنبه ارزش دار بودن آن، روی میدهد. آن جزئی از ارزش - سرمایه، که فقط بشکل حواله هائی بر سر سهمی از اضافه ارزش آیند، یا سهمی از سود و وجود دارد و در واقع بغیر از اشکال مختلفه اسناد مطالبات نسبت به تولید چیزی دیگری نیست، و بمجرد تنزل درآمد هائی که اسناد مزبور بر پایه آنها محاسبه میشوند، فوراً دچار ارزش گاهی میگردد. قسمتی از نقدینه طلا و نقره بیکار میماند یعنی بمثابة سرمایه عمل نمیکند. بخشی از کالا هائی که در بازار وجود دارند ممکن است روند دوران و باز تولید خود را فقط از راه ترخش شدید قیمت ها و لذا بوسیله ارزش گاهی سرمایه ای که نمودار آن هستند بانجام برسانند. همچنین عناصر سرمایه استوار گردان نیز

* جمله میان دو هلال برای نشان دادن خصلت شرطی مطلب از جانب مترجم افزود شده است.

کم همیشه دچار ارزش‌کاهی میگردند. فزون بر این باید متذکر بود که روند باز تولید منوط است به روابط معین و از پیشی مقرر شده قیمت‌ها و لذا روند مزبور در نتیجه سقوط عمومی قیمت‌ها دچار توقف و اختلال میشود. این اختلال و توقف وظیفه پول را بمثابه وسیله پرداخت و وظیفه ای را که همزمان با گسترش سرمایه برقرار شده و بر پایه آن روابط قیمت‌ها قرار دارد، فلج میسازد. در صدها نقطه سلسله تعهدات پرداختی مهلت دار را می‌گسلد و در نتیجه گسستی که از این بابت در سیستم اعتباری^۱ وارد میسازد که همگام با سرمایه گسترش یافته است، آن گسیختگی باز هم شدیدتر میشود و بدینسان کار را به بحرانهایی حاد، ارزش‌کاهی‌های ناگهانی و قاهرانه و توقف و اختلال^۲ واقعی در روند بازتولید و از آنجا به کاهش واقعی بازتولیده می‌کشاند.

ولی در عین حال می‌بایست عوامل دیگری وارد عمل باشند. توقف تولید باید بخشی از طبقه کارگر را بیکار نموده و از این راه بخش شاغل را در وضعی قرار داد، باشد که اجباراً بیک تنزل دستمزد حتی بهائین تر از حد متوسطه تن داد، باشد. تأثیر این عمل برای سرمایه همانست که با وجود مزد متوسط، اضافه ارزش نسبی یا مطلق بالا رفته باشد. دوران رونق می‌بایستی موجب تشهوق زناشویی میان کارگران و جلوگیری از برفاقان نسل آنها شده باشد. این اوضاع و احوال هر قدر هم متضمن افزایش واقعی جمعیت بود، باشد بهیچوجه مستلزم افزایش جمعیت کارگران واقعا شاغل نیست، ولی در رابطه کارگران با سرمایه تأثیرش آنچنان است که گویی بر تعداد کارکن واقعا شاغل افزود، شده است. از سوی دیگر تنزل قیمت و نبرد رقابتی برای هر یک از سرمایه داران انگیزه ای بوده است تا ارزش انفرادی محصول کل خود را، به وسیله بکار بردن ماشین آلات نوه اسلحه‌های بهیچوجه یافته کار و به وسیله ربط و پیوند های نهن، بهائین تر از ارزش عمومی تنزل داد، باشند^۳، یا بدیگر سخن برای آنکه نیروی بارآور کیمیت معینی از کار را بالا برده، نسبت میان سرمایه متغیر و ثابت را پائین آورد. و از این راه عد، ای از کارگران را مرخص نموده و خلاصه یک اضافه جمعیت مصنوعی بوجود آورد، باشند. علاوه بر این در این حالت ارزش‌کاهی عناصر سرمایه ثابت بصورت عاملی درمیآید که خود متضمن بالا رفتن نرخ سود است. در اینصورت حجم سرمایه ثابت بکار رفته، و در نسبت با سرمایه متغیر نمونوده در حالیکه ممکن است ارزش حجم سرمایه تنزل کرده باشد. آنگاه رهی داد توقف تولید یک گسترش بعدی تولید را - در درون مرزهای سرمایه داری - آماده ساخته است.

و بدینسان این دایره از نو پیومده میشود. بخشی از سرمایه که در نتیجه متوقف گشتن وظیفه

* در چاپ اول آلمانی کتاب، بجای اختلال واژه "فروریزی" = Sturz ذکر شده بود که از آن پس

از روی دست نوشته مارکس بگونه فوق اصلاح شده است.

** در چاپ اول "بالا ببرند" آمده بود که بدینسان اصلاح شده است.

خود به ارزش‌گاهی دچار شده بود، دهماره ارزش‌گذاشته خود را بدست می‌آورد. بقیه امور تحت شرایط تولیدی گسترده‌تر، بازار وسیع‌تر و با نیروی بارآور بالاتر، باز از سر همان دور باطل را می‌پیماید. ولی حتی در فرض مبالغه‌آمیزی که بدست داد، ایم، فزون تولیدی مطلق سرمایه بهیچوجه فزون تولیدی مطلق بطور کلی و فزون تولیدی مطلق وسائل تولید نیست. فزون تولیدی وسائل تولید فقط در صورتی وجود پیدا میکند که وسائل تولید بمثابه سرمایه عمل نمایند و بنا بر این به نسبت تورمی که ارزش آنها در نتیجه بزرگ شدن حجم شان بدست آورد، است، متضمن باروری این ارزش بود، باشند، یعنی تا حدی که وسائل مزبور بایست یک ارزش الحاقی ایجاد نمایند.

اما با وجود این ممکن است فزون تولیدی بدان سبب پیش‌آید که سرمایه توانائی نداشته باشد کار را در آن درجه بهره‌کشی ای استثمار نماید که خواست تکامل "سالم" و "عادی" روند تولید سرمایه داری است، یعنی در درجه بهره‌کشی ای که دست کم حجم سود را بموازات بزرگ شدن حجم سرمایه بکار رفته افزایش بخشد، و لذا مانع آن شود که نرخ سود بهمان نسبت نمو سرمایه تنزل نماید و یا حتی از تنزل سریعتر نرخ سود نسبت به نمو سرمایه جلوگیری کند.

فزون تولیدی سرمایه هرگز جز فزون تولیدی وسائل تولید - وسائل کار و وسائل زیستی - که می‌توانند بمثابه سرمایه عمل کنند، یعنی آن وسائلی که ممکن است بمنظور استثمار از کار با درجه مشخصی بهره‌کشی بکار روند، معنای دیگری ندارد. بگونه ای که هرگاه این درجه بهره‌کشی بهائین تر از نقطه معلوس تنزل نماید آنگاه موجب اختلالها و توقفا در روند تولید سرمایه داری میشود، بحرانشا و هیرانی سرمایه را بیمار می‌آورد. تناقضی در این امر وجود ندارد که این فزون تولیدی سرمایه با اضافه جمعیت نسبی کم و بیش زیاد همراه باشد. همان اوضاع و احوالی که موجب بالا رفتن بار آوری کار شده و بر حجم محصولات کالائی افزود، اند، بازارها را توسعه بخشید، آنهاست سرمایه را چه از لحاظ حجم و چه از نظر ارزش تسریع نمود، و نرخ سود را پائین آورد ماند، همان اوضاع و احوالی که اضافه جمعیت نسبی ایجاد میکنند و همواره یک اضافه جمعیت کارگری بوجود می‌آورند. از لحاظ پائین بودن درجه بهره‌کشی، یعنی تنها درجه ای که اضافه جمعیت مزبور ممکن است تحت آن مورد استفاده قرار گیرد، یا لااقل نظر به نازل بودن نرخ سودی که این جمعیت کارگری در صورت اشتغال با درجه معلوم بهره‌کشی بیمار می‌آورده، اضافه جمعیت مزبور از سوی سرمایه اضافی مورد استفاده قرار نمی‌گیرد. اگر سرمایه بخارج فرستاده میشود بدان سبب نیست که سرمایه مزبور مطلقا در داخل کشور امکان بکار افتادن ندارد. صدور سرمایه از آنجهت روی میدهد که میتواند در خارجه بانرخ سود بالاتری بکار انداخته شود. ولی چنین سرمایه ای از لحاظ جمعیت شاغل کارگری و بطور کلی برای کشور مورد بحث عبارت از سرمایه ای مطلقا زائد است. سرمایه مزبور بدینصورت درکار اضافه جمعیت

نسبی وجود دارد و خود نمونه ای است درباره اینکه چگونه این هر دو در کنار هم هستی دارند و متقابلا بهم وابسته اند .

از سوی دیگر تنزل سودی که به انباشت بستگی دارد ضرورتا برات گیزند و یک درگیری رقابتی است . جبران تنزل نرخ سود از راه بالا بردن حجم سود ، تنها در مورد کل سرمایه جامعه و برای کلان سرمایه دارانی که آمادگی و مجهز هستند معنای واقعی پیدا میکند . سرمایه الحاقی نو که مستقیما بکار میافتد دارای چنین شرایط جبرانی نیست . سرمایه مزبور باید اول این شرایط را بچنگ آورد ، و بدینسان تنزل سود است که مبارزه رقابتی را میان سرمایه داران برمیآنگیزد نه بالعکس . البته این درگیری رقابتی با ترقی مؤقت دستمزد و یک تنزل کوتاه مدت نرخ سود ، که باز هم از آن ناشی میشود ، همراه است . همین پدیده در فزون تولیدی کالاها و ابرآگدگی بازارها تظاهر میکند . از آنجا که هدف سرمایه تولید سود است نه برآوردن نیازمندیها و نظر باینکه سرمایه باین هدف نمیرسد مگر از راه اسلحهپاشی که حجم محصولات را برحسب مقیاس تولید فرامیآورد نه بالعکس ، ناگزیر باید پیوسته میان ابعاد محدود مصرفی که بر پایه سرمایه داری استوار است و تولیدی که دشمنان گریبان فراتر رفتن از مرزهای ذاتی مصرف سرمایه داری است ، ناهماهنگی بوجود آید . فزون بر این ، سرمایه از کالاها ترکیب یافته است و بنا بر این فزون تولید سرمایه متضمن فزون تولید کالاهاست . از آنجا این پدیده شکفت انگیز ناشی میشود که همان اقتصاد پژوهانی که فزون تولید کالاها را انکار میکنند فزون تولید سرمایه را می پذیرند . اگر گفته شود که فزون تولیدی عموماً روی نمیدهد بلکه آنچه واقع میشود عبارت از پدیده اشباع متناسب در درون رشته های مختلف تولید است ، این گفته جز این معنایی ندارد که در درون تولید سرمایه داری ، تناسبیابی رشته های جداگانه تولید بمثابة روند ثابتی بروز میکند که از بی تناسبی ناشی میگردد ، بگونه ای که همبستگی مجموع تولید ، بجای آنکه تابع قانونی باشد که از بینش جمعی تولید کنندگان برخاسته است و لذا تحت استیلای آنان روند تولید را تابع اختیار جمعی تولید کنندگان قرار دهد ، در اینجا مانند قانونی کور بر عاملین تولید تحمل میگردد . فراتر از این ، باز هم اینان آمونخواهان این هستند که کشورهای که در آنجا شیوه تولید سرمایه داری رشد نیافته است مصرف و تولید خود را در سطحی قرار دهند که با خواست کشورهای تحت شیوه سرمایه داری وفق دهد . هرگاه گفته شود که فزون تولیدی فقط جنبه نسبی دارد ، این البته حرف کاملاً درستی است ، ولی سراسر شیوه سرمایه داری فقط عبارت از شیوه تولید نسبی است که مرزهای آن مطلق نیست اما حدودی است که برای آن شیوه و بر پایه آن مطلق است . هرگاه غیر از این می بود چگونه امکان می داشت که تقاضا در مورد آن کالاهایی که تولید خلاق کمبود آنها احساس میکند کافی نباشد ، چگونه ممکن بود ضرور آید که این تقاضا در خارجه و در بازارهای دور جستجو شود تا بتوان بکارگران درون کشور مقدار متوسطی از وسائل

زیم زیست پرداخت نمود ؟ علت آن اینست که فقط در این مناسبات درونی ویژه سرمایه داری است که ادغام محصول شکلی بخود میگیرد که صاحب آن تنها در صورتی میتواند آنرا در اختیار مصرف قرار دهد که محصول مزبور برای وی از نو بسرمایه بدل گردد . سرانجام چنانچه گفته شود که سرمایه داران بد کالاهای خویش را میان خود مبادله و مصرف کنند ، آنگاه تمام خصلت تولید سرمایه داری فراموشی برده میشود و این نکته فراموش میگردد که مطلب بر سر بارور ساختن سرمایه است نه مصرف آن . کوتاه سخن آنکه همه ایراداتی که علیه پدیدهای ملموس فزون تولیدی اقامه میشود (پدیدهای که بهیچوجه این ایرادات را بخود روا نمی دارند) به اینجا منتهی میشوند که مرزهای تولید سرمایه داری بهیچ وجه حدود تولید بطور کلی نیستند و لذا برای خود این شیوه تولید خاص ، یعنی شیوه تولید سرمایه داری نیز ، حد و مرزی تلقی نمیشوند . ولی تناقض این شیوه تولید سرمایه داری درست در گرایش آن سوی گسترش مطلق نیروهای بارآور است ، که پیوسته با شرایط تولید ویژه ای که سرمایه در درون آن حرکت میکند و نه تنها در درون آن میتواند حرکت نماید ، درگیر میشوند .

چنین نیست که گهجا نسبت به جمعیت موجود وسائل زیست خیلی بیشتر تولید میشود . بلکه عکس ، وسائل مزبور بمراتب کمتر از آنچه برای تأمین زندگی شایسته و انسانی توده های مردم لازم است تولید میشود .

چنین نیست که گهجا وسائل تولیدی بمراتب بیشتر از آنچه برای شاغل ساختن بخش کار توان جمعیت زیم است تولید میگردد . بلکه عکس ، اولاً بخش بسیار بزرگی از جمعیت بوجود میآید که معلا کار توان نیست ، یعنی بخشی است که نظر بشرایط زندگی خود به بهره کشی از کار دیگران منبذازد و یا به راههای اشتغال دارد که فقط در درون یک شیوه تولید پستی آور میتواند چنین بشمار آید . ثانیاً در کافی وسائل تولید ایجاد نمیشود تا از آن راه همه مردم کار توان تحت بارآورترین شرایط کار بد و لذا زمان مطلق کارشان بوسیله حجم و کارآیی سرمایه ثابتی ، که طی زمان کار مورد استفاده قرار گرفته است ، کوتاه گردد .

ولی ادواراً وسائل کار و وسائل زیستی تولید میشود ، فزون از اندازه ای که بتوان آنها را مانند بهره بهره کشی کارگران با نرخ مشخصی سود بکار انداخت . کالاها فزون بر آن میزانی تولید میشوند بتوان ارزشی اضافه ارزش نهفته در آنها را با شرایط توزیع و مناسبات مصرفی مشخص تولید سرمایه داری بسامان رسانید و باز بسرمایه نو مبدل ساخت ، یا بدیگر سخن بنحوی که این روند بدون آنکه چار انفجارهای پیوسته مکرر گردد انجام پذیر شود .

ثروت زیاد ، از اندازه تولید نمیشود . ولی ثروت در اشکال تضاد دار سرمایه ای خودادواراً ش از حد لزوم تولید میگردد .

حد و مرز شیوه تولید سرمایه داری در واقعیات زهرین نمایان میگردد :

۱ - در اینکه پیشرفت نیروی بارآور کارها تنزل دادن نرخ سود و قانونی می آفریند که در نقطه‌های معین و در برابر خود پیشرفت نیروی بارآور کار بنحو هر چه خصمانه تری می ایستد و لذا تضاد پیوسته باید بوسیله بحرانها برطرف گردد .

۲ - در اینکه تصاحب کار اجرت نیافته و نسبت آن با کل کار تجسم یافته و یا به بیان سرمایه داری و سود و نسبت این سود به سرمایه بکار رفته و لذا سطح معینی از نرخ سود است که برگسترش یا محدود گشتن تولید حکومت میکند ، نه نسبت تولید به نیازمندیهای اجتماعی و احتیاجات انسانهای که از لحاظ اجتماعی تکامل یافته اند . به همین سبب است که تولید در درجه‌ای از گسترش خود با مرزهایی برخورد میکند که اگر فرض دیگر* تحقق می یافت همین گسترش هم غیرکافی بنظر میرسد . گسترش تولید در آنجائی که مقتضای برآورده شدن نیازمندیهاست متوقف نمیکردد بلکه در جایی می ایستد که تولید و سازمان یابی سود ایجاد میکند .

هرگاه نرخ سود تنزل نماید آنگاه از یک سو کفشی در سرمایه پدید میشود تا مگر تک سرمایه دار بتواند بوسیله اسلحه‌های نو و غیره ارزش انفرادی کالاها را پائین تر از ارزش متوسط اجتماعاً تنزل دهد و بدینسان با وجود قیمت معلوم بازار اضافه سودی بچنگ آورد . از سوی دیگر سود بازی در میگیرد . و زمینه این سود بازی در نتیجه کوشش‌های تب‌آلود همه برای یافتن اسلحه‌های جدید تولید و سرمایه گذارهای تازه و ماجراجوییهای نوه بمنظور تأمین اضافه سودی که مستقل از متوسط عرصی باشد و بالاتر از آن قرارگیرد و مساعد میگردد .

نرخ سود یعنی افزایش متناسب سرمایه ، پیش از همه برای عموم آن جوانه های جدید سرمایه که خود گروه مستقلی را تشکیل میدهند اهمیت دارد . و هرگاه که تشکیل سرمایه بانحصار عدّه قلیلی از کلان سرمایه های آماده در آید ، یعنی در دست سرمایه هائی بیافند که برای آنها حجم سود تنزل نرخ سود را جبران میکند ، آنگاه آتش پرتب و تاب تولید یکسره خاموش میشود . تولید بخواب فروبرود . نرخ سود نیروی محرک تولید سرمایه داری است و در این سیستم تنها تا آنجا و بشرطی تولید میشود که بتواند سود آور باشد . نگرانی اقتصاد دیون انگلیسی در باره کاهش نرخ سود از همین جانش می شود . همین امر که صرف امکان این کاهش ریکارد و را نگران میسازد نمایانگر درک عمیق وی از شرایط تولید سرمایه داری است . مهمترین چیز نزد ریکارد و درست در همین ایرادی است که بوی میگیرند یعنی بر اینکه او در مقام بررسی تولید سرمایه داری به " انسانها " ننماید و تنها پیشرفت نیروهای بار

* مقصود از فرض دیگر ، جامعه تکامل یافته ای است که در آن تولید بر حسب نیازمندیهای اجتماعاً انجام میگردد نه طبق حدود سود جهانیه سرمایه داری . (مترجم)

آورد را - صرف نظر از هر اندازه قهرمانی انسانی و ارزش - سرمایه ای که ببار آورد - در نظر می گیرند. وظیفه تاریخی و توجیه کننده سرمایه همین تکامل نیروهای بارآور کار اجتماعی است. درست از همین راه است که سرمایه بطور ناخود آگاه شرایط مادی شکل عالیتری از تولید را بوجود می آورد. آنچه می کارد را نگران می سازد اینست که نرخ سود، چنانند تولید سرمایه داری و در عین حال شرط و محرک انباشت، بوسیله تکامل خود تولید بخاطر افتد. و در این مورد رابطه گسی همه چیز است. در واقع این مطلب بر بنیاد عمیقتری استوار است که بکار و فقط بوسیله از آن برده است. در اینجا بصورت اقتصادی محض، یعنی از نقطه نظر بورژوا در درون مرزهای درک سرمایه داری، از دیدگاه خود تولید سرمایه داری و حدود نسبت آن، نمایان میگردد که تولید مزبور بهیچوجه سیستم تولید مطلق نیست بلکه تنها عبارت از شیوه تاریخی تولیدی است که با دوران مشخصی از تکامل محدود شرایط فادی تولید انطباق دارد و پس.

IV. پیوست ها

از آنجا که پیشرفت نیروی بارآور کار در رشته های مختلف صنعت نابرابر است و این نابرابری تنها برحسب درجه نیست بلکه غالباً در جهت معکوس انجام میگیرد، چنین نتیجه میشود که حجم سود متوسط (= اضافه ارزش) باید ناگزیر بر مراتب پایین تر از سطحی قرار گیرد که بنا بر تکامل نیروی بارآور در پیشرفته ترین رشته های صنعت ممکن بود انتظار آن برود. این که پیشرفت نیروی بارآور در رشته های گوناگون صنعت نه تنها در نسبت های بسیار مختلفی انجام میگیرد بلکه غالباً در جهت معکوس سیر مینماید، فقط از در هم برهمی (آناژی) رقابت و ویژگیهای شیوه تولید بورژوازی سرچشمه نمیگیرد. بارآوری کار بشرایط طبیعی نیز وابستگی دارد. این شرایط موجب میشوند که غالباً بازدهای کمتر از آن میزانی گردد که ترقی بارآوری کار - تا آنجا که این بارآوری منوط بشرایط اجتماعی است - ایجاد می کند. حرکت معکوسی که در این محیط های گوناگون بوجود می آید، در جایی پیشرفت و در جایی دیگر پسرفت پیدا میشود، از اینجا ناشی میگردد. مثلاً همین تأثیر فصول را در نظر آوریم که بخش بزرگی از مقادیر همه مواد خام بآن بستگی دارد، به ته کشیدن محصولات جنگلی، معادن ذغال و آهن و غیره بماندیشیم.

در حالیکه جزء گردان سرمایه ثابت، از قبیل مواد خام و غیره، دائماً در رابطه با نیروی بارآور کار از لحاظ حجم نمو میکند، سرمایه استوار، ساختمانها، ماشین آلات، تجهیزات روشنایی، حرارت و غیره، وضع دیگری دارند. اگر چه ماشین با بزرگ شدن حجم پیکری اش بطور مطلق گرانتر میشود ولی بطور نسبی ارزانتر میگردد. چنانچه پنج نفر کارگر ده برابر بیشتر از گذشته کالا تولید نمایند، بدان

سبب مخارج سرمایه استوار ده برابر نمیشود . با اینکه ارزش این جزء از سرمایه ثابت با ترقی بارآوری کار نمو میکند معذک رشد ارزش مزبور بهمان نسبت نیست و بهراتب دورتر از آنست . در باره اختلاف در نسبت میان سرمایه ثابت و متغیر و بازتاب آن در مورد تنزل نرخ سود و همچنین در باره اینکه همین نسبت ، در صورت ترقی بارآوری کار ، چه بازتابی در مورد تک کالاها و قیمت شان دارد ، بارها سخن گفته ایم .

[ارزش کالا بوسیله مجموع زمان کار گذشته و حالی که در آن جا گرفته است تعیین میشود . بالا رفتن بارآوری کار درست عبارت از اینست که سهم کار زند ، کاهش یابد و از آن کار گذشته افزایش میپذیرد ولی بگونه ای که مجموع قیمت کار نهفته در کالا کاهش پیدا میکند و لذا کاهش کار زند ، بیشتر از افزایش کار گذشته میشود . ارزش کار گذشته ای که در درون يك کالا فرو میرود - یعنی جزء ثابت سرمایه - رسماً از جزء استعمال شده سرمایه استوار و رسماً از جزء گردان سرمایه ثابت - مواد خام و مواد کمکی - ترکیب میشود که تماماً در کالا جذب گردیده است . آن جزء ارزشی ای که از مواد خام و کمکی سرچشمه میگردد ناگزیر باید با [بالا رفتن] بارآوری کار کاهش یابد ، زیرا بارآوری در مورد این مواد درست بصورت تنزل ارزش آنها تجلی میکند . آنچه بعکس در مورد ترقی بارآوری کار خصلت ناماست اینست که جزء استوار سرمایه ثابت افزایش بسیار زیادی بدست میآورد و از اینراه جزء ارزشی آن ، که در نتیجه فرسایشیه کالا منتقل میگردد ، نیز ترقی میکند . برای آنکه يك اسلوب تازه تولید خود را بهرمانند بالا برند ، واقعاً بارآوری نشان دهد لزوماً باید آن جزء ارزشی الحلقی ای که بابت فرسایش سرمایه استوار به تک کالا منتقل میشود ، کمتر از جزء ارزشی ای باشد که در نتیجه کاهش یابی کار زند ، صرفه جوش میگردد ، یا در يك کلمه باید اسلوب تازه مزبور ارزش کالا را پائین آورد . بدیهی است ضرورت این امر به پیش آمد های جداگانه ای نیز اطلاق میشود که طی آنها علاوه بر جزء الحاقی فرسایش سرمایه استوار ، جزء ارزشی اضافی دیگری نیز بابت افزایش یا گرانتر شدن مواد خام و کمکی ، در ترکیب ارزشی کالا وارد میگردد . همه اضافات ارزشی باید بوسیله ارزش کاهشی ای که از کمتر شدن کار زند ، ناشی میشود ، بیش از حد برابری جبران شوند .

بنا بر این چنین بنظر میرسد که این کاهش قیمت مجموع کاری که در کالا وارد میشود باید نمودار اساسی ترقی بارآوری کار ، اعم از هر شرایط اجتماعی ای باشد که تولید در آن انجام میگردد . در جامعه ای که در آن تولید کنندگان تولید خود را طبق نقشه از پیش ریخته ای تنظیم میکنند ، و حتی در مورد تولید کالاش ساده ، نیز مسلماً باید بارآوری کار با این مقیاس سنجیده شود . ولی این امر در تولید سرمایه داری چگونه انجام میگردد ؟

فرض کنیم که رشته معینی از تولید سرمایه داری ، واحد کالاش خود را تحت شرایط زیرین تولید

منه‌ماید: فرسایش سرمایه‌آستوار در هر واحد به نیم شیلینگ یا یک مارک بالغ‌میشود و بابت مواد خام و کمکی در هر قطعه به‌میزان ۱۷ شیلینگ و نیم وارد میگردد، و بابت دستمزد ۲ شیلینگ و با نرخ اضافه‌ارزشی به‌میزان ۱۰۰٪ اضافه‌ارزشی به ۲ شیلینگ بالغ‌میشود. مجموع ارزش = ۲۲ شیلینگ یا مارک است. بنظر ساده کردن مطلب فرض میکنیم که سرمایه در این رشته تولید دارای ترکیب متوسط سرمایه اجتماعی است و لذا قیمت تولید کالا با ارزش آن تلافی میکند و سود سرمایه دار با اضافه‌ارزش ایجاد شده برابر است. بنا بر این قیمت تمام شده کالا $= \frac{1}{4} + 17\frac{1}{4} + 2 = 20$ شیلینگ است، نرخ متوسط سود عیار از $\frac{1}{4} = 10\%$ و قیمت تولید هر قطعه کالا برابر با ارزش آن یعنی ۲۲ شیلینگ یا مارک است.

فرض کنیم ماشینی اختراع شده است که کارزند و لازم برای هر قطعه کالا را به نیم تقلیل میدهد، ولی با این ماشین جز ارزشی که مربوط به فرسایش سرمایه‌آستوار است سه برابر میگردد. در این صورت وضع بدین‌قرار میشود: فرسایش = $1\frac{1}{4}$ شیلینگ، مواد خام و کمکی مانند گذشته $17\frac{1}{4}$ شیلینگ، دستمزد ۱ شیلینگ و اضافه‌ارزش ۱ شیلینگ، جمعا ۷ مارک. بدینسان ارزش کالا به‌میزان ۱ شیلینگ پائین آمده است. ماشین نو با آوری کار را مسلما بالا برده است. اما برای سرمایه دار جهان بدینسان مطرح میشود: قیمت تمام شده وی اکنون $1\frac{1}{4}$ شیلینگ بابت فرسایش و $17\frac{1}{4}$ شیلینگ بابت مواد خام و کمکی و ۱۶ شیلینگ بابت دستمزد است و جمعا مانند گذشته بالغ بر ۲۰ شیلینگ می‌گردد. از آنجا که با بکار افتادن ماشین نو، نرخ سود تغییری نکرد است، سرمایه دار مزبور باید ۱۰٪ بیشتر از قیمت تمام شده بدست آورد که ۲ شیلینگ میشود. بنا بر این قیمت تولید همچنانکه بود = ۲۲ شیلینگ باقی ماند، ولی ۱ شیلینگ بالاتر از ارزش قرار گرفته است. برای جامعه‌ای که تحت شرایط سرمایه داری تولید میکند کالا از آنتر نشده است و ماشین جدید هیچ بهبودی به‌بار نیاورد، است. بنا بر این سرمایه دار هیچ نفعی در بکار انداختن ماشین تازه ندارد. و چون وی بایکار انداختن ماشین جدید، ماشین آلات موجود خود را که هنوز فرسوده نشده اند بی‌ارزش‌میسازد و آنها را مبدل به آهن پاره‌کهنه میکند و لذا خود را دچار زبانی واقعی خواهد نمود، وی از این عملی که بنظرش حماقت‌پند ارگرایانه‌ای است پرهیز خواهد کرد.

بنا بر این قانون افزایش نیروی بارآور کار برای سرمایه‌مصلحت‌ندارد. برای سرمایه این افزایش نیروی بارآور نه از آن جهت انجام میگردد که بطور کلی در کارزند و صرفه جوشی بعمل آید بلکه آنچنانکه قبلا در کتاب اول، فصل سیزدهم، بند ۵۲، صفحه ۳۹۸/۴۰۹* باختصار آورده ایم، فقط در حالی افزایش نیروی بارآور برای سرمایه مطرح میگردد که صرفه جوشی از جزء اجرت یافته کارزند و بیش از آن باشد که بابت کارگذشته افزوده میشود. در اینجا شیوه تولید سرمایه داری با تضاد تازه‌ای

رئوسو میشود . وظیفه تاریخی آن عمارت از اینست که تکامل بارآوری کار انسانی را با تصاعدی هندسی* بی برگشت به پیش راند ، شیوه تولید سرمایه داری بمجرد اینکه ، مانند مورد مذکور ، بصورت مانعی در برابر گسترش بارآوری قرار میگیرد ، نسبت باین وظیفه خود بی وفائی نشان میدهد . بدینسان شیوه مزبور یکبار دیگر این واقعیت را باثبات میرساند که دوران کهولتش فرا رسیده و بیش از پیش سپری شوند (۳۷)

آن حداقل سرمایه ای که افزایش آن لازم است ، تا با ترقی بارآوری کار در محیط رقابت ، یک مؤسسه مستقل صنعتی بتواند امور خود را با کامیابی قهرین سازد بقرار زیر است : بمجرد اینکه سرمایه کارخانه ای گران قیمت جدید عموماً پیدا کردند ، سرمایه های کوچکتر از گردونه آیند ه آن کسب و کار بیرون راند ، خواهند شد . تنها در آغاز مرحله کار برد اختراعات مکانیکی در محیط های مختلف تولیدی است که سرمایه های کوچکتر هنوز امکان دارند بطور مستقل بکار ادامه دهند . از سوی دیگر بنگاههای بسیار بزرگ با نسبت فوق العاده بالای سرمایه ثابت ، از قبیل راه آهن ها ، نرخ متوسط سود را توزیع نمی کنند بلکه فقط جزئی از آن را بصورت بهره پول می پردازند . اگر غیر از این می بود نرخ عموماً سود باز هم پائین تر می افتاد . در عوض توده هنگفتی از سرمایه ها در اینجا نیز بصورت سهام ، میدان عمل مستقیمی بدست می آورند .

نمو سرمایه و لذا انباشت سرمایه فقط در صورتی با کاهش نرخ سود تلازم پیدا میکند که با این افزایش تغییرات فوقا یاد شده در مورد نسبت اجزاء ترکیب آلی سرمایه بروز نماید . ولی با وجود دیگر گونیهایی دائمی و روزانه ای که در شیوه تولید بروز میکند ، گاه این و گاه آن بخش کمابیش بزرگی از سرمایه کل ، بر پایه نسبت متوسطی که در مورد اجزاء این ترکیب معلوم شده است ، برای مدت معینی به انباشت ادامه می دهد ، بگونه ای که نمو بخش مزبور هیچ تغییر آلی ای بوجود نمی آورد و لذا اموجبات تنزل نرخ سود نیز فراهم نمیگردد . این بزرگ شدن دائمی سرمایه و لذا نیز گسترش تولید بر پایه اسلوهایی کهنه که آرام آرام راه خود میبرد ، در حالیکه در کنار آن اسلوهایی جدیدی وارد عمل میشوند ، باز بنوعی خود سبب میشود که نرخ سود به نسبتی که کل سرمایه جامعه نمو میکند کاهش نیابد .

* در چاپ اول آلمانی بجای تصاعد هندسی ، *progressiv* یعنی متصاعدا ذکر شده است .

(۳۷) اینکه مطالب فوق میان دو انقلاب قرار داده شده اند بدان سبب است که گرچه آنها از روی یک زیربنای نسخه اصلی مارکس اقتباس شده اند ، معذک برخی از مسائل مطروحه از حدود نسخه اصلی یافت شده فراتر می روند . ف . انگلس .

افزایش تعداد مطلق کارگران ، علی‌رغم کاهش نسبی سرمایه متخیر ، یعنی سرمایه ای که برای پرداخت دستمزد گذارد ، شده است ، در همه رشته های تولید روی نمی‌دهد و در همه جا یکسان انجام نمی‌گیرد . در کشاورزی ممکن است که کاهش عنصر کار زند ، مطلق باشد . گذشته از این فقط نیاز شیوه تولید سرمایه داری است که موجب می‌شود تعداد کارگران مزد بگیر علی‌رغم کاهش نسبی آن بطور مطلق افزایش یابد . بمجرد اینکه برای این شیوه تولید دیگر نیازی به اشتغال روزانه ۱۲ - ۱۵ ساعته نیروهای کار نباشد نیروهای مزبور زائد می‌گردند . هرگاه فرضاً ترقی نیروهای بارآور بجائی برسد که موجب کاهش مطلق تعداد کارگران گردد ، یعنی در واقع تمام مردم کشور را قادر سازد که در فاصله زمانی کمتری تولید کل خود را بشمار برسانند ، آنگاه انقلابی روی خواهد داد ، زیرا چنین کاهش مطلق اکثریت مردم را از گردونه عمل خارج می‌سازد . در اینجا باز حد و مرز ویژه تولید سرمایه داری ظاهر می‌گردد و بار دیگر نمود ، می‌شود که تولید سرمایه داری بهیچوجه شکل مطلق برای ترقی نیروهای بارآور و تولید ثروت نیست ، بلکه بعکس شیوه تولیدی است که در نقطه معینی با ترقی نیروهای بارآور و تولید ثروت تصادم پیدا میکند . این تصادم بطور قسمی در بحرانهای ادواری نمایان می‌گردد و از زائد سازی در زمینه شیوه اشتغال قدیمی این یا آن بخش از جمعیت کارگری ناشی می‌شود . حد و مرز تولید سرمایه داری همانا زائد ماندن کار کارگران است . زمان مطلق اضافی ای که جامعه بدست می‌آورد اصلاً مورد توجه تولید سرمایه داری نیست . در این تولید ترقی نیروی بارآور فقط تا آنجا اهمیت دارد که زمان اضافه کار طبقه کارگر را افزایش دهد ، نه آنکه از زمان کار برای تولید مادی بطور کلی کاسته شود . بدینسان است که تولید سرمایه داری در میان تضاد هسا حرکت میکند .

سابقاً دیدیم که انباشت فزاینده سرمایه یک‌گردد آشی فزاینده سرمایه را در بر دارد . بدینسان قدرت سرمایه ، یعنی قدرت استقلال پذیرفته شرایط تولید اجتماعی که در سرمایه دار شخصیت یافته و در برابر تولید کنندگان واقعی قرار گرفته است ، افزایش می‌یابد . سرمایه بیش از پیش بمثابة نیروی اجتماعی نمایان می‌گردد که سرمایه دار عامل آنست و دیگر میان این قدرت و آنچه که کار انفرادی می‌تواند بوجود آورد هیچگونه رابطه ای هم امکان پذیر نیست . ولی در عین حال سرمایه بمثابة قدرت اجتماعی بیگانگی یافته و مستقل شده ای نمود میکند که همچون شیئی و بمثابة قدرتی که برای سرمایه دار از این شیئی ناشی می‌شود ، در مقابل جامعه قرار گرفته است . تضاد میان قدرت عام اجتماعی ، که سرمایه شکل آنرا بخود می‌گیرد ، و استیلای خصوصی تک سرمایه داران بر این شرایط تولید ، بیش از پیش بارز می‌گردد و متضمن انحلال این مناسبات است و در عین حال تبدیل این شرایط تولید را بشرایط تولیدی عام ، اشتراکی و اجتماعی در بر دارد . این تحول از راه ترقی نیروهای بارآور در درون تولید سرمایه داری

و نوع و شیوه ای که این تکامل در درون آن انجام میگیرد ، فراهم میگردد .

تا هنگامیکه یک اسلوب جدید تولید نرخ سود را کاهش میدهد ، هیچ سرمایه داری بمیل خود آن اسلوب جدید را در تولید بکار نمی بندد ، هر قدر هم که اسلوب مزبور بارآورتر باشد و هر اندازه هم که موجب ترقی نرخ اضافه ارزش گردد . ولی هر اسلوب نوی تولید از این قبیل کالاها را ارزانتر میکند . بنا بر این سرمایه دار در آغاز ، کالاها ی خورا بالاتر از قیمت تولید آنها و شاید هم بالاتر از ارزششان میفروشد . وی تفاوت موجود میان قیمت تمام شده این کالاها و قیمت بازار دیگران را که قیمت تمام شده کالاها شان بیشتر است ، بجهیب میزند . وی از آنجهت میتواند بچنین کاری دست زند که متوسط زمان کار اجتماعا لازم برای تولید این کالاها بالاتر از زمان کاری است که با اسلوب جدید تولید ضرور است . اسلوب تولیدی وی بالاتر از متوسط اسلوهای اجتماعی قرار میگیرد . ولی رقابت به این اسلوب عمومیت میدهد و آنرا تحت قانون عام درمیآورد . آنگاه تنزل نرخ سود روی میدهد - هائید بدو در این محیط تولیدی بوقوع می پیوندد و سپسریا محیط های دیگر برابری حاصل می گردد - تنزلی که بنا بر این کاملا مستقل از اراده سرمایه داران است واقع میشود .

در این مورد باز این نکته قابل تذکر است که همین قانون در آن محیط های تولیدی نیز حاکم است که محصولات آنها نه مستقیما و نه بطور غیر مستقیم در مصرف کارگر ویا در شرایط تولید وسائل زیست وی وارد نمیشوند ، و بنا بر این قانون مزبور بر آن محیط های تولیدی نیز حکومت دارد که در آنجا ارزان تر شدن کالاها بهیچوجه اضافه ارزش نسبی را افزایش نمیدهد تا بتوان نیروی کار را ارزانتر ساخت . (البته در همه این رشته ها ارزانتر شدن سرمایه ثابت میتواند نرخ سود را ، در صورت یکسان ماندن بهره کشی کارگر ، ترقی دهد) . بمحض اینککه اسلوب نوی تولید شروع به گسترش یافتن میکند و لذا عملا اثبات میشود که کالاها ی مزبور میتوانند ارزانتر تولید گردند ، سرمایه دارانی که تحت شرایط تولیدی قدیم کار میکنند ناگزیر میشوند محصول خود را به پائین تر از قیمت کامل تولید خفیف بفروشند ، زیرا ارزش این کالاها تنزل کرده و زمان کاری که برای تولید آنها لازم است بالاتر از زمان لازم اجتماعی قرار گرفته است . کوتاه سخن آنکه سرمایه داران مزبور نیز مجبور میشوند - و این پدیده خود نتیجه رقابت است - اسلوب جدید تولید را بکار بندند که در آن نسبت سرمایه متغیر ب سرمایه ثابت کمتر شده است .

همه اوضاع و احوالی که موجب میشوند با بکار بردن ماشین آلات قیمت کالاها یی که پوشیده آنها تولید میشود ارزانتر گردد ، همواره بکاهش کسب کاری می انجامد که یک واحد کالا در خود جذب نموده است . ولی در ثانی مربوط بکاهش جزء فرسوده ماشین آلاتی است که ارزش آن در درون تک کالا

وارد میشود. هر قدر فرسایش ماشین آلات کندتر باشد، فرسایش مزبور میان کالاها ی بیشتری توزیع میگردد و میزانی که ماشین آلات مزبور کارزند، را تا سر رسید باز تولید خود جبران میکنند بیشتر است. در هر دو حالت کیمت ارزشی سرمایه استوار نسبت به سرمایه متغیر بیشتر میشود.

"در صورت یکسان ماندن همه شرایط دیگر، توان یک ملت در صرفه جویی از سود های خود با نرخ سود تغییر میکند. چنانچه نرخ سود بالا باشد این توان بیشتر است و اگر پائین باشد ضعیف است. ولی هنگامیکه نرخ سود تنزل نماید چیزهای دیگر یکسان نمی مانند. . . . یک نرخ نازل سود معمولاً با نرخ انباشت سرمایه نسبت به تعداد جمعیت همراه است، همچنانکه در انگلستان چنین است. . . . یک نرخ سود بالا با نرخ انباشت کمد تری نسبت به تعداد جمعیت همراه است." * مثال: لهستان، روسیه، هندوستان و غیره.

چون سود بیشتری متذکر میگردد، که با وجود نرخ سود برانگیزه ها و امکانات انباشتن * * * افزوده میشود. اولاً بسبب اضافه جمعیت نسبی رشد یابند، دوم زیرا که با ترقی بارآوری کار حجم ارزشهای مصرفی که با همان ارزش مبادله نمود، می شوند، و لذا حجم عناصر مادی سرمایه، رشد می یابند. سوم از آنجهت که بر تعداد رشته های تولیدی افزوده میشود. چهارم از راه سیستم اعتباری، شرکت های سهامی و غیره و لذا سهولتی که از اینراه برای تبدیل پول به سرمایه بدون آنکه خود صاحب پول سرمایه دار صنعتی باشد، بوجود آمده است. پنجم افزایش نیازمندیها و حرص متعول شدن، ششم افزایش.

Richard Jones: "An Introductory Lecture on Pol. Econ." London *
 ریچارد جونز (۱۷۹۰-۱۸۵۵) اقتصاد دان انگلیسی ۱۸۳۳، p. 50 et seq

نقل قول از ریچارد جونز در متن عیناً بزبان انگلیسی آورده شده است. عین مطالب نقل شده به زبان انگلیسی بقرار ذیل است:

"All other things being equal, the power of a nation to save from its profits varies with the rate of profits, is great when they are high, less, when low; but as the rate of profit declines, all other things do not remain equal... A low rate of profit is ordinarily accompanied by a rapid rate of accumulation, relatively to the numbers of the people, as in England... a high rate of profit by a slower rate of accumulation, relatively to the numbers of the people."

** در متن عیناً به انگلیسی: "inducements and faculties to accumulate"

سرمایه گذارینهای هنگفت در سرمایه استوار و غیره .

سه واقعیت عمدتاً تولید سرمایه داری بقرار زیرین است :

۱ - گردآشی وسائل تولید در دست عدّه ای محدود موجب میشود که وسائل مزبور دیگر بمثابة ملك كارگران مستقیم نمایان نگردند و بعکس به نیروهای اجتماعی تولید مبدل شوند . ولو اینکه این وسائل بدواً بصورت ملك خصوصی سرمایه داران نمود میشوند . سرمایه داران سرپرست جامعه بورژوازی هستند ولی همه ثمرات این سرپرستی را بحیب خورش می ریزند .

۲ - سازمان دادن خود کار بصورت کار اجتماعی : از راه همکاری و تقسیم کار و پیوند کار با

علوم طبیعی .

شیوه تولید سرمایه داری در هر دو جهت مالکیت خصوصی و کار فردی را - ولو بصورتهای

متضاد - از میان برمیدارد .

۳ - ایجاد بازار جهانی .

نیروی بارآوری که در درون شیوه تولید سرمایه داری رشد میکند و نسبت به جمعیت عظیم است و افزایش ارزش - سرمایه ها (نه تنها از لحاظ محمل های مادی شان) و که حتی اگر بهمان نسبت نمو نیروی بارآور هم نباشد ، باز بمراتب سریعتر از جمعیت رشد می نمایند ، با پایگاهی که این نیروی عظیم بارآور بسود آن عمل میکند و پیوسته نسبت به افزایش ثروت تنگتر میگردد و همچنین با شرایط بارور سازی این سرمایه تورم یابند ، در تضاد قرار میگیرند . از اینجا است که بحرانها بروز میکنند .

تبدیل کالا - سرمایه و پول - سرمایه به سرمایه کالا سودائی و سرمایه پول سودائی (سودا - سرمایه)

فصل شانزدهم

سرمایه کالا سودائی

سودا - سرمایه یا سرمایه داد و ستد بد و شکل یا بد و شعبه تجزیه میشود . سرمایه کالا سودائی و سرمایه پول سودائی ، که ما هم اکنون ، تا آنجا که برای تحلیل ساختمان درونی سرمایه ضرورت دارد ، به توصیف آنها می پردازیم . و این بررسی از آن جهت بیشتر لازم است که حتی بهترین نمایندگان اقتصاد جدید ، سرمایه بازرگانی را با سرمایه صنعتی مستقیماً در یک جوال می ریزند و علاقه‌های خصلت‌نمای آنها را از نظر دور می دارند .

حرکت کالا - سرمایه در کتاب دوم مورد تحلیل قرار گرفته است . چنانچه کل سرمایه اجتماعی را مورد توجه قرار دهیم دید ، میشود که همواره بخشی از آن ، با اینکه دائماً اعضا صرتاً از آن ترکیب میشوند و مقدار آن نیز متغیر است ، بمثابة کالا در بازار قرار دارد تا به پول تبدیل گردد ، و بخش دیگری از آن بصورت پول در بازار است تا به کالا بدل شود . بدینسان سرمایه اجتماعی همواره تحت حرکت این گذار و این تحول صوری قرار دارد . هرگاه که این وظیفه سرمایه‌مآورد در روند دوران کالا بمثابة وظیفه خاص سرمایه ویژه ای استقلال یابد ، هنگامی که از راه تقسیم کار بصورت وظیفه واگذار شد ، به گروه ویژه ای از سرمایه داران تثبیت می گردد ، و آنگاه کالا - سرمایه به سرمایه کالا سودائی یا سرمایه بازرگانی مبدل میشود . در کتاب دوم (فصل ششم ، هزینه های دوران ، بند ۲ و ۳) * این نکته ایضاً شده است که تا چه اندازه باید صنعت حمل و نقل کالاها ، نگهداری و توزیع آنها را در شکل که مصرف پذیر باشد ، بمثابة ادامه روند تولید در درون روند دوران تلقی نمود . این حالات پنهانی در دوران کالا - سرمایه ، گاه با وظایف ویژه سودا - سرمایه یا سرمایه کالا سودائی مخلوط میگردد . و گاه در عمل چنین پیش می آید که هر چند با گسترش تقسیم اجتماعی کار وظیفه سودا - سرمایه تفکیک میشود ، یعنی از آن قبیل وظایف

* سرمایه و ترجمه فارسی ، جلد دوم ، ص ۱۲۵ تا ۱۳۵ .

مشخص جدا میگردد و در برابر آنها استقلال می یابد ، معذ لك حالات مزبور با وظایف ویژه سودا - سرمایه پیوند پیدا میکنند . از لحاظ هدفی که در برابر خود قرار داده ایم منی بر اینکه هرگز تفاوت این شکل خاص سرمایه را مشخص سازیم ، لازمست که از آن وظایف دیگر چشم پوشیم . آن سرمایه ای که فقط در روند دوران عمل میکند و گاه با چنین وظایفی پیوند می یابد ، به ویژه سرمایه کالا سودائی ، در شکل خالص خود دیده نمی شود . پس از حذف و دور ساختن آن وظایف است که میتوان سرمایه مزبور را در شکل خالص خود بدست آورد .

سابقا دیدیم که زندگی سرمایه بمنابۀ کالا - سرمایه و استحاله ای که سرمایه مزبور در درون محیط دوران ، از سرمیگذراند - استحاله ای که به خرید و فروش ، به تبدیل کالا - سرمایه به پول - سرمایه و پول - سرمایه به کالا - سرمایه ، تحول میشود - مرحله ای از روند بازتولید سرمایه صنعتی است و لذا مرحله ای از روند تمام آنرا تشکیل میدهد ، ولی در همین حال دیدیم که سرمایه مزبور در وظیفه اش بمنابۀ دوران - سرمایه از خود شرمناک سرمایه بارآور متمایز میگردد . اینها دو شکل زیست جدا گشته و مختلف همان سرمایه واحد هستند . يك جزء از كل سرمایه اجتماعی همواره در این شکل زیست بمنزله دوران - سرمایه در بازار وجود دارد و روند این استحاله را از سرمیگذراند ، در صورتیکه از دیدگاه هرتک سرمایه وجود داشتن آن بمنابۀ کالا - سرمایه و استحاله آن از حیث اینکه کالا - سرمایه است فقط گذرگاه یا مرحله گذار پیوسته روند ، سازآینده ای از تداوم روند تولید آن سرمایه را تشکیل میدهد و لذا گرچه عناصر کالا - سرمایه موجود در بازار دائما بدین سبب تغییر میکنند که پیوسته از بازار کالاها بیرون کشیده میشوند ، معذ لك عناصر کالا - سرمایه باز پیوسته بسان محصول جدید روند تولید به بازار برمیگردند .

بدینسان سرمایه کالا سودائی چیز دیگری جز شکل دگرسان شده بخشی از این سرمایه دورانسی نیست که پیوسته در بازار وجود دارد و روند استحاله را از سرمیگذراند و همواره در محیط دوران محصور است . از آنرو میگوئیم بخشی از این سرمایه که بخش دیگری از خرید و فروش کالاها پیوسته میان سرمایه داران صنعتی مستقیما انجام میشود . ما در بررسی کنونی از این بخش اخیر یکل چشم من پوشیم زیرا بخش مزبور به تعریف و به شناخت ماهیت ویژه سرمایه بازرگانی کمنی نمی رساند و از سوی دیگر این مطلب از لحاظ هدف مورد نظر ما مشروحا در کتاب دوم مطرح شده است .

سوداگر کالا ، همچون سرمایه دار بطور کلی ، بدو بمنزله نمایند ، مبلغی پول که چون سرمایه در پیش ریز میکند ، وارد بازار میشود ، یعنی بمنابۀ کسی وارد میشود که قصد دارد x (ارزش بدوی مبلغ پیش ریخته) را به $x + \Delta x$ (یعنی این مبلغ با اضافه سود آن) مبدل سازد . ولی بدیهی است که برای وی نه تنها از جهت کلی سرمایه دار بودن بلکه به ویژه بدان سبب که کالا سوداگر است ، ضرورت دارد که سرمایه اش از ابتدا بصورت پول در بازار نمودار گردد ، زیرا وی کالائی تولید نمی نماید

و فقط با کالاها سود میکند و واسطه حرکت آنها میشود هر ای آنکه بتواند با آنها سود کند ناچار باید بدو آنها را خریداری نماید و لذا باید دارند پول - کالا باشد .

کالا سوداگری را فرض کنیم که ۳۰۰۰ لیره استرلینگ در اختیار دارد و آن مبلغ را بمنزله سرمایه بازرگانی بکار می اندازد . وی با این ۳۰۰۰ لیره استرلینگ مثلا ۳۰۰۰۰ ذرع متقال از کارخانه دار متقال باف از قرار ذری ۲ شیلینگ ، خریداری میکند . او این ۳۰۰۰۰ ذرع را میفروشد . هرگاه نرخ متوسط سود سالانه = ۱۰٪ باشد و وی پس از وضع همه مخارج فرعی و سود سالانه ای بمیزان ۱۰٪ داشته باشد در آن صورت وی در پایان سال ۳۰۰۰ لیره استرلینگ را به ۳۳۰۰ لیره استرلینگ مبدل نموده است . مسئله اینکه چگونه وی این سود را بدست می آورد مطلبی است که ما بعدا مورد بررسی قرار خواهیم داد . در اینجا منظور ما فقط اینست که بدو شکل ساده حرکت سرمایه وی را مورد توجه قرار دهیم . وی دائما با ۳۰۰۰ لیره استرلینگ پارچه میخرد و پیوسته این متقال را میفروشد و دائما این عمل خرید برای فروش را تکرار میکند ، یعنی $G - W - G'$ را که شکل ساده سرمایه است بنحوی انجام میدهد که کاهلا در روند دوران محصور است و فاصله روند تولید یک خارج از حرکت و وظیفه خاص او قرار دارد در آن گسستی ایجاد نمیکند .

پس در این صورت چه رابطه ای میان این سرمایه کالا - سوداچی و کالا - سرمایه که شکل وجودی ساده سرمایه صنعتی است ، وجود دارد ؟ مطلب از لحاظ کارخانه دار متقال باف چنین است که وی با پول بازرگان ارزش پارچه خود را بسمان رسانده ، یعنی نخستین مرحله استحاله کالا - سرمایه خود را که مبدل ساختن آن به پول است انجام داده است و اکنون میتواند در صورت یکسان ماندن شرایط دیگر ، پول را از سوئی مجدداً به نخ ، ذغال سنگ ، دستمزد و غیره بدل نماید و از سوی دیگر با صرف درآمد خود وسائل زیست خریداری کند ، بنا بر این ، با صرف نظر از مخارج اخیر ، میتواند روند تولید را ادامه دهد .

ولی با اینکه برای تولید کنند ، متقال استحاله کالا به پول و فروش آن انجام یافته معدلک فروش خود متقال هنوز علی نشده است . کالای مزبور اکنون نیز مانند گذشته در بازار بمثابة کالا - سرمایه موجود است و در انتظار آنست که نخستین دگرسانی خود را بانجام رساند و بفروش رود . در مورد این متقال هیچ چیزی غیر از تغییر در شخص صاحب آن روی نداده است . پارچه مزبور بنا بر تخصیص خود ، بنا بر مقامی که در روند داراست ، مانند گذشته کالا - سرمایه است ، کالای فروشی است با این تفاوت که اکنون برخلاف گذشته بجای تولید کنند ، در دست بازرگان است . وظیفه بفروش رساندن آن که نخستین مرحله دگرسانی آنها بانجام میرساند بوسیله بازرگان از دست تولید کنند ، بدآمده و کسب و کار ویژه بازرگان مبدل شده است ، در صورتیکه سابقا این عمل وظیفه ای بود که تولید کنند ، پس از انجام وظیفه تولید

نمودن بعهده داشت.

فرض کنیم که بازرگان موفق نشد باشد ۳۰۰۰۰۰ ذرع متقال را در مدت بی‌فروش رساند که برای تولید کند و پارچه لازم است تا د چهاره ۳۰۰۰۰۰ ذرع متقال دیگر را به ارزش ۳۰۰۰۰ لیره استرلینگ به بازار بی‌زود . بازرگان نمیتواند د چهاره متقال جدید را خریداری کند زیرا هنوز ۳۰۰۰۰۰ ذرع متقال نفروخته را در انبار دارد و از لحاظ وی هنوز کالای مزبور به پول - سرمایه مبدل نشد و است . در اینصورت وقفه ای بروز میکند و گسیختگی در بازتولید روی میدهد . البته ممکن است که تولید کند و متقال پول - سرمایه اضافی در اختیار داشته باشد بنحویکه بتواند آنرا مستقل از فروش ۳۰۰۰۰۰ ذرع مزبور بسرمایه بارآور مبدل سازد و بدینسان روند تولید را ادامه دهد . ولی این فرض تغییری در اصل مطلب نمیدهد . روند بازتولید از لحاظ سرمایه ای که بابت ۳۰۰۰۰۰ ذرع مزبور پیش ریز شد و است گسیخته است و همچنان گسیخته باقی می ماند . پس در اینجا واقعا و بنحو ملموس نمود میشود که معاملات بازرگان چیزی جز معاملات لازمی نیست که حتما باید برای تبدیل کالا - سرمایه تولید کنند به پول - سرمایه انجام گردد و وظایف کالا - سرمایه را در روند دوران بازتولید عملی سازد . اگر بجای بازرگان مستقل یک گماشته ساد تولید کنند منحصرا این وظیفه فروش را بعهده میدهد و علاوه بر آن خریدها هم بسا او میبود و آنگاه این رابطه لحظه ای هم از دید و پنهان نمی ماند .

بنابراین ، سرمایه کالا - سوداچی اساسا چیزی دیگری نیست جز کالا - سرمایه تولید کنند که باید روند تبدیل خود را به پول طی کند و وظیفه اش را بمثابه کالا - سرمایه در بازار بانجام رساند و با این تفاوت که وظیفه مزبور بجای آنکه اقدام جنسی تولید کنند باشد اکنون بصورت عمل انحصاری زمره همزمانی از سرمایه داران و یعنی کالا سوداگران درآمد و بمنزله کسب سرمایه گذاری ویژه ای استقلال یافته است .

از این گذشته همین امر در شکل ویژه گردن سرمایه کالا - سوداچی نیز نمایان میگردد . بازرگان کالا را میخرد و سپس آنرا میفروشد : $G-W-G'$. در دوران ساد و کالاها یا حتی در گردش کالای ای که بمثابه روند دورانی سرمایه صنعتی نمودار میشود ، یعنی در W^p-G-W ، دوران بدان وسیله تأمین میگردد که هر قطعه پول د چهار دست بدست میشود . تولید کنند و متقال کالای خود را میفروشد و متقال را به پول بدل می کند ، پول خریدار بدست او میرسد . با همین پول وی نخ و ذغال سنگ و کار وغیره میخرد ، همان پول را د چهاره ازدست میدهد تا ارزش متقال را د چهاره به کالاهای بدل کند که عوامل تولید متقال را تشکیل میدهند . کالای که وی خریداری میکند همان کالا ، همان نوع کالای نیست که میفروشد . وی محصول فروخته و وسائل تولید خرید و است . ولی حرکت سرمایه بازرگانی بنحو دیگری انجام میگردد . متقال فروش یا ۳۰۰۰۰ لیره استرلینگ ۳۰۰۰۰۰ ذرع متقال میخرد . وی ایسین

۳۰۰۰۰ ذرع متقال را میفروشد تا پول - سرمایه (۳۰۰۰ لیره استرلینگ را بانضمام سود) از دوران بازستاند. پس در اینجا همان قطعات پول نیستند که د هار جای خود را تغییر می دهند بلکه همان کالا است که د هار جا عوض میکند. کالا از دست فروشنده بدست خریدار می رود و از دست خریدار که اکنون فروشنده شده است بدست خریدار دیگری نقل مکان میکند. کالای مزبور د هار فروخته میشود و ممکن است در نتیجه مداخله یک سلسله از بازرگانان باز چندین بار فروخته شود و درست همین فروش مکرر د هار جا عوض کردن همان کالا است که پول نخستین خریدار را که به هنگام خرید کالا پیش ریزشده است برمیگرداند و وسیله برگشت آن بوی میشود. در یک حالت $W - G - W$ وسیله د هار تغییر جای همان پول میشود و موجب میگردد که کالا در شکل انتقال پیدا کند و در شکل دیگری تملیک شود. در حالت دیگر $G - W - G$ وسیله د هار تغییر جای همان کالا میگردد بنحویکه پول پیش ریخته د هار از دوران بیرون کشیده میشود. بدینسان این نکته بد رستی نمود میشود که فروش کالا بصری انتقال آن از دست تولید کننده بدست بازرگان هنوز قطعی نیست و بازرگان فقط عمل فروش - یا وسیله سازی در اجرای وظیفه کالا - سرمایه - را تعقیب میکند. در عین حال در اینجا این نکته نیز روشن میشود که آنچه در $W - G$ اولحاظ سرمایه دار مولد فقط وظیفه ای از سرمایه وی در شکل گذاری آن بمثابة کالا - سرمایه تلقی میشود همان چیز از دیدگاه بازرگان $G - W - G$ است و عبارت از بارور سازی ویژه پول - سرمایه ای است که بوسیله او پیش ریزشده است. در ارتباط با بازرگان، در اینجا مرحله ای از دگرسانی کالاها بمثابة $G - W - G$ و لذا بمنزله تکامل نوع ویژه ای از سرمایه نمودار میگردد.

بازرگان، کالا و لذا متقال را بطور قطعی بمصرف کند، می فروشد، خواه این خریداری مصرف کننده مولد باشد (مثلا سفید شوش) خواه تک مصرف کننده ای باشد که متقال را برای نیاز شخصی خود مورد استفاده قرار میدهد. از این راه سرمایه پیش ریخته (باسود) باو برمیگردد و میتواند معامله را از سر آغاز نماید. هرگاه به هنگام فروش متقال، پول فقط بمثابة وسیله پرداخت میان آمد و بود بنحوی که می بایست پول فقط شش هفته پس از تسلیم پرداخته میشد. در آنصورت اگر تاجر پیش از این موعد کالا را فروخته بود میتواندست پول تولید کننده متقال را بپردازد بدون آنکه خود پول - سرمایه ای پیش ریزش نموده باشد. ولی چنانچه کالا را نفروخته بود آنگاه ملزم میبود، بجای پرداخت به هنگام تسلیم کالا، ۳۰۰۰ لیره استرلینگ را در سر رسید مهلت پیش ریزش نماید. هرگاه در نتیجه تنزل قیمت بازار کالا را کمتر از قیمت خرید می فروخت ناگزیر میشد که کمبود آنرا با سرمایه خود جبران نماید.

پس ما این وصف چه چیزی به سرمایه کالا - سود اشی خصلت یک سرمایه مستقل خود گردان میدهد در حالیکه بطور چشمگیر چنین نمود میکند که سرمایه مزبور در دست تولید کننده - فروشنده خود

مختار فقط شکل هژده ای از سرمایه وی در مرحله خاصی از روند بازتولید آن ، در اثنای توقف آن در محیط دوران ، است؟

اولا اینکه کالا - سرمایه ، تبدیل نهائی خود را بپول ولذا دگرسانی خود و وظیفه ای را که بمثابه کالا - سرمایه در بازار بعهده دارد بدست عاملی انجام میدهد که غیر از تولید کنندگان کالا - سرمایه است و انجام این وظیفه کالا - سرمایه ای بواسطه بازرگان ، بوسیله خرید و فروش وی بنحوی علی میشود که معاملات مزبور بصورت اقدامات هژده ای جدا از دیگر وظایف سرمایه صنعتی درمی آید و لذا کسب و کار مستقلی را تشکیل میدهد . این خود شکل هژده ای از تقسیم اجتماعی کار است آنچنانکه یک قسمت از وظیفه ای که باید قاعدتا در مرحله خاصی از روند بازتولید سرمایه ، یعنی در مرحله دوران ، عملی گردد ، بمثابه وظیفه منحصر عامل هژده ای در دوران ، که متمایز از تولید کننده است ، ظاهر میشود . ولی پیدایش چنین وظیفه خاصی بهیچوجه هنوز بمعنای آن نیست که گها کسب و کار مزبور نمودار وظیفه سرمایه هژده ای است که از سرمایه صنعتی وارد در روند باز تولید متمایز است و در مقابل آن سرمایه مستقلی را تشکیل میدهد* ، چنانکه در واقع هم آنگاه که سودا صرفا بوسیله نمایندگان دوره گرد ها توسط دیگر عامل مستقیم سرمایه صنعتی انجام میگردد ، وظیفه مزبور چنین جلوه نمیکند . بنا براین لازمستکه رهداد دوس نیز در این امر مداخله نماید .

ثانیا ، مداخله این رهداد از آنجاست که عامل مستقیم دوران یعنی بازرگان در این مقام پول - سرمایه پیش ریز میکند . (خواه سرمایه از آن خود ش باشد و خواه وام گرفته باشد) . آنچه برای سرمایه صنعتی واقع در روند باز تولید فقط بصورت $W - G$ ، یعنی تبدیل کالا - سرمایه بپول - سرمایه ، نمایش می یابد ، برای بازرگان بصورت $G - W - G'$ نموده میشود ، یعنی خرید و فروش همان کالا ولذا برگشت پول - سرمایه ای که بسبب خرید از او دور شده بود ، بخود او از راه فروش . همواره آنگاه که بازرگان سرمایه پیش ریز میکند تا از تولید کنندگان کالا خریداری نماید براروی $W - G$ ، یعنی تبدیل کالا - سرمایه به پول - سرمایه بصورت $G - W - G$ نمایش می یابد ، و این همواره نخستین دگرسانی کالا - سرمایه است ولو اینکه همین عمل برای یک تولید کننده یا برای آن سرمایه صنعتی که روند باز تولید خود را از سر میگذراند بصورت $G - W$ یعنی تبدیل مجدد پول به کالا (وسائل تولید) نموده شود یا بدیگر سخن بیانگر دوین مرحله دگرسانی بود ، باشد . برای

* لزوما توجه خوانند ، را باین نکته جلب میکنیم که انجام وظیفه داد و ستد بوسیله عاملی غیر از تولید کنندگان بخودی خود مستلزم وجود سرمایه مستقلی نیست و لذا صرف پیدایش چنین وظیفه هژده ای نمیتواند دلیل بر وجود سرمایه متمایزی باشد . توضیحات بعدی مصنف نشان میدهد که برای استقلال یابی سرمایه بازرگانی عامل مهم دیگری لازم است (مترجم) .

تولید کنند متقال $W - G$ ، نخستین دگرسانی بود ، یعنی تبدیل کالا - سرمایه به پول - سرمایه^۱ . این عمل نزد بازرگان بصورت $G - W$ یعنی تبدیل پول - سرمایه اثر به کالا - سرمایه نمایش می یابد . اکنون اگر وی متقال را به سفید شو بفروشد ، همین عمل نزد سفید شو بصورت $G - W$ نمایش پیدا میکند که عبارت از تبدیل پول - سرمایه به سرمایه بارآور یا دومین دگرسانی کالا - سرمایه اوست . ولی برای بازرگان $W - G$ است یعنی نمایش فروشر متقال است که خریداری نموده است . ولی در واقع هم اکنون است که کالا - سرمایه ، یعنی آن کالائی که کارخانه دار متقال ساز تولید نموده ، قطعاً بفروشر رفته است ، یا بدیگر سخن همین $G - W - G$ ی بازرگان نمایشگر روند واسطی است برای $W - G$ میان دو تولید کنند . یا باز فرض کنیم که متقال ساز با جزئی از ارزش متقال فروشر رفته خود از بازرگان نخ خریداری نماید . این عمل برای وی $G - W$ است . ولی برای بازرگان نخ فروشر عبارت از $W - G$ یعنی باز فروشنده است و در مورد خود نخ بمثابة کالا - سرمایه ، عمل مزبور فقط عبارت از فروش قطعی آنست که بدان وسیله از محیط دوران به محیط مصرف وارد میگردد و $W - G$ پایان قطعی نخستین دگرسانی نخ بشمار میرود . بنا بر این خواه بازرگان از سرمایه دار صنعتی خرید کند خواه بوی بفروشد $G - W - G$ ی او ، یعنی دوربیمائی سرمایه بازرگانی ، همواره فقط بیانگر آن عملی است که برای خود کالا - سرمایه بمثابة شکل گذار سرمایه صنعتی در حال باز تولید ، تنها بصورت $W - G$ نمایش مییابد و بطور ساده عبارت از انجام نخستین دگرسانی آنست ؛ $G - W$ ی سرمایه بازرگانی فقط برای سرمایه دار صنعتی $W - G$ است ولی نه برای کالا - سرمایه ای که به وسیله او تولید شده است . این عمل تنها عبارت از عبور کالا - سرمایه از دست صاحب صنعت بدست عامل دوران است و پس تنها $W - G$ ی سرمایه بازرگانی $W - G$ ی قطعی کالا - سرمایه در حال عمل است . $G - W - G$ عبارت از دو $W - G$ ی کالا - سرمایه واحد ، دو فروش پی در پی آنست که فقط فروش آخری و قطعی کالا - سرمایه را بانجام می رسانند .

بنابراین کالا - سرمایه از آنجهت در سرمایه کالا سودا سیمای نوع مستقلی از سرمایه را بخود میگیرد که بازرگان پول - سرمایه ای پیش ریز مینماید که فقط در حالی بمثابة سرمایه بارور میشود و فقط همچون سرمایه عمل میکند که منحصرأ به تأمین دگرسانی کالا - سرمایه و انجام وظیفه آن بمثابة کالا - سرمایه می پردازد ، یعنی وسیله تبدیل آنرا به پول فراهم می سازد ، و این عمل را از راه خرید و فروش دانش کالاها انجام میدهد . نقش منحصر آن همین است . این فعالیت که انجام دهند روند دوران سرمایه صنعتی است وظیفه منحصر پول - سرمایه ای است که بازرگان با آن عمل میکند . بوسیله انجام

* در چاپ اول بزبان آلمانی : " که برای او تولید شده است " . این اشتباه از روی دست نوشته

این وظیفه است که وی پول خود را به پول سرمایه بدل مینماید و G ی خود را بمشابه $G - W$ نمودار میسازد و بوسیله همین روند ، وی کالا - سرمایه را به سرمایه کالا - سودائی مبدل می سازد .
 هرگاه روند بازتولید کل سرمایه اجتماعی را مورد توجه قرار دهیم ، آنگاه سرمایه کالا سودائی - از آنجهت و مادام که در شکل کالا - سرمایه وجود دارد - بطور محسوس بغیر از جزئی از سرمایه صنعتی که هنوز در بازار است و روند استحالی خویش را از سر میگذراند و اکنون بصورت کالا - سرمایه هستی دارد و عمل میکند ، چیز دیگری نیست .

بنابراین آنچه اکنون باید در رابطه با روند تام بازتولید سرمایه مورد بررسی قرار گیرد فقط تجارت از پول - سرمایه ای است که از جانب بازرگان پیش ریز شده و منحصر برای خرید و فروش تخصیص یافته است و لذا هرگز شکل دیگری غیر از کالا - سرمایه و پول - سرمایه بخود نمیگیرد ، هرگز بصورت سرمایه با آرد در نمی آید و همواره در محیط دوران سرمایه جایگزین است .
 بمجرد اینکه تولید کنند ، متقال ساز ، ۳۰۰۰۰۰ ذرع متقال خود را در ازا ۳۰۰۰۰ لیبره استرلینگ به بازرگان فروخت با پول نقدی که بدینسان بدست آورد ، است وسائل تولید لازم را خریداری میکند و سرمایه وی از نو در روند تولید وارد میشود . روند تولید وی ادامه مییابد و کسست به پیش میرود . برای او تبدیل کالایش به پول انجام یافته است . ولی برای خود متقال چنانکه دیدیم هنوز این تبدیل وقوع نیافته است ، هنوز متقال بطور قطعی به پول بدل نشده است و هنوز بمشابه ارزش مصرف نه در مصرف با آرد و نه در مصرف شخصی وارد نکرده است . بازرگان متقال فروش اکنون در بازار نمایندگی همان کالا - سرمایه ابرادارد که بدو تولید کننده متقال دارد بود . برای تولید کنند ، مزبور روند استحالی کوتاه شده است ولی فقط برای آنکه در دست بازرگان ادامه پیدا کند .

هرگاه تولید کنند ، متقال مجبور میشد انتظار آنرا داشته باشد که متقالش واقعا از صورت کالاش بیرون آید و کالای وی بدست خریدار آخری ، بدست مصرف کنند ، با آرد یا انفرادی برسد ، آنگاه در روند باز تولیدش گسختگی بوجود می آید . یا برای جلوگیری از گسختگی باز تولید مجبور میگردد ، اقدامات خود را محدود سازد ، جزء کمتری از متقال خود را به نخ و ذغال ، کار و غیره و خلاصه به عناصر سرمایه با آرد مبدل نماید و قسمت بزرگتری از آن را بمشابه ذخیره پولی نزد خود نگاهدارد تا در اثنائی که جزئی از سرمایه اش بصورت کالا در بازار قرار دارد ، جزء دیگری از آن بتواند روند تولید را ادامه دهد ، و پنحی که اگر جزء اخیر بصورت کالا وارد بازار شود جزء پیشین بصورت پول برگشته باشد . این انقسام سرمایه اش بوسیله میان آبی بازرگان از میان برداشته نمیشود . ولی اگر این میان آبی نمی بود لازم میشد آن جزئی از سرمایه دورانی که بشکل ذخیره پولی وجود دارد نسبت بجزء دیگری که بصورت سرمایه با آرد عمل میکند همواره بزرگتر باشد و به تناسب آن مقیاس باز تولید

محدود گردد. اکنون بجای این کار تولید کنند می‌تواند جزء بزرگتری از سرمایه اش را دائماً در روند تولید هیزه خود بکاربرد و جزء کمتری را بصورت ذخیره پولی داشته باشد.

ولی با این وضع جزء دیگری از سرمایه اجتماعی دائماً در درون محیط دوران بشکل سرمایه بازرگانی وجود دارد. جزء منزه همواره فقط برای خرید کالا و فروش آن بکار برد می‌شود. بدینسان چنین جلوه میکند که گویی فقط در اشخاصی که این سرمایه را در دست دارند تغییر روی داده است. هرگاه فرضاً بازرگان، بجای آنکه ۳۰۰۰ لیره استرلینگ را صرف خرید متقال بمنظور بافروش آن کند، همین ۳۰۰۰ لیره را خود بصورت بار آور مورد استفاده قرار میداد، آنگاه سرمایه بار آور اجتماعی بزرگتر میگردد. البته در اینصورت تولید کنند متقال ناگزیر میشد که جزء مهمتری از سرمایه خود را بمثابة ذخیره پولی نگاهدارد، و همچنین بازرگان نیز که اکنون بسرمایه دار صنعتی بدل شد. است چنین اجباری میباشد. از سوی دیگر اگر بازرگان بازرگان بماند، تولید کننده زمانی را که باید برای فروش مصرف نماید صرفه جویی میکند و میتواند آنرا در مراقبت از روند تولید بکاربرد، در حالیکه بازرگان باید همه وقت خود را صرف فروش نماید.

در صورتیکه سرمایه بازرگانی از حدود لازم خود تجاوز نکند باید چنین پذیرفت که:

۱ - در نتیجه تقسیم کار، سرمایه ای که منحصراً بکار خرید و فروش اشتغال دارد (و این سرمایه علاوه بر پولی که برای خرید کالاها لازم است، شامل پولی نیز میگردد که باید برای چرخاندن امور ضروری کسب و کار بازرگانی، برای سرمایه ثابت بازرگان، ابنیه، تیجه ها، حمل و نقل و غیره گذاشته شود)، کوچکتر از آن سرمایه ای است که سرمایه دار صنعتی در صورت الزام به تصدی تمام قسمت بازرگانی مربوط به کسب خهش، لازم میباشد.

۲ - چون بازرگان منحصراً باین کسب اشتغال دارد، نه تنها برای تولید کنند، این فایده هست که کالایش زودتر به پول بدل میشود بلکه خود کالا - سرمایه نیز دگرسانیهای خود را سریعتر از آنچه در صورت تصدی تولید کنند، وقوع می‌یافت از سر می‌گذراند.

۳ - چنانچه مجموع سرمایه بازرگانی در رابطه با سرمایه صنعتی در نظر گرفته شود، آنگاه وقوع يك واگرد در سرمایه بازرگانی میتواند نه تنها معرف واگرد سرمایه های چند ی در يك محیط تولیدی بلکه نمایانگر واگرد های تعدادی از سرمایه ها در محیط های مختلف تولیدی باشد. مورد اول میتواند بدینصورت نمود، شود که اگر مثلاً تاجر متقال پس از آنکه با ۳۰۰۰ لیره استرلینگ خود محصول يك تولید کنند متقال را خریداری نمود و فروخت، پیش از آنکه همین تولید کنند همان مقدار کالا را از سو به بازار فرو ریزد، بازرگان منزه محصول يك یا چند تولید کنند، دیگر متقال را بخرد و به بازار بفروشد، و بدینسان موجب تحقق واگرد سرمایه های مختلفی در همان محیط تولیدی گردد. حالت دوم در

صورتی بروز میکند که بازرگان پس از فروش متقال مثلا ابریشم بخرد و بدین سان موجب واگرد سرمایه‌های در محیط تولیدی دیگر گردد .

بطور کلی باید متذکر بود که : واگرد سرمایه صنعتی نه تنها از راه زمان دوران بلکه بوسیله زمان تولید نیز محدود میگردد . تا آنجا که سرمایه بازرگانی فقط به داد و ستد نوع معینی کالا می‌پردازد ، واگرد آن تنها محدود به واگرد سرمایه صنعتی واحد نیست بلکه وابسته به واگرد همه سرمایه‌های صنعتی در همان رشته از تولید است . پس از آنکه بازرگان ، متقال یکی را می‌خرد و می‌فروشد ، میتواند پیش از آنکه تولید کند ، اولی از تو کالا بی‌بازار عرضه کند ، از دیگران نیز متقال بخرد و بفروشد . بنسایراین همان سرمایه بازرگانی میتواند پی در پی واگردهای مختلف سرمایه‌های را که در یک رشته تولیدی نهاده شده است تأمین نماید ، و بنحویکه واگرد سرمایه بازرگانی مزبور با واگردهای سرمایه صنعتی واحد همانی ندارد و بنسایراین تنها جانشین ذخیره پولی‌ای نمیشود که همین تک سرمایه دار واحد میبایستی نقد ادراختیار داشته باشد . بدیهی است که واگرد سرمایه بازرگانی در محیط تولیدی واحد وابسته به مجموع تولید در این محیط است . ولی بوسیله مرزهای تولید یا زمان واگرد تک سرمایه‌ای از همان محیط ، تا آنجا که این زمان واگرد به زمان تولید بستگی دارد ، محدود نمیشود . فرض کنیم که A کالائی تسلیم میکند که برای تولید آن سه ماه وقت لازم است . پس از آنکه بازرگان کالای مزبور را خرید و فرضاً در ظرف یکماه آنرا بفروش رساند ، وی میتواند همان جنس را از تولید کند ، دیگری خریداری نماید . و بفروشد . یا مثلا پس از آنکه بازرگان مزبور گندم یک فارم داری را بفروش رساند میتواند با همان پول همان جنس را از نفر دوس بخرد و بفروشد و غیره . واگرد سرمایه بازرگان مزبور محدود به مقادیر گندمهایی است که وی میتواند پی در پی در طول مدت معلوس ، مثلا ظرف یکسال ، بخرد و بفروشد ، در صورتیکه واگرد سرمایه فارم دار ، صرف نظر از زمان دوران ، محدود بزمان تولید است که یکسال طول میکشد .

ولی واگرد سرمایه بازرگانی واحد میتواند بهمان خوبی واگرد سرمایه‌ها را در رشته‌های مختلف تولید تأمین نماید .

تا آنجا که سرمایه بازرگانی واحد در واگردهای مختلف این خدمت را انجام میدهد که کالا - سرمایه‌های مختلف را پی در پی بپول مبدل می‌سازد و لذا آنها را پشت سر هم می‌خرد و می‌فروشد ، همان وظیفه‌ای را بمثابة پول - سرمایه در برابر کالا - سرمایه انجام میدهد که پول بطور کلی بوسیله تعداد گردشهای خود در ظرف مدتی معین نسبت به کالاها انجام میدهد .

واگرد سرمایه بازرگانی با واگرد یا باز تولید یکباره یک سرمایه صنعتی هم مقدار همانی ندارد . واگرد مزبور بعکس برابر با حاصل جمع واگردهای تعدادی از سرمایه‌های صنعتی است ، که خواه در

همان محیط تولید و خواه در محیط های مختلفه قرار گرفته اند . هر اندازه که سرمایه بازرگانی کوچکتر باشد سرعت واگرد آن بیشتر است و هر قدر در سهم کل پول - سرمایه ای که بمثابة سرمایه بازرگانی نمایش می یابد بزرگتر باشد ، سرمایه منور کندتر واگرد میکند . هر قدر تولید رشد نایافته تر باشد ، مجموع سرمایه بازرگانی نسبت به مجموع کالاهائی که بطور کلی در دوران وارد شده بزرگتر است . ولی سرمایه منور بطور مطلق ، یا در مقایسه با شرایط تولید پیشرفته تره کوچکتر است . در حالت معکوس عکس این حکم صادق است . بنابراین در چنین شرایط عدم رشد ، قسمت اعظم پول - سرمایه بمعنای ویژه در دست بازرگانان قرار دارد که بدینسان دارائی آنها در برابر مکتد دیگران دارائی نقدی را تشکیل میدهد . سرعت دوران پول - سرمایه ای که بوسیله بازرگان پیش ریز شده وابسته است : اولاً به سرعتی که بآن روند تولید تجدید میشود و روند های مختلفه تولید در هم فرومیروند و ثانیاً به سرعت مصرف لازم نیست که سرمایه بازرگانی حتماً واگرد مذکور در بالا را انجام دهد ، یعنی با تمام ابعاد ارزشی سرمایه اثر بدواً کالا خریداری نماید و سپس بفروشد . بعکس بازرگان در همین حال هر دو عمل را با هم انجام میدهد . بدینسان سرمایه اثر بدو جزء تقسیم میشود ، یکی از آن دو جزء تجارت از کالا - سرمایه و جزء دیگر پول - سرمایه است . وی جائی خرید میکند و بدان وسیله پول خود را به کالا بدل میسازد . جای دیگر میفروشد و از آبراه قسمت دیگری از کالا - سرمایه را به پول بدل مینماید . از طرفی سرمایه اش دوباره بمثابة پول - سرمایه بسوی او برمیگردد . در حالیکه از طرف دیگر کالا - سرمایه است که بسوی او روان میگردد . هر قدر که جزء بزرگتری از سرمایه منور در یکی از این اشکال وجود داشته باشد ، جزء دیگر سرمایه در شکل دیگر کوچکتر است . این اجزاء جای خود را عوض میکنند و یکدیگر را جبران مینمایند . هرگاه استفاده از پول بمثابة وسیله دوران با وظیفه آن بمنزله وسیله پرداخت و سیستم اعتباری ای که بر آن میروند توأم گردد آنگاه بازم جز پول - سرمایه سرمایه بازرگانی به نسبت مقدار معاملاتی که سرمایه منور انجام میدهد کوچکتر میشود . اگر فرضاً من در ازا ۱۰۰۰ لیره استرلینگ شرایطی بامهلت سه ماهه خریداری کرده و آنرا پیش از سررسید موعده سه ماهه نقداً فروخته باشم ، در آن صورت بابت این معامله به یکشاهی پیش ریز پول نیازی نیست . در این حالت مثل آفتاب روشن است که پول - سرمایه ای که اینجا بصورت سرمایه بازرگانی نمایش یافته است هیچ چیز دیگری بغیر از خود سرمایه صنعتی در شکل پول - سرمایه ای آن نیست که در حال برگشت بسوی سرمایه صنعتی بشکل پول است . (اینکه تولید کننده در ازا ۱۰۰۰ لیره استرلینگ کالا را بوعده سه ماهه فروخته و میتواند سفته یعنی قبضه بدی را نزد بانکد ارتزهل نماید بهیچوجه تغییری در اصل مطلب نمی دهد و هیچ ربطی هم ب سرمایه بازرگان ندارد) . اگر در این میان قیمت های بازاری کالا مثلاً در حدود ۱/۳ تنزل نمایند آنگاه بازرگان نه تنها سودی نمی کند بلکه حتی بجای ۳۰۰۰ لیره خود فقط ۲۷۰۰ لیره باز میستاند .

در این صورت وی مجبور خواهد بود که ۳۰۰ لیره هم بپایزاید تا بتواند پرداخت نماید. این ۳۰۰ لیره استرلینگ فقط بمنزله ذخیره این وظیفه را انجام داده اند که تفاوت قیمت را جبران نمایند. ولی همین امر در مورد تولید کننده نیز صادق است. چنانچه او به قیمت های در حال نزول فروخته بود، وی نیز ۳۰۰ لیره استرلینگ ضرر کرده بود و در آن صورت بدون داشتن ذخیره - سرمایه نمیتوانست تولید را در همان مقیاس گذشته از سر بگیرد.

تاجر متقال بهیزان ۳۰۰۰ لیره استرلینگ از کارخانه دار متقال میخرد. کارخانه دار مزبور از این مبلغ ۳۰۰۰ لیره مثلاً گوئیم ۲۰۰۰ لیره آنها را بابت خرید نخ میپردازد و از بازرگان نخ فروشنده میخرد. پولی که کارخانه دار به تاجر نخ میپردازد، پول بازرگان متقال نیست و زیرا بازرگان مزبور معادل این مبلغ کالا دریافت داشته است. این شکل پولی سرمایه خود کارخانه دار است. در دست بازرگان نخ فروشنده این ۲۰۰۰ لیره استرلینگ اکنون بمثابة پول - سرمایه ای جلوه میکند که با برگشته است. ولی بجه میزان میتوان گفت که لیره های مزبور واقعا پول - سرمایه برگشته نخ فروشنده هستند. تفاوت آنها با این ۲۰۰۰ لیره ای که شکل پولی متقال انتقال یافته هستند و شکل پولی نخ را پذیرفته، تا چه اندازه است؟ چنانچه بازرگان نخ را نسبه خریداری کرده و پیش از فرا رسیدن مهلت پرداخت آنها نقد فروخته باشد، آنگاه در این ۲۰۰۰ لیره استرلینگ، باندازه یکشاهی هم تفاوت میان سرمایه بازرگانی و شکل پولی ای، که سرمایه صنعتی در روند دوربیمائی خود پیدا میکند، وجود ندارد. بنا براین سرمایه کالا سوداشی، تا آن حد که عمارت از شکل ساده سرمایه صنعتی در قالب کالا - سرمایه یا پول - سرمایه ای نیست که در دست بازرگان قرار گرفته است، جز قسمتی از پول - سرمایه ای که بخود بازرگان تعلق دارد و محیط خرید و فروش کالاها بجزایان می افتد چیز دیگری نیست. قسمت مزبور، بمقیاسی کوچک شده، معرف آن جزئی از سرمایه پیش ریخته برای تولید است که میبایستی همواره بمثابة ذخیره پولی یا وسیله خرید در اختیار سرمایه داران صنعتی می بود و همواره بمنزله پول - سرمایه آنان گردش مینمود. اکنون این جزء، بصورت کوچک شده، در اختیار سرمایه داران تجاری قرار دارد و با این عنوان همواره در روند دوران عمل میکند. این خود قسمتی از سرمایه کل است که صرف نظر از هزینه های مربوط به درآمد، باید دائما بمثابة وسیله خرید در بازار گردش نماید تا ادامه کاری روند بازتولید را تأمین نماید. هر قدر روند بازتولید سریعتر باشد و هراندازه که وظیفه پول بمثابة وسیله پرداخت، یعنی سیستم اعتباری، پیشرفته تر باشد، بهمان اندازه این جزء از سرمایه در نسبت با سرمایه کل کوچکتر است. (۳۸)

(۲۸) رمزی (Ramsay) برای آنکه بتواند سرمایه بازرگانی را در زمره سرمایه تولیدی طبقه بندی نماید، آنها را با صنعت حمل و نقل مخلوط میکند و تجارت را "انتقال کالاها از جایی بجای دیگر"

سرمایه بازرگانی بخیراز سرمایه ای که در درون محیط دوران عمل میکند چیز دیگر نیست. روند دوران مرحله ای از روند بازتولید کل است. ولی در روند دوران هیچ ارزشی تولید نمیشود و لذا هیچ اضافه ارزشی نیز بوجود نمیآید. تنها چیزی که واقع میشود عبارت از تغییر شکل های همان تسوده ارزشی است. در واقع بخیراز دگرسانی کالاها، که از این حیث هیچ سروکاری با ارزش آفرینی و تغییر ارزشی ندارد، چیز دیگری روی نمیدهد. اگر با فروش کالای تولید شده اضافه ارزشی بسامان میرسد بدان سبب است که این اضافه ارزش قبل از رد رون خود کالا وجود دارد. بهمین جهت بهنگام بدین

میخواند. ("An Essay on the Distribution of Wealth", p. 19).

همین اشتباه را هم قبلا وی (Verri) کرده است ("Meditazioni sul' Ec. Pol", 4 p. 32 و نزد Say) نیز دیده میشود. (Traité d'Ec. Pol. I. p. 14, 15)

اس. پ. نیومان (S. P. Newman) * در کتاب خود تحت عنوان "Elements of Pol. Ec." (چاپ Andover و نیپورک ۱۸۳۵) میگوید: "در شرایط اقتصادی کنونی جامعه، وظیفه ویژه بازرگان عبارت از اینست که میان تولیدکنندگان و مصرفکنندگان قرار گیرد، بدسته اول سرمایه پیش ریز کند و در عوض محصولاتش دریافت نماید که بدسته دوم منتقل سازد و بدینوسیله دپاره سرمایه بدست آورد، این معامله ای است که هم موجب تسهیل روند اقتصادی جامعه میشود و هم به محصولات مورد معامله ارزش میافزاید." (ص ۱۷۴). بدینسان تولیدکننده و مصرفکننده از راه واسطه شدن بازرگان پول و وقت صرفه جویی مینمایند. این خدمت مستلزم پیش ریز پول و کار است و باید پاداش بیابد. "چون وی به محصولات ارزش میافزاید، زیرا همان محصولات در دست مصرفکنندگان بیشتر ارزش دارند تا آنگاه که در اختیار تولیدکنندگان بودند." و بدینسان است که در نظریه کاملاً مانند آقای سه، بازرگانی عبارت از "یک عمل اکید تولیدی است" (ص ۱۷۵). این نظر نیومان از بنیاد غلط است. ارزش مصرف یک کالا از آن جهت در دست مصرفکننده بزرگتر از آن در دست تولیدکننده است که ارزش مصرف مزبور برای نخستین بار نزد مصرفکننده بسامان میرسد. فقط آنگاه که کالا بمحیط مصرف وارد میشود، ارزش مصرف آن سامان مییابد و در میدان عمل قرار میگیرد. ارزش مصرف مزبور در دست تولیدکننده فقط بالقوه وجود دارد. ولی در راز، یک کالا در دست مصرفکننده بدوایب است. ارزش مبادله و سپس زیادتر بابت ارزش مصرف آن. من از آنجهت که ارزش مبادله مطلقاً را میبرد از هلالک ارزش مصرف آن میگردم. و ارزش مبادله سبب نکالای ارزش مصرف تولیدکننده یا بازرگان واسطه بدست مصرفکننده میرسد، کوچکترین افزایش پیدا نمیکند.

* Newman, Samuel, Philips (1842-1797) - فیلسوف و اقتصاد دان امریکائی.

عمل بازتولید یعنی مبادله مجدد پول - سرمایه با کالا (عناصر تولید) هیچ اضافه ارزشی نیز نصیب خریدار نمیشود، بلکه فقط در اینجا از راه مبادله پول با وسائل تولید و نیروی کار موجبات تولید اضافه ارزش فراهم میگردد. بعکس تا اندازه ای که این استحقاقات مستلزم زمان دوران هستند - یعنی مدتی که در اثنای آن سرمایه هیچ چیز ولداً اضافه ارزش نیز تولید نمیکند - خود محدود کننده ارزش آفرینی هستند و اضافه ارزش نیز که در نرخ سود نمایش می یابد، با طول زمان دوران نسبت معکوس نشان خواهد داد.

بنابراین سرمایه بازرگانی نه ارزش ایجاد میکند و نه اضافه ارزش، یعنی مستقیماً چنین امکانی را ندارد. ولی تا حدی که سرمایه مزبور در کوتاه سازی زمان دوران شرکت میکند میتواند بطور غیر مستقیم به ازدیاد اضافه ارزشی که بوسیله سرمایه داران صنعتی تولید میشود کمک نماید. تا اندازه ای که سرمایه بازرگانی به گسترش بازار کمک میرساند و موجب تقسیم کار میان سرمایه داران میشود، ولذا تا آنجا که به سرمایه امکان میدهد تا بمقیاس بزرگتری کار کند، عمل اثر مشوق بارآوری سرمایه صنعتی و انباشت سرمایه مزبور میگردد. تا حدی که سرمایه بازرگانی زمان واگرد را کوتاه میسازد، موجب ترقی نسبت اضافه ارزش به سرمایه پیش ریخته ولذا بالا رفتن نرخ سود میشود. تا آن اندازه که سرمایه بازرگانی موجب میشود که جزء کوچکی از سرمایه بمثابة پول - سرمایه در محیط دوران گیرند، آن قسمت از سرمایه ای را که مستقیماً در امر تولید مورد استفاده قرار میگیرد افزایش میدهد.

سود بازرگانی

در کتاب دوم دیدیم که وظایف خالص سرمایه در محیط دوران - یعنی اقداماتی که سرمایه دار صنعتی باید بعمل آورد تا اولا ارزش کالاها را بخرید و ثانياً ارزش مزبور را دوباره به عناصر تولیدی کالا مبدل سازد و اقداماتی که موجب استحقاقات کالا - سرمایه بصورت $W' - G - W$ میشوند ولذا عبارت از عملیات فروش و خرید هستند - نه ارزش میآفرینند و نه اضافه ارزش تولید میکنند . بالعکس نمودیم که زمان لازم برای انجام این اقدامات و بطور عینی در مورد کالاها و بطور ذهنی از لحاظ سرمایه داران و مرزهای در زمینه ایجاد ارزش و اضافه ارزش بوجود میآورد . درباره آنچه مربوط به به دگرسانیهای کالا - سرمایه فی نفسه میشود ، این نکته مسلم است که هیچگونه تغییری از آن جهت حاصل نمیکرد که بخشی از آن سرمایه چهره سرمایه کالا سودائی بخود بگیرد ، یا بدیگر سخن عملیاتی که با استعانت آنها استحقاقات کالا - سرمایه انجام میپذیرد ، بصورت کسب و کار ویژه بخش خاص از سرمایه داران یا وظیفه منحصر جزئی از پول - سرمایه درآمد باشد . اگر فروش و خرید کالاها - که دگرسانی کالا - سرمایه بصورت $W' - G - W$ در این عملیات خلاصه میشود - با تصدی خود سرمایه داران صنعتی عبارت از عملیاتی است که هیچگونه ارزش و اضافه ارزش بوجود نمیآورد ، در آن صورت غیر ممکن است که ایجاد ارزش و اضافه ارزش مزبور بوسیله کسانی که جانشین آنها میشوند بوقوع پیوندد . گذشته از این اگر جزئی از سرمایه کل اجتماعی ، که باید دائماً بصورت پول - سرمایه آماد باشد تا روند بازتولید از جهت روند دوران دچار گسیختگی نشود ، خود نه آفرینند و نه ایجاد کنند و اضافه ارزش است ، آنگاه جزء مزبور قادر نخواهد بود این خواص را صرفاً از آن جهت بدست آورد که پول - سرمایه مزبور ، بجای سرمایه داران صنعتی ، از سوی دست دیگری از سرمایه داران ، برای انجام همان وظایف پیوسته بدرون دوران ریخته میشود . ما درباره این نکته که تا چه میزان سرمایه بازرگانی میتواند بطور غیر مستقیم بارآور باشد قبلاً سخن گفته ایم و این مطلب را بعداً با زهم گسترده تر مورد بررسی قرار خواهیم داد . بنابراین سرمایه بازرگانی - پس از حذف وظایف نا همگونی که ممکن است با آنها پیوند یافته باشد ، از قبیل نگهداری ، گسیل ، حمل و نقل ، جورنمایی ، جداسازی کالاها و محدود شدن بوظیفه واقعی آن که خرید برای فروش است - نه ارزش ایجاد میکند و نه اضافه ارزش ، بلکه فقط واسطه سامان یابی آنها

و در عین حال وسیله مبادله واقعی کالاهاست یعنی واسطه گذار آنها از یک دست به دست دیگر میباشد که اجتماعی اجناس است. با وجود این از آنجا که مرحله دوران سرمایه صنعتی، مانند خود تولید، مرحله از روند بازتولید بشمار می آید، ناگزیر سرمایه ای که در روند دوران مستقلا عمل میکند باید عینا مانند سرمایه ای که در دیگر شاخه های گوناگون تولید عمل میکند سود متوسط سالانه را ببار آورد. اگر سرمایه بازرگانی سود متوسطی بیارمی آورد که از حیث درصد بالاتر از سرمایه صنعتی بوده، آنگاه قسمتی از سرمایه صنعتی به سرمایه بازرگانی مبدل میگشت. چنانچه سود متوسط سرمایه بازرگانی پائین تر از آن سرمایه صنعتی میشد، آنگاه روند عکس بروز مینمود. در آنصورت قسمتی از سرمایه بازرگانی مبدل به سرمایه صنعتی میگردد. هیچ نوعی از سرمایه دارای آنچنان سهولت بزرگی که سرمایه بازرگانی در تغییر آماج و وظیفه خود دارد، نیست.

چون خود سرمایه بازرگانی هیچ اضافه ارزشی ایجاد نمیکند، بنابراین روشن است که اضافه ارزشی که در شکل سود متوسط نصیب آن میشود جزئی از اضافه ارزشی را تشکیل میدهد که بوسیله سرمایه باارآور تولید میگردد. ولی سئوالی که اکنون مطرح میشود اینست: چگونه سرمایه بازرگانی میتواند سهم خود را از اضافه ارزش یا سودی بیرون آورد که بوسیله سرمایه باارآور تولید گشته است؟ این امر که سود بازرگانی از افزودن ای ساد و یا از ترقی اسمی قیمت کالاها به بالاتر از ارزش آنها تشکیل میشود، نمودی بیشر نیست.

بدیهی است که بازرگان فقط میتواند سود خود را از قیمت کالائی که میفروشد بیرون آورد و باز از آن روشن تر اینست که باید سودی که وی از راه فروش کالاهاى خود بدست میآورد برابر با تفاوت میان قیمت خرید و قیمت فروش او باشد، باید برابر با فروشی دومی بر اولی باشد.

ممکن است که پس از خرید کالا همیشه از فروش آن، هزینه های اضافی (هزینه های دوران) بر آن بار شود و نیز امکان دارد که چنین امری رخ ندهد. هرگاه چنین هزینه هائی وارد گردند، آنگاه روشن است که فروشی قیمت فروش بر قیمت خرید تنها نمایشگر سود نیست. برای آنکه بررسی ساده تر شود بدو چنین فرض میکنیم که از این قبیل هزینه ها وارد نشد باشند.

از لحاظ سرمایه دار صنعتی تفاوت میان قیمت فروش و قیمت خرید کالاهاى او برابر با تفاوتی است که میان قیمت تولید کالاها و قیمت تمام شده آنها وجود دارد. یا چنانچه سرمایه کل اجتماعی را مورد توجه قرار دهیم، برابر با تفاوتی است که برای سرمایه داران میان ارزش کالاها و قیمت تمام شده آنها پیدا میشود. تفاوتی که در آخرین تحلیل عبارتست از فروشی که کل کار تجسم یافته در آنها بر مقدار کار اجرت یافته ای که در آنها وجود دارد. کالاهاى خریداری شده از سوی سرمایه دار صنعتی، پیش از آنکه بصورت کالاهاى قابل فروش دوباره به بازار ریخته شوند از روند تولید میگذرند و روندی که در درون آن

تازه آن جزء از قیمت کالاها که بعداً باید بمثابة سود سامان یابد تولید میگردد . ولی در مورد بازرگان شرایط بگونه دیگر است . در دست بازرگان کالاها فقط تا هنگامی باقی میمانند که روند دوران خود را میپیمایند . عمل بازرگان تنها این نیست که فروش کالاهائی را که از سوی سرمایه دار تولید کنند ، آغاز شده است ، یعنی سامان رسانی قیمت آنها را ، ادامه دهد ، و بنابراین مانع از آنست که کالاها ی مزبور روند فاضلی به پیمایند و امکان یابند باز اضافه ارزش جذب نمایند . در حالیکه سرمایه دار صنعتی در دوران تنها اضافه ارزش یا سودی را که تاکنون تولید گشته است بسامان میرساند ، بازرگان بحکس نه تنها باید در دوران هوسپله آن سود خود را بسامان رساند بلکه باید آن سود را تازه در همان محیط ایجاد نماید . بنظر میرسد این امر فقط در صورتی ممکن باشد که بازرگان کالاهائی را که از سوی سرمایه دار صنعتی بنا به قیمت های تولید شان فروخته شده است ، (یا اگر مجموع کالا - سرمایه را مورد توجه قرار دهیم باید بگوئیم کالاهائی را که بنا به ارزش شان فروخته شده است) ، بالاتر از قیمت های تولید شان بفروشد و باید بگر سخن بر قیمت آنها اسما مبلغی بیافزاید ، و بنابراین ، چنانچه مجموع کالا - سرمایه را در نظر آوریم ، آنها را بالاتر از ارزش شان بفروشد ، و در این کلمه کالاها را گرانتر از آنچه میارزند بفروش رساند .

این شکل از قیمت افزایشی بسیار آسان درک میشود ، مثلاً فرض کنیم یک ذرع متقال ۲ شیلینگ قیمت داشته باشد . چنانچه من بخواهم با با فروش آن ۱۰٪ سود برم در آن صورت باید $\frac{1}{3}$ روی قیمت بکشم و لذا هر ذرع را بقیمت ۲ شیلینگ و $\frac{2}{3}$ پنس بفروشم . تفاوت میان قیمت واقعی تولید قماش مزبور و قیمت فروش آن برابر با ۲ پنس و $\frac{2}{3}$ است که این مبلغ در ۲ شیلینگ ، معرف سودی به میزان ۱۰٪ است . بدینسان در واقع هر ذرع متقال را بخریدار بقیمتی فروخته ام که برابر با بهای حقیقی ۱ و $\frac{1}{3}$ ذرع است . یا به بهائی دیگر ، کاملاً آنچنان است که گوئی من بخریدار فقط $\frac{1}{3}$ ذرع را بقیمت ۲ شیلینگ فروخته و $\frac{1}{3}$ آنرا برای خود نگاه داشته ام . در واقع هم اگر قیمت یک ذرع ۲ شیلینگ و $\frac{2}{3}$ پنس حساب شود ، من میتوانم با $\frac{2}{3}$ پنس دوباره به میزان $\frac{1}{3}$ ذرع متقال خریداری نمایم . پس کوشش برای شرکت در اضافه ارزش و اضافه محصول ، از راه بالا بردن اسمی قیمت کالاها ، جز دور خود چرخیدن بجای دیگری منتهی نمیشود .

ولی آنچه نخست نظر را بخود جلب میکند همین سامان یابی سودا - سود از راه قیمت افزایشی کالاهاست . و در واقع تمام تصویری که درباره منشأ گبری سود بر پایه افزایش اسمی قیمت کالاها ، یا فروش آنها به بالاتر از ارزش شان مینماید ، از آن گرش سرمایه سودائی سرچشمه گرفته است . با وجود این هرگاه مسئله صحت تر مورد توجه قرار گیرد ، بهرودی دیده میشود که این خود نمودی بیش نیست ، و اگر حاکم بودن تولید سرمایه داری مفروض باشد ، آنگاه دیده میشود که سود بازرگانی از

این راه به سامان نرسد . (در اینجا صحبت بر سر موارد جداگانه اتفاق نیست بلکه همیشه آزمایشانگین سخن می رود) . چرا ما تصور می کنیم که بازرگان فقط آنگاه می تواند مثلاً سودی بمیزان ۱۰٪ از کالا های خود ببرد که آنها را ۱۰٪ بالاتر از قیمت تولید شان فروخته باشد ؟ این تصور بدان سبب بوجود آمد است که ما فرض کردیم بودیم تولید کنندگان کالاها ، یعنی سرمایه دار صنعتی (که بنابه سرمایه صنعتی شخصیت یافته همواره در برابر جهان خارج بعنوان " تولید کنندگان " بشمار می آید) کالا های مزبور را بنابه قیمت تولید آنها به بازرگان فروخته است . هرگاه قیمت کالاهائی را که بازرگان پرداخته است برابر با قیمت تولید کالاها و در آخرین تحلیل برابر با ارزش آنها باشد و لذا بنحوی گردد که برای بازرگان قیمت های تولید و سرانجام ارزش کالاهای بصورت قیمت تمام شده آنها درآید ، در آن صورت ناگزیر باید مازاد قیمت فروش نسبت به قیمت خرید - تفاوتی که یگانه منشأ سود بازرگان است - واقعا عبارت از افزودن قیمت بازرگانی کالاها بر قیمت تولید آنها باشد و در نتیجه بازرگان همه کالاها را بالاتر از ارزش آنها بفروشد . ولی چرا ما بدان چنین فرض کردیم بودیم که سرمایه دار صنعتی کالاها را بنا بر قیمت های تولید شان به بازرگان میفروشد ؟ یا بدینگونه سخن ، این فرض بر اساس چه مبنائی قرار گرفته بود ؟ فرض مزبور بر این پایه قرار داشت که سود - سرمایه در ایجاد نرخ عمومی سود مداخله ای ندارد (در اینجا هنوز سروکار ما با سود - سرمایه عبارت از سرمایه ای است که فقط به سود ای کالا می پردازد) . ما بدینجهت بهمان نرخ عمومی سود را ضرورتاً بر پایه این فرض قرار دادیم که ، اولاً در مقام آن بحث هنوز سود - سرمایه بدین عنوان برای ما وجود نداشت و ثانیاً از آنجهت که واجب بود سود متوسط و لذا نرخ عمومی سود ، بدان مسئله هم ترازوی سودها یا اضافه ارزش هائی که بوسیله سرمایه های صنعتی واقعا در محیط های مختلفه تولید ایجاد میگردد ، تشریح شود . در مورد سرمایه بازرگانی بعکس سروکار ما با سرمایه ای است که در سود شرکت است بدون آنکه در تولید آن وارد بود ، باشد . بنابراین اکنون لازم است که بررسی پیشین خود را تکمیل نمائیم .

فرض کنیم که کل سرمایه صنعتی پیش ریخته در عرض سال عبارت از : $100 = 180.7 + 720c$ و $m' = 100\%$ باشد (تقریباً یک میلیون لیره استرلینگ) . بنابراین محصول $180.7 + 720c = m = 180$ است . هرگاه این محصول یا کالا - سرمایه تولید شده را w بنامیم ، آنگاه ارزش یا قیمت تولید آن ، (چون در مورد مجموع کالاها ارزش و قیمت تولید با هم انطباق پیدا می کنند) ، 1080 و نرخ سود برای کل سرمایه که 100 است $= 20\%$ خواهد بود . این 20% بنابراین آنچه سابقاً بهمان یافته عبارت از نرخ متوسط سود است ، زیرا در اینجا اضافه ارزش نه بر حسب ترکیب ویژه این یا آن سرمایه ، بلکه بر اساس مجموع سرمایه صنعتی با ترکیب متوسط حساب شده است . بنابراین $w = 1080$ و نرخ سود $= 20\%$ است . ولی اکنون فرض می کنیم که علاوه بر این 100 لیره استرلینگ سرمایه صنعتی ،

۱۰۰ لیره استرلینگ سرمایه بازرگانی هم بر آن مبلغ اضافه شده باشد که آن سرمایه نیز به نسبت مقدار خود همانند هر سرمایه دیگر سهم در سود دارد. بنابراین فرضی که کرده ایم، مقدار آن نسبت به کل سرمایه ۱۰۰۰ تایی برابر با $\frac{1}{3}$ است. بنابراین سرمایه مزبور به نسبت $\frac{1}{3}$ در مجموع اضافه ارزش ۱۸۰ تایی سهم میشود و بدینسان سودی به نرخ ۱۸٪ بدست می‌آورد. پس در واقع سودی که باید میان $\frac{1}{3}$ سرمایه کل باقی ماند و تقسیم گردد، بیش از ۱۶۲ نیست و لذا در نسبت با سرمایه ۱۰۰۰ تایی نیز نرخ برابر با ۱۸٪ بدست میدهد. بنابراین قیمت که بر حسب آن صاحبان سرمایه صنعتی ۱۰۰ تایی W را به بازرگان می‌فروشند عبارتست از $720c + 180v + 162m = 1062$. پس اگر بازرگان سرمایه ۱۰۰ تایی خود سود متوسط ۱۸٪ را بیافزاید، آنگاه وی کالاها را به مبلغ $18 + 1062 = 1080$ می‌فروشد، یعنی آنها را بر حسب قیمت تولیدشان، یا (اگر کل کالا - سرمایه را مورد توجه قرار دهیم) بنابراین ارزشی که دارند بفروشر می‌رساند و و این امر با وجود اینکه وی سود خود را فقط در دوران و بوسیله دوران بدست می‌آورد و با اینکه سود مزبور از راه فروش قیمت فروش بر قیمت خرید حاصل میشود، انجام میگیرد. ولی با این وجود، وی کالاها را بالاتر از ارزشی که دارند، با بیشتر از قیمت تولید آنها می‌فروشد و در دست بدین سبب است که خود کالاها را مزبور را از سرمایه داران صنعتی به پائین تر از ارزش یا کمتر از قیمت تولیدشان خریداری کرده است.

بنابراین سرمایه بازرگانی به نسبت آنکه چه جزئی از سرمایه کل را شامل میشود، در تشکیل نرخ عمومی سود بطور تعیین کننده وارد است. پس اگر در مورد مشخصی که داده شده است گفته میشود: نرخ متوسط سود = ۱۸٪ است این به آن معنی است که اگر $\frac{1}{3}$ سرمایه کل شامل سرمایه بازرگانی نمی‌شد و بدین سبب نرخ عمومی سود به میزان $\frac{1}{3}$ تقلیل نمی‌یافت آنگاه نرخ عمومی سود برابر با ۲۰٪ میبود. به همین سبب نیز تعریف دقیق تر و فشرده تری از قیمت تولید پیدا میشود. مفهوم قیمت تولید را باید مانند پیش عبارت دانست از قیمت کالا = چند درائی آن (یعنی ارزش سرمایه ثابت + سرمایه متغیری که در آن نهفته است) + سود متوسطی که به آن تعلق میگیرد. ولی این سود متوسط اکنون بنحو دیگری تعیین میشود. سود متوسط وابسته به کل سودی است که مجموع سرمایه با آآور تولید میکند ولی بر حسب این سرمایه کل با آآور محاسبه نمی‌شود. یعنی محاسبه آن چنین نیست که اگر بنا بر مثال پیش گفته سرمایه کل = ۱۰۰ و سود = ۱۸۰ باشد، نرخ متوسط سود برابر با $\frac{18}{100} = 20\%$ گردد، بلکه بر حسب مجموع سرمایه با آآور + سرمایه بازرگانی حساب میشود و بدینسان که اگر سرمایه با آآور ۱۰۰ و سرمایه بازرگانی ۱۰۰ باشد، آنگاه نرخ سود متوسط = $\frac{18}{100} = 18\%$ خواهد بود. بنابراین قیمت تولید بجای آنکه K (هزینه‌ها) + ۲۰ باشد عبارت از $K + 18$ است. حصه سودی که باید در سود کل سهم سرمایه بازرگانی شود قبلاً در نرخ متوسط سود محسوب شده است. بنابراین

ارزش واقعی یا قیمت تولید مجموع کالا - سرمایه = $h + p + k$ است (h نشانه سود بازرگانی است) . پس قیمت تولید یا بهائی که طبق آن ، سرمایه دار صنعتی تحت عنوان رهزه خود فروش میکند ، کوچکتر از قیمت تولید واقعی کالائی است که می فروشد . یا اگرما کالاها را در مجموعه خود مورد توجه قرار دهیم ، آنگاه باید بگوئیم قیمت کالاهائی که طبقه سرمایه دار صنعتی می فروشد کوچکتر از ارزش آنهاست . مثلاً بدینسان در مثال فوق : ۱۰۰ و هزینه ها) + ۱۸٪ از ۱۰۰ یا $۱۰۰ + ۱۶۲ + ۱۰۶۲ = ۱۰۶۲$ اکنون هنگامی که بازرگان کالائی را که برای وی ۱۰۰ خرج برداشته به ۱۱۸ میفروشد معلماً ۱۸٪ پسر آن افزوده است ، ولی نظر باینکه کالای خریداری شده او دارای ارزشی همیزان ۱۱۸ است ، بنابراین آنرا بالاتر از ارزشی که دارد نمیفروشد . ما از این پس اصطلاح قیمت تولید را در معنای دقیق تری که فوقاً از آن داده ایم بکار خواهیم برد . بنابراین مقدمات روشن است که سود سرمایه دار صنعتی برابر با فروش قیمت تولید کالا بر قیمت تمام شده آنست ، و سود بازرگانی ، بر خلاف این سود صنعتی ، برابر است با فروش قیمت فروش بر قیمت تولید کالا ، که برای بازرگان قیمت خرید آن کالا بشمار میرود ، و این نکته نیز روشن است که قیمت واقعی کالا برابر با قیمت تولید آن + سود - سود (سود بازرگانی) است . همچنانکه سرمایه صنعتی فقط بدان سبب سود بسامان میرساند که سود مزبور قبلاً بصورت اضافه ارزش در ارزش کالا نهفته است ، هم آنچنان نیز سرمایه بازرگانی تنها از آنجا سود خود را سامان میدهد که در نهیهای کالای بسامان رسیده سرمایه صنعتی هنوز تمام اضافه ارزش یا سود سرانجام نیافته است . (۳۹) پس قیمت فروش بازرگان نه بدان جهت بالاتر از قیمت خرید قرار میگیرد که قیمت فروش نسبت به ارزش کل جنس فروشی پیدا میکند ، بلکه از آنروست که قیمت خرید پائین تر از کل ارزش کالا قرار گرفته است .

بنابراین سرمایه بازرگانی ، با اینکه در تولید اضافه ارزش دخالتی ندارد ، در هر ترازی اضافه ارزش که در سود متوسط انجام میگیرد وارد است . از اینجاست که نرخ عمومی سود ، در نتیجه سهمی که سرمایه بازرگانی می افتد ، از پیش کاهش اضافه ارزش را در بر دارد و لذا محتوی کاهش سود سرمایه صنعتی است .

(۳۹) *John Belless

* جون بلمس (۱۶۵۴-۱۷۲۵) - اقتصاددان انگلیسی باگرایشهای سوسیالیستی که اهمیت کارد راپیچاد ثروت تأکید داشت و بر این اصل که " هرکس کار نمی کند نان نیز نباید خورد " تکیه مینمؤ اثری که مصنف کاپیتال بآن اشاره میکند تحت عنوان ذیل در لندن بمسال ۱۶۹۹ بچاپ رسیده است : "Essay about the poor, Manufactures, Trade, Plantations, and Immorality", London 1699, p. 101.

از آنچه تاکنون گفته شد نتایج زیرین بدست میآید :

- ۱ - هراندازه سرمایه بازرگانی نسبت به سرمایه صنعتی بزرگتر باشد ، بهمانقدر نرخ سود صنعتی کوچکتر میشود و بالعکس .
- ۲ - چنانکه در بخش اول این کتاب نمود ، شد ، نرخ سود همواره در نرخی که کوچکتر از نرخ واقعی اضافه ارزش است بیان میگردد ، یعنی بدیگر سخن درجه بهره کشی کار راهمواره کمتر از آنچه هست نمایش میدهد . مثلاً در حالت فوق بصورت $180m + 180v + 220c$ ، نرخ اضافه ارزشی به میزان 100% در نرخ سودی فقط به میزان 20% نمود ، میشود . ولی این نسبت در مورد نرخ متوسط سود بیشتر انحراف پیدا میکند و با احتساب سهمی که به سرمایه بازرگانی می افتد باز هم کوچکتر نمود ، میشود ، بطوریکه در مثال ما بجای 20% بصورت 18% نمایان میگردد . بنابراین نرخ سود متوسط آن سرمایه داری که بهره کثر مستقیم است بیان کنند ، نرخی کوچکتر از نرخ واقعی است .
- در صورتیکه همه شرایط دیگر ثابت فرض شوند ، حجم نسبی سرمایه بازرگانی (از آن باید سو دا گران کوچک را که نوع بینابینی بشمار میروند مستثنی دانست) با سرعت واگرد آن نسبت معکوس دارد و لذا بطور کلی با توانائی باز تولید در رابطه معکوس قرار میگیرد . در جهان تحلیل علمی چنین دیده میشود که پیدایش نرخ عمومی سود از سرمایه های صنعتی و رقابت میان آنها ناشی میگردد و فقط پس از گذشت زمان است که نرخ مزبور بوسیله میان آمدن سرمایه بازرگانی اصلاح میشود ، تکمیل میگردد و تغییر میکند . ولی در جهان تکامل تاریخی ، این امر درست معکوس انجام میگیرد . این خود سرمایه بازرگانی است که نخست بهای کالاها را بیش و کم بوسیله ارزش آنها تعیین میکند و این خود در درون محیط دوران ، واسط انجام روند باز تولید است ، که بدو یک نرخ عمومی سود تشکیل میگردد . در آغاز سود بازرگانی است که سود صنعتی را تعیین میکند . فقط پس از آنکه شیوه تولید سرمایه داری تسلط مییابد و تولید کنند ، خود بازرگان میگردد ، سود - سود بیک جز از جمع ارزشی تحویل میشود ، که سرمایه بازرگانی ، بمثابه یکی از اجزاء سرمایه کسل وارد در روند اجتماعی باز تولید ، از آن نصیب میبرد .
- در مورد هم تراز شدن تکمیلی سود بوسیله میان آئی سرمایه بازرگانی ، این نکته مشهود گردید که از بابت پول - سرمایه پیش ریخته بازرگان هیچگونه عنصر اضافی در ارزش کالا وارد نمیگردد و افزونگی که بازرگان در قیمت وارد میکند و از آنجا سود خود را بدست می آورد ، فقط برابر با جزئی از ارزش کالا است که سرمایه باار آور در قیمت تولید کالا بحساب نیارود ، برابر با جزئی است که سرمایه مزبور رها کرده است . این پول - سرمایه وضعی شبیه به سرمایه استوار سرمایه صنعتی دارد ، که هرگاه بمصرف نرسید ، باشد ارزش آن تشکیل دهند ، هیچ جزئی از ارزش کالا نیست ، درست با همین قیمت خرید است

که بازرگان قیمت تولید کالا - سرمایه را بپول ($G =$) بدل میکند. چنانکه سابقا بیان شد، قیمت فروش وی عبارت از $G + \Delta G$ است، و ΔG نمایشگر آن فزونی بر قیمت کالا است که بوسیله نرخ عمومی سود تعیین شده است. بنابراین اگر وی کالا را بفروش رساند در آن صورت، علاوه بر ΔG پول - سرمایه ای که بهنگام خرید کالا پیش‌ریز کرده است باو برمیگردد. در اینجا باز این نکته مشهود میگردد که پول - سرمایه بازرگان بهیچوجه چیز دیگری غیر از کالا - سرمایه سرمایه دار صنعتی نیست که به پول - سرمایه بدل شده است. و این امر در مقدار ارزشی کالا - سرمایه همان اندازه بی‌تأثیر تواند بود که اگر فرضا کالا - سرمایه مزبور، بجای فروش به بازرگان، مستقیماً به آخرین مصرف کننده فروخته می‌شد. در واقع پول - سرمایه بازرگان فقط آنچه را که باید مصرف کننده بپردازد پیش‌پرداخت میکند. با این وصف تمام آنچه گفته شد تنها در صورتی درست است که بنا بر فرض، بازرگان هیچگونه هزینه دیگری نداشته باشد یا بدیگر سخن‌جز پول - سرمایه ای که باید پیش‌ریز نماید تا کالا را از تولید کننده بخرد، هیچ سرمایه دیگری، ام از گردان یا استوار، در روند دگرسانی کالاها، یعنی در روند خرید و فروش، پیش‌ریز نکرده باشد. ولی بهنگام بررسی هزینه‌های دوران دیده شد (کتاب دوم، فصل ششم) که واقمیت غیر از اینست. و این هزینه‌های دورانی، قسماً عبارت از مخارجی است که بازرگان باید از دیگر عاملین مطالبه کند، و گونه دیگر آن هزینه‌هایی هستند که مستقیماً از کسب و کار ویژه وی ناشی میگردند. هزینه‌های دورانی مزبور هرچه باشند، خواه از کسب و کار بازرگانی صرف ناشی شوند و لذا متعلق به هزینه‌های دورانی ویژه بازرگان باشند، و خواه نمایانگر هزینه‌هایی باشند که از روند تولید سرچشمه میگیرند ولی بعداً در درون روند دوران به مخارج تولید ضمیمه میشوند، از قبیل هزینه‌های گسیل، ترابری، نگهداری و غیره، همه این هزینه‌ها، همواره سرمایه‌الحاقی ای را از جانب بازرگان مفروض میدارند، که علاوه بر پیش‌ریخت پول - سرمایه برای خرید کالا، بابت خرید و پرداخت مسائل دوران مزبور پیش‌ریز شده است. تا آنجا که این رکن هزینه‌ای، از سرمایه گردان تشکیل یافته است، تمام آن در قیمت فروش کالا وارد میشود و تا آنجا که از سرمایه استوار برخاسته است، بنا بر میزان فرسایش خود، همچون عنصری الحاقی در قیمت مزبور وارد میگردد. ولی با آنکه عنصر مزبور، مانند هزینه‌های دورانی صرفاً بازرگانی، هیچگونه ارزش واقعی به کالا نمی‌افزاید، معذک به‌مثابه عنصری که ارزش اسمی بوجود می‌آورد در کالا وارد میشود. اما تمام این سرمایه‌الحاقی، ام از گردان و استوار، در ایجاد نرخ عمومی سود شرکت میکند.

هزینه‌های دورانی صرفاً بازرگانی (بنابراین به استثنای هزینه‌های گسیل و ترابری، نگهداری و غیره) به مخارجی تحویل میشوند که برای سامان‌رسانی ارزش کالا، برای تبدیل کالا به پول یا پول به کالا، برای انجام مبادله آنها ضرورت دارند. در اینجا از آن قبیل روند‌های احتمالی تولید که ضمن عمل

دورانی ادامه پیدا میکنند و کسب و کار بازرگانی کاملاً میتواند جدا از آنها وجود داشته باشد و بکلی صرف نظر شده است. همچنانکه مثلاً صنعت حقیقی حمل و نقل و کسب میتواند در واقع رشته های صنعت کاملاً متمایز از بازرگانی باشند و هستند و نیز همچنین ممکن است کالاهائی که برای خرید و فروش تخصیص یافته اند در باراندازهای بنادر* و دیگر انبارهای عوصی قرار داشته باشند و هزینه هائی که از این بابت تعلق میگردد، بنا به پیش بینی که بازرگان از جهت مخارج منبور میکند، بوسیله اشخاص ثالث با وی حساب میشود. همه این چیزها در بازرگانی بزرگ بمعنای ویژه انجام میگردد که در آن سرمایه بازرگانی بخالصترین صورت و کم آمیخته تر با وظایف دیگر ظاهر میشود. متصدی حمل و نقل و اداره کننده راه آهن و کشتی دار "بازرگان" نیستند. هزینه های مورد بررسی ما در اینجا عبارت از مخارج خرید و فروش هستند. چنانکه سابقاً متذکر شده ایم مخارج منبور به هزینه های حسابداری، دفتراری، بازاره، مکاتبات و غیره تحویل میگردد. سرمایه ثابتی که برای این امور لازم است عبارتند از محل کسب، کاغذ و مارک تجاری و غیره. هزینه های دیگری سرمایه مخمیری تحویل میشوند که برای استخدام کارگران مزد بگیر بازرگانی بکار میروند. (هزینه های مربوط به کسب کالا، مخارج حمل و نقل، حقوق گمرکی و نظائر آن، ممکن است قسماً بمنزله مخارجی تلقی گردند که بازرگان به هنگام خرید کالا پیش بینی کرده است و لذا برای وی در قیمت خرید وارد هستند) .

همه این هزینه ها عبارت از آنهایی هستند که نه در تولید ارزش صرف کالاها بلکه در سامان یابی ارزش آنها، صرف میشوند. اینها هزینه های خالص دوران بشمار میروند. مخارج منبور در روند بلاواسطه تولید وارد نمیشوند ولی در روند دوران، و لذا در مجموع روند بازتولید، وارد هستند. تنها قسمتی از این مخارج که مورد علاقه ما در اینجا است عبارت از آن جزئی است که در سرمایه متغیر گذاشته شده است. (علاوه بر این لازم بود به مطالعه مسائل زیرین مبرهده اختتام: اولاً چگونه در روند دوران قانونی صدق میکند که طبق آن فقط کار لازم در ارزش کالا وارد میشود. ثانیاً چگونه در سرمایه بازرگانی، انباشت تظار میبکند ثالثاً چگونه سرمایه بازرگانی در روند تمام تولید جامعه عمل می نماید) .

این هزینه ها از شکل اقتصادی محصول که بصورت کالا درآمده است نتیجه میشوند. اگر زمان کاری که خود سرمایه داران صنعتی صرف میکنند تا کالاهای خود را بیکدیگر بفروشند - اگر بخواهیم بطور مبنی سخن گفته باشیم باید بگوئیم زمان دوران - بطور کلی هیچ ارزشی به کالاهای منبور نمی افزاید، و آنگاه مسلم است که این زمان کاره بدان سبب که بجای سرمایه داران صنعتی بمعهد بازرگان می افتد، نمیتواند خصلت دیگری بدست آورد. تبدیل کالا (محصول) به پول و از پول به

کالا (وسائل تولید) وظیفه لازم سرمایه صنعتی ولذا عمل ضرور سرمایه دار است ه که در واقع فقط سرمایه شخصیت یافته است ه خود سرمایه ای است که از ادراک و اراده ه هیزه برخوردار است . ولی این اقدامات نه ارزش را افزایش میدهند و نه اضافه ارزش ایجاد می نمایند . آنگاه که بازرگان این معاملات را انجام میدهد با وظایف سرمایه را ه پس از آنکه سرمایه دار مولد خود از اجرای آنها دست کشید ه در محیط دوران ادامه میدهد ه فقط بجای سرمایه دار صنعتی می نشیند و پس زمان کاری که باید صرف انجام این عملیات گردد در شمار اقداماتی که برای بازتولید سرمایه ضرورت دارد بکار میرود ولی هیچ ارزشی نمیافزاید . اگر بازرگان این معاملات را انجام میدهد (ولذا زمان کاری که برای انجام آنها لازم است صرف نمیکرد) آنگاه وی سرمایه خود را نیز بمثابة عامل دوران سرمایه صنعتی بکار نمیبرد ه وظیفه گسست یافته سرمایه دار صنعتی را دیگر ادامه میدهد ولذا دیگر بمثابة سرمایه دار ه نسبت به سرمایه پیش ریخته خهش ه در مجموع سودی که از جانب طبقه سرمایه دار تولید میشود شرکتی نمی داشت . بنابراین بازرگان سرمایه دار ه برای آنکه در توده اضافه ارزش سهم گیرد ه برای آنکه سرمایه پیش ریخته خهش را با رورسازد ، نیازی به آن ندارد که هیچ کارگر مزد بگیرد استفاده نماید . اگر کسب و سرمایه وی کوچک است ه خود میتواند تنها کارگر مورد استفاده خهش باشد . اجرت وی عبارت از آن حصه سودی است که از تفاوت میان قیمت خرید و قیمت تولید واقعی کالاها برای او حاصل میشود .

و نیز از سوی دیگر ممکن است در صورت کوچکی حجم سرمایه پیش ریخته بازرگان ه سودی که وی بدست میآورد ه بزرگتر از دستمزد یکی از کارگران بالا مزد ماهر نباشد ه و یا حتی از آنهم کوچکتر باشد . در واقع ه در کنار وی ه عاملین بازرگانی سرمایه دار تولید کنند ه از قبیل خریداران ه فروشندگان ه دوره گردان ه فعالیت دارند که همان درآمد یا بیش از آنرا ه خواه بصورت دستمزد و خواه در شکل شرکت در سود (کمسیون ه درصد) ه که بر پایه هر فروش انجام میگردد ه بدست میآورند . در حالت اول ه بازرگان ه سودا - سود را بصورت سرمایه دار مستقل دریافت میکند ه در حالت دیگر به گاشته* ه یعنی به کارگر مزد بگیر سرمایه صنعتی ه جزئی از سود پرداخت میشود ه خواه به شکل دستمزد و خواه بصورت سهم متناسبی از سود آن سرمایه دار صنعتی که وی عامل مستقیم او بشمار میرود و در این مورد کارفرمای او ه هم سود صنعتی و هم سود بازرگانی را ه خود بجهت میزند . ولی در همه این حالات ه خواه در نظر خود عامل دوران دستاورد ش بطور ساده دستمزد جلوه کند و بمنزله پاداش ای تلقی شود که بابت کار انجام شده او پرداخت شده است ه و خواه آنگاه که دستاورد مزبور چنین جلوه نکند ه حتی در صورتیکه مقدار سود عامل فقط با دستمزد کارگر بالا مزدی هم برابری پیدا نماید ه باز در پاداش

* گاشته در برابر کلمه Kommis (آلمانی) و Commis (فرانسوی) بکار رفته است .

وی تنها از سودا - سود سرچشمه میگردد و پس . این امر از آنجا ناشی میشود که کاروی کار ارزش آفرین نیست .

طولانی شدن عمل دَوْرانی ، از لحاظ سرمایه دار صنعتی دارای نتایج زیرین است :

۱ - اتلاف وقت برای شخصی او ، تا اندازه ای که این طولانی شدن مانع از آن میشود که خود او بمشابه اداره کنند ، روند تولید وظیفهٔ خودش را انجام دهد .

۲ - توقف طولانی محصول وی ، چه در شکل پول و چه بصورت کالا ، در روند دَوْران ، ولذا گیر کردن آن در روندی که طی آن محصول پارور نمی شود و ضمن آن در روند مستقیم تولید گسستگی بوجود می آید . برای آنکه چنین گسیختگی رخ ندهد ، یا باید تولید محدود یا باید پول - سرمایه الحاقی پیش نیز شود تا روند تولید همواره بهمین مقیاس سابق ادامه یابد . هر کدام از این موارد به این منجر میشود که یا با سرمایه فعلی ، سود کوچکی بدست آید و یا پول - سرمایه ای الحاقی پیش نیز شود تا سود کنونی همچنان حاصل گردد . ولی آنگاه نیز که بازرگان جای سرمایه دار صنعتی را میگردد باز وضع بهمین منوال باقی میماند . بجای آنکه سرمایه دار صنعتی وقت زیادتری را در روند دَوْران صرف نماید ، این وقت را بازرگان صرف میکند ، بجای آنکه سرمایه دار صنعتی مجبور باشد برای دَوْران سرمایه الحاقی پیش نیز نماید ، بازرگان این سرمایه را پیش نیز میکند ، یا به گفته دیگری که دارای همین مفهوم است ، بجای آنکه جزو بیشتری از سرمایه صنعتی دائما در روند دَوْران رفت و آمد کند ، تمام سرمایه بازرگان است که در این محیط گرفتار میشود و بجای آنکه سرمایه دار صنعتی بهره کثری بدست آورد ، ناگزیر است بخشی از سود خود را تماما به بازرگان تسلیم نماید . تا آنجا که سرمایه بازرگانی در درون مرزهایی محدود میماند که لازم است ، تفاوضی که پیدا میشود فقط از این قرار است که در نتیجهٔ هر روز چنین تقسیم در وظیفهٔ سرمایه ، زمان کثری صرف روند دَوْران میگردد و از این حیث سرمایه الحاقی کثری پیش نیز میشود و زمانی که بصورت سودا - سود در کل سود حاصل میشود کمتر از آن میگردد که در غیر اینصورت وجود می داشت . اگر در مثال پیشین ، یعنی در $c + 7180 + m 180$ با سرمایه بازرگانی ای معادل ۱۰۰ ، سود سرمایه دار صنعتی به ۱۶۰ یا ۱۸٪ بالغ میگردد و بنابراین موجب کاهش میزان ۱۸ میشود ، در آنصورت شاید بدون وجود وظیفهٔ مستقل بازرگان ، سرمایه الحاقی به ۲۰۰ بالغ میشد و آنگاه کل سرمایه پیش ریختهٔ سرمایه داران صنعتی بجای ۹۰۰ برابر با ۱۱۰۰ میگردد و بنابراین با اضافه آرزوی هم میزان ۱۸۰ فقط نرخ سودی هم میزان $\frac{16}{111} \approx 14.4\%$ می داشتیم .

پس هرگاه سرمایه دار صنعتی ، که خود بازرگان خودش است ، علاوه بر سرمایه الحاقی ای که وی با آن ، پیش از تبدیل محصول دَوْران پوی خود به پول ، کالای نو خریداری می نماید ، با سرمایه

دیگری برای سامان رسانی ارزش کالا - سرمایه اش و لذا برای روند دوران پیش نیز کند (هزینه های دسترسی و اجرت کارگران بازرگانی) و آنگاه هزینه های مزبور گرچه واقعا سرمایه الحاقی بشمار میروند ولی هیچ اضافه ارزشی موجود نمی آوند. این هزینه ها ناگه بر پاید از ارزش کالاها جبران کردند و زیرا یک جزء ارزشی این کالاها ضرورتا باید از نوبه چنین هزینه های دورانی مبدل شود. ولی از این طریق هیچ ارزش الحاقی ایجاد نمیگردد. این امر در رابطه با کل سرمایه جامعه علا بدینسان باز تاب پیدا میکند که یک قسمت از این سرمایه کل برای عملیات فرعی ای که در روند بارور سازی سرمایه وارد نمی شوند، لازم است و و این جزء از سرمایه اجتماعی دائما باید برای این منظور باز تولید گردد. در نتیجه این امر نرخ سود، هم برای تک سرمایه داران و هم برای تمام طبقه سرمایه داره کاهش می پذیرد و این نتیجه ای است که در مورد هر افزایش سرمایه الحاقی آنگاه حاصل میشود که سرمایه مزبور برای بحرکت در آوردن همان حجم از سرمایه متغیر ضرور گردد.

هنگامیکه بار این هزینه های اضافی مربوط به معاملات بازرگانی صرف و بوسیله بازرگان سرمایه دار از دوش بازرگان صنعتی برداشته میشود و باز هم این کاهش نرخ سود روی میدهد و ولی فقط بد رجه ای کمتر و از راهی دیگر. اکنون مطلب بدینسان مطرح میشود که سرمایه پیش نیز شده کفونی بازرگان بیشتر از آن مقداری است که در صورت فقدان هزینه های مزبور لازم میبود و لذا سودی که به این سرمایه الحاقی تعلق میگیرد موجب بالا رفتن مجموع سودا - سود میگردد و بنابراین سرمایه بازرگانی با حجم بزرگتری در هم تراز سازی نرخ متوسط سود در کنار سرمایه صنعتی وارد میشود و لذا نرخ متوسط تنزل میکند. هرگاه در مثال پیشین ما، علاوه بر سرمایه بازرگانی معادل ۱۰۰ و از بابت هزینه های مورد بحث نیز سرمایه الحاقی ای بمیزان ۵۰ پیش ریخته شود و در آن صورت مجموع اضافه ارزشی که به ۱۸۰ بالغ میگردد اکنون بدینسان توزیع میشود: 900 بحساب سرمایه بار آور با اضافه ۱۵۰ بحساب سرمایه بازرگانی، جمعا 1050 . بنابراین نرخ متوسط سود به $17\frac{1}{7}\%$ تنزل میکند. سرمایه دار صنعتی کالا را بمبلغ 100 + $154\frac{2}{7}$ = $104\frac{2}{7}$ میفروشد و بازرگان آنرا بمبلغ 1130 ($1080 + 50$) بابت هزینه هائی که باید تجدید گردد (میفروشد. از این گذشته باید این نکته نیز پذیرفته شود که تمرکز هزینه های بازرگانی و لذا کاهش آنها، با جدائی میان سرمایه بازرگانی و سرمایه صنعتی بستگی دارد.

اکنون این سؤال پیش می آید: کارگران مزد بگیر بازرگانی که بازرگان سرمایه دار (در اینجا کالا - سود اگر) استخدام میکند در چه وضعی قرار دارند؟
از یک سو چنین کارگر بازرگانی، مزد دیگری است مانند هر کارگر دیگر. زیرا اولاً کارش بوسیله سرمایه متغیر بازرگان خریداری میشود و نه از پولی که بازرگان بمنزله درآمد خرج میکند و بنابراین

کاروی نیز نه برای خدمت شخصی بلکه فقط بمنظور بارور سازی سرمایه ای خریداری میشود که در این مورد پیش نیز شده است. ثانیاً برای آنکه ارزش نیروی کار کارگر مزبور ولزاد متمرد وی، مانند همه دیگر کارگران مزدور، هتا بر هزینه هائی که برای تولید و بازتولید نیروی ویژه کار او لازم است تمهین میکرد، نه هتا بر محصول کاری که انجام میدهد.

ولی با وجود این باید میان او و کارگران مورد استخدام سرمایه صنعتی همان تفاوتی گذاشته شود که میان سرمایه صنعتی و سرمایه بازرگانی ولذا میان سرمایه دار صنعتی و بازرگان وجود دارد. از آنجا که بازرگان، هتا به عامل ساده دوران، نه ارزش تولید میکند و نه اضافه ارزش (نهر ارزش الحاقی ای که وی هتا وسیله هزینه های خود به کالاها می افزاید عبارت از ملحقه ای است که به ارزش قبلا تولید گشته افزوده شده است، اگرچه در اینجا سئوالی مطرح میشود مبنی بر اینکه چگونه بازرگان این ارزش سرمایه ثابت خود را بر میدارد و حفظ میکند؟) بنا بر این کارگرانی نیز که هتا وسیله وی بهمین امور سوداگرانه گماشته شده اند غیرممکن است هتا توانند برای او مستقیماً اضافه ارزش هتا وجود آورند. در اینجا نیز مانند مورد کارگران مولد چنین فرض کرده ایم که در متمرد هتا بر ارزش نیروی کار تمهین گردید، است ولذا بازرگان از راه کسر در متمرد چیزی بر ثروت خود نمی افزاید، هتا پنحوی که وی در محاسبات هزینه ای خود، از هتا بابت کار پیش پرداختی را وارد نمیکند که فقط قسماً پرداخته باشد، هتا بدیگر سخن فرض ما اینست که وی از راه پرداختن کلاه شاگردان و دیگر کارمندان خودش، استفاده مالی نمیکند.

آنچه که در مورد کارگران مزد بگیر بازرگانی موجب اشکال میشود هتا بهیچوجه در توضیح این امر نیست که چگونه آنان با وجود اینکه مستقیماً اضافه ارزش تولید نمیکند می توانند برای گمارنده خود مستقیماً سود تولید نمایند (در حالیکه سود فقط شکل دگرسانی یافته اضافه ارزش است). در واقع این مسئله ضمن تحلیل عموماً سودا - سود حل شده است. هتا همانانطور که سرمایه صنعتی از این راه سود میکند که کار نهفته و انجام شده در کالاها، هتا معنی کاری را که در برابر آن معادلی پرداخت نشده است، هتا میفروشد، همان گونه نیز سرمایه سودا، ای از این راه سود میبرد که کار اجرت نیافته و نهفته در درون کالا را، (در درون کالا، هتا معنی تا حدی که سرمایه نهاد، در تولید کالا هتا به هتا

* توضیحاً در باره این سئوال متذکر میگردیم که چون هزینه های هنگاه بازرگان از قبیل آنچه که وی برای محل کسب و کار، دفتر و دستک، هتا عجره، هتا انبار، هتا قفسه بندی محصولات و هتا غیر آن صرف میکند سرمایه ثابت وی به شمار می آیند هتا بر آنچه سابقاً در کتاب کاپیتال بیان شده است ارزش سرمایه ثابت ضمن تولید تا استهلاك کامل آن جز هتا جز هتا به محصول منتقل میشود، هتا آنگاه این پرسش پیش می آید که اگر بازرگان نه ارزش ایجاد میکند و نه اضافه ارزش پس از چه راه می تواند سرمایه ثابت خود را باز یابد و آنرا مانند سرمایه دار صنعتی حفظ نماید. (مترجم)

تقسیم شده ای از کل سرمایه صنعتی عمل میکند * و تماما به سرمایه مولد نمی‌پردازد و ولی به‌تنگام فروش و این جزو نپرداخته و هنوز باقی مانده در کالا را خود برداشت میکند . رابطه سرمایه بازرگانی با اضافه ارزش‌غیراز رابطه سرمایه صنعتی با آنست . سرمایه صنعتی و اضافه ارزش را از راه تصاحب مستقیم کار اجرت نیافته دیگری تولید میکند . سرمایه بازرگانی جزئی از این اضافه ارزش را بدینسان تصاحب میکند که آنرا از سرمایه صنعتی بخود منتقل می‌سازد .

سرمایه بازرگانی تنها از جهت وظیفه ای که در سامان رسانی ارزش‌ها ایفا مینماید در روند بازتولید بمثابة سرمایه عمل میکند و بنابراین بحالت اینکه سرمایه وارد در عمل است از اضافه ارزشی که سرمایه کل بوجود آورد برداشت مینماید . حجم سود تک بازرگان وابسته به حجم سرمایه ای است که وی میتواند در این روند بجهت اندازد و هر اندازه که کار اجرت نیافته‌اش متماشتگان او بیشتر باشد بهمان اندازه وی می‌تواند سرمایه بیشتری را برای خرید و فروش مورد استفاده قرار دهد . بازرگان سرمایه دار قسمت اعظم همان وظیفه ای را که ببرکت آن پولش سرمایه میشود ، بوسیله کارگران خود انجام میدهد . اگرچه کار اجرت نیافته این گماشتگان اضافه ارزش نمی‌آفریند و ولی برای بازرگان وسیله تصاحب اضافه ارزش را فراهم میسازد و چیزی که برای سرمایه مزبور از لحاظ نتیجه همانست و لذا برای آن سرمایه سرچشمه سود بشمار میرود . اگر غیر از این میبود کسب بازرگانی هرگز نمیتوانست ابعاد بزرگتری بدست آورد و هرگز نمیتوانست بصورت سرمایه داری تصدی گردد .

همانگونه که کار اجرت نیافته کارگر برای سرمایه دار مولد مستقیما اضافه ارزش می‌آفریند ، بهمان گونه نیز کار اجرت نیافته مزد بگیران تجارتی سهمی از آن اضافه ارزش را برای سرمایه بازرگانی بوجود می‌آورد .

د شواری در حل مسئله زهرین قرار دارد : در صورتی که زمان کار و کار خود بازرگان ، در عین اینکه برای وی سهمی از اضافه ارزش قبلا ایجاد شده را تأمین میکند ، خود کار ارزش آفرین نیست ، پس سرمایه متغیری که وی بمنظور خرید نیروی کار میگذارد دارای چه موقعیتی است؟ آیا باید این سرمایه متغیر را بمثابة مصارف هزینه ای بحساب سرمایه پیش ریخته بازرگانی گذاشت ؟ اگر نه ، آنگاه چنین بنظر میرسد که این امر با قانون هم تراز شدن نرخ سود تضاد پیدا میکند . در واقع کدام سرمایه داری پیدا تواند شد که ۱۵۰ پیش ریزد کند در حالی که فقط ۱۰۰ تا ی آن بمثابة سرمایه پیش برداخته

* مقصود از توضیحی که از سوی مصنف میان دو هلال قرار داده شده اینست که کار اجرت نیافته مورد بحث عبارت از آن اضافه ارزشی نیست که در درون کالای تک سرمایه دار وجود دارد بلکه منظور کار اجرت نیافته یا اضافه ارزشی است که در هر کالا ، بمثابة جزئی از سرمایه کل و نصیب سرمایه دار میشود و ولذا ممکن است کثیرا بیشتر از اضافه ارزش تولید شده از سوی تک سرمایه دار باشد . (مترجم)

بحساب آید ؟ اگر آری ، در آن صورت چنین جلوه میکند که گویا این امر با سرشت سرمایه بازرگانی مبیانت پیدا میکند ، زیرا این نوع سرمایه نه از آنجهت بمنابیه سرمایه عمل مینماید که مانند سرمایه صنعتی کسار غیر را بحرکت درمیآورد ، بلکه بدان سبب همچون سرمایه عمل می نماید که خود کار میکند ، یعنی وظایف خرید و فروش را انجام میدهد ، و درست بهمین جهت و از آنراست که جزئی از اضافه ارزش تولید شده سرمایه صنعتی را بخود منتقل میسازد .

(بنا براین باید نکات زیرین را بررسی نمود : سرمایه متغیر بازرگان ، قانون کار لازم در دوران ، چگونه کار بازرگانی ارزش سرمایه ثابت خود را باز می یابد ، نقش سرمایه بازرگانی در مجموع روند باز تولید ، و سرانجام دوگانگی یافتن کالا - سرمایه و پول - سرمایه از یکسو و سرمایه کالا - سودائی و سرمایه پول - سودائی از سوی دیگر) .

اگر قرار بود هر بازرگان فقط باندازه ای سرمایه در اختیار داشته باشد که بتواند در حاکمات شخصی خود واگرد سرمایه را با کار منحصراً خودش به انجام رساند ، آنگاه سرمایه بازرگانی دچار پراکندگی بی نهایتی میگردد . در اینصورت پراکندگی مزبور ضرورتاً مبیایستی بهمان آهنگی که سرمایه مولد ، درجهان پیشرفت شیوه تولید سرمایه داری ، بمقیاس بزرگتری تولید مینماید و با مقادیر بزرگتری عمل میکند ، زیادتر میشد . بنابراین میان این دو ، عدم انطباق فزاینده ای روی میدهد . بهمان میزان که در محیط تولید سرمایه تمرکز می یافت ، سرمایه در محیط دوران بحددم تمرکز میگردد . آنگاه کسب و کار صرفاً بازرگانی سرمایه دار صنعتی ولذا هزینه های صرفاً بازرگانی وی بی اندازه گسترش می یافت ، زیرا بجای آنکه با ۱۰۰ بازرگان سروکار داشته باشد با ۱۰۰۰ نفر از آنها طرف میبورد . بدین سبب قسمت بزرگی از مزایای استقلال یابی سرمایه بازرگانی ازین میرفت . علاوه بر هزینه های صرفاً بازرگانی ، هزینه های دیگر دوران از قبیل طبقه بندی و کسب کالاها و غیره نیز افزایش می یافت . این بود آنچه که با سرمایه صنعتی ارتباط داشت . اکنون سرمایه بازرگانی را مورد توجه قرار دهیم . اولاً در مورد اموری که به بازرگانی صرف مربوط میشوند ، حساب کردن با ارقام درشت بیشتر از حساب با ارقام کوچک وقت نمیگیرد . ولی ۱۰ خرید ۱۰۰ لهره ای ، ده بار بیشتر از یک خرید ۱۰۰۰ لهره ای وقت نمیگیرد . ارتباط گرفتن با ۱۰ بازرگان کوچک ، ده بار بیشتر مکاتبه ، کاغذ و تمبر لازم دارد تا رابطه داشتن با یک تاجر بزرگ . تقسیم محدود کار در نگاه بازرگانی ، بنحویکه یکی دفتر داری میکند ، دیگری صندوق را درست دارد ، سپس بکار مراسلات می پردازد ، یکی خریدها را بعهده میگیرد ، دیگری میفروشد و آن دیگر مسافرت میکند و غیره ، امکان صرفه جویی در زمان کار را بمقیاس بزرگی فراهم میسازد ، بگونه ای که تعداد کارگران گماشته در بازرگانی بزرگ در نسبت با ابعاد کسب و کار به هیچوجه قابل مقایسه نیست . این بدان سبب است که در بازرگانی ، زمان کاری که برای انجام وظیفه واحد ، عم از کوچک با بزرگ ،

خرج شود به مراتب یکسان تر از صنعت است. و نیز بهمین سبب است که تمرکز در کسب بازرگانی تا رخا زودتر از تمرکز در کارگاه صنعتی بروز میکند. اکنون به مخارجی بپردازیم که از حیث سرمایه ثابت ایجاب میشود. یکصد تجارتخانه کوچک به مراتب بیش از یک تجارتخانه بزرگ است. و یکصد انبار کوچک به مراتب بیشتر از یک انبار بزرگ و غیره است. خرج بر میدارد. هزینه های حمل و نقل، و لااقل آنهایی که مشابه بیش ریز هزینه در امر بازرگانی وارد میشوند، در نتیجه پراکندگی افزایش می یابند.

در اینصورت سرمایه دار صنعتی ناگزیر میشد بابت بخش بازرگانی کسب و کار خود مهالغ بیشتری کار و هزینه های دورانی صرف نماید. اگر همان سرمایه بازرگانی واحد میان تعداد بسیاری از بازرگانان کوچک تقسیم میشد، آنگاه در نتیجه این پراکندگی سرمایه بازرگانی مزبور بکارگران بیشتری نیاز میداشت، و علاوه بر آن، و اگر همان مقدار کالا - سرمایه مستلزم سرمایه بازرگانی بیشتری میبود.

چنانچه مجموع سرمایه بازرگانی ای را که مستقیماً بمنظور خرید و فروش کالاها گذاشته شده است، با حرف B نمایش دهیم و سرمایه متغیر متناسبی را که از بابت پرداخت دستیاران امور بازرگانی نهاد شده است، b قرار دهیم، آنگاه اگر قرار بود هرگاه بازرگان خود بی دستیار امور خودش را بچرخانده و لذا اگر بابت b هیچ سرمایه ای گذاشته نمیشد، در آنصورت $B + b$ کوچکتر از مجموع سرمایه بازرگانی B میکردید. با وجود این باز هنوز ما مشکلی را که با آن روبرو هستیم حل نکرده ایم.

قیمت فروش کالاها باید برای آن کافی باشد که اولاً سود متوسط را بابت $B + b$ بپردازد. توضیح این مطلب از آنجاست که کتیم $B + b$ بطور کلی عمارت از مقدار تقلیل یافته B ابتدائی و بیانگر سرمایه ای است کوچکتر از آن مقداری که در صورت فقدان b لازم میکردید. ولی ثانیاً این قیمت فروش باید برای آن کافی باشد که علاوه بر سود متوسط به b که از این پس بصورت سود مالک نمایش میدهد، بتواند اجرت کار پرداخت شده، یعنی سرمایه متغیر بازرگان را که خود b است جبران نماید. همین امر اخیر است که موجب اشکال میگردد. آیا (b) عنصر تازه ای از قیمت را تشکیل میدهد یا فقط عمارت از جزئی از سود بدست آمده بوسیله $B + b$ است، که تنها از لحاظ کارگر تجارتنی بصورت دستمزد نموده میشود، ولی از لحاظ خود بازرگان فقط جانشین سرمایه متغیر و ی بشمار می آید؟ در صورت اخیر سودی که بازرگان بابت سرمایه پیش ریخته اش ($B + b$) بدست آورده است فقط برابر با سودی میشود که بنابر نرخ عموماً سود به B با اضافه b می افتد و بازرگان این قسمت اخیر را، که خود سودی بوجود نمیآورد، به شکل اجرت کار میپردازد.

در واقع مطلب بر سر آنست که حدود b را (در معنای ریاضی آن) بدست آوریم. بدو لازم است اشکال را دقیقاً مطرح سازیم. سرمایه ای را که مستقیماً برای خرید و فروش کالا نهاد شده است با علامت B نمایش دهیم و سرمایه ثابتی را که بدین منظور مورد استفاده قرار گرفته است (هزینه های

مادی بازرگانی) K و سرمایه متغیری را که بازرگان میگذارد b قرار دهیم .

جبران B بهیچوجه اشکالی پیش نمیآورد . برای بازرگان جانشین (B) عمارت از قیمت خرید

سامان یافته یا قیمت تولید برای صاحب صنعت است . این قیمت را بازرگان میپردازد و آنگاه که کالا

را با فروش میکند B را مانند جزئی از قیمت فروش خود باز میستاند . علاوه بر این B سودی را که

به B تعلق میگیرد ، چنانکه سابقاً توضیح داده شد ، بدست میآورد . مثلاً فرض کنیم که کالا ۱۰۰ لیره*

استرلینگ میارزد و سودی که بر آن تعلق میگیرد ۱۰٪ باشد . آنگاه کالا بهیچ ۱۱۰ فروخته خواهد

شد . کالا پیش از فروش ۱۰۰ میارزد و سرمایه بازرگانی فقط ۱۰ بر آن افزوده است .

اکنون K را مورد توجه قرار دهیم . K حداکثر دارای مقداری برابره ولی در واقع کوچکتر ،

از آن جزء از سرمایه ثابتی است که تولید کننده ، در صورتیکه خود تصدی بازرگانی را بعهده داشته ،

میباشی برای فروش و خرید صرف می نمود و عمارت از افزودن به سرمایه ثابتی می بود که وی برای تولید

مستقیم خویش لازم داشت . این امر مانع از آن نیست که این جزء باید همواره بوسیله قیمت کالا جبران

گردد یا بدیگر سخن باید جزء مشخصی از کالا دائماً در این شکل خرج شود ، و چنانچه سرمایه

کل اجتماعی ملحوظ باشد - باید پیوسته در این شکل باز تولید گردد . این جزء از سرمایه ثابت

پیش ریخته ، عیناً مانند تمام سرمایه ای که در تولید گذاشته شده است ، در صورت تصدی خود تولید

کننده نیز) ، تأثیر محدود کند ، ای نسبت به نرخ سود اعمال می نمود . آنگاه که سرمایه دار صنعتی ،

بخش بازرگانی کسب و کار خود را به بازرگان واگذار مینماید دیگر نیازی به پیش نیز این جزء سرمایه

ندارد . بجای وی بازرگان سرمایه گذاری میکند . ولی این عمل تنها اسماً انجام میگیرد ، زیرا بازرگان

سرمایه ثابت مورد مصرف خود (هزینه های مادی بازرگانی) را نه تولید و نه باز تولید میکند . بنابراین

این تولید سرمایه مزبور همانند کسب و کار و یا لاقلاً جزئی از کسب و کار خاص برخی از سرمایه داران

صنعتی جلوه میکند که با تحویل سرمایه ثابت به تولید کنندگان وسائل زیست ، همین نقش را ایفا مینماید .

بنابراین بازرگان اولاً این سرمایه را جبران میکند و ثانیاً سودی که متعلق به آنست بدست میآورد .

پس در نتیجه این دو امر سود سرمایه داران صنعتی کاهش میپذیرد . ولی درین تمرکز و صرفه جویی

که به تقسیم کار بستگی دارد ، این کاهش سود کمتر از آن میزانی میشود ، که در صورت پیش ریزی

سرمایه از سوی خود سرمایه دار صنعتی ، روی می داد . از تقلیل نرخ سود از آنجهت کاسته میشود

که سرمایه بدینسان پیش ریخته کمتر است .

بنابراین قیمت فروش تا اینجا عمارتست از $B + K$ ، باضافه سودی که بابت $B + K$ بدست

* مطلب میان دو هلال برای جلوگیری از ابهامی که امکان داشت با بکار بردن صیغه شرطی حاصل

گردد از جانب مترجم افزوده شده است .

می آید . بنابراین آنچه تاکنون بیان شد ، در مورد این جز ، از قیمت فروش اشکالی پیش نمی آید . ولی اکنون
 b ، یعنی سرمایه متغیری که بوسیله بازرگان پیش ریز میشود ، وارد میدان میگردد .
 بدینسان قیمت فروش عمارت میشود از $B + K + b$ به اضافه سود بابت $B + K$ ، با اضافه
 سودی که به b تعلق میگیرد .

B تنها قیمت خرید را جبران میکند ولی غیر از سودی که به B تعلق میگیرد جز دیگری به
 این قیمت نمی افزاید . K نه تنها سودی را که به آنها می افتد بر قیمت خرید میافزاید بلکه خود K را
 نیز به آن منضم میکند . ولی $K +$ سود K ، یعنی آن جزئی از هزینه های دوران + سود متوسط
 متعلق به آن ، که در شکل سرمایه ثابت پیش ریز شده است ، اگر درست سرمایه دار صنعتی
 می بود بزرگتر از آن بازرگان میشد . کاهش سود متوسط بدینصورت بروز میکند که سود متوسط کامل ،
 پس از وضع $B + K$ از سرمایه صنعتی پیش ریخته محاسبه میشود ، ولی آنچه که بازرگان پرداخت
 میشود عمارت از آن مینماید است که بابت $B + K$ از سود متوسط موضوع شده است ، بنحویکه این
 مبلغ کسر شده بمنزله سود سرمایه ای ویژه ، یعنی سرمایه بازرگانی ، نمایش مییابد .

ولی در مورد b با اضافه سود b یا بطور مشخص در مورد $b + \frac{1}{2}b$ (بنا بر آن فرض که نرخ
 سود برابر با ۱۰٪ است) وضع بگونه ای دیگر است . و مشکل واقع در همین جا است .

آنچه را که بازرگان با b خریداری میکند ، بنا بر فرض ما ، فقط عمارت از کار بازرگانی است ،
 یعنی کاری است که برای انجام وظایف دورانی سرمایه ، $W - G$ و $G - W$ ضرور است . ولی
 کار بازرگانی عمارت از کاری است که بطور کلی لازم است تا یک سرمایه دار بتواند بمثابة سرمایه بازرگانی
 عمل کند بوسیله آن تبدیل کالا به پول و پول به کالا انجام گردد . این کاری است که ارزشها را بسامان
 میرساند ولی خود ارزشی بوجود نمیآورد . و تنها آنگاه که یک سرمایه این وظایف را انجام میدهد -
 لذا آنگاه که یک سرمایه دار این معاملات ، این کار را ، بوسیله سرمایه خودش راه می اندازد - این
 سرمایه بمثابة سرمایه بازرگانی عمل میکند و در تنظیم نرخ عمومی سود شرکت مینماید ، یعنی سهم خود
 را از سود کل بر میدارد . ولی چنین بنظر میرسد که گویا در (b با اضافه سود b) بدوا اجرت کار پرداخته
 میشود (زیرا فرقی نمیکند که سرمایه دار صنعتی اجرت را بابت کار خود بازرگان بوی بپردازد یا آنها
 در ازای کار گماشتگان اجرت بگیرد پرداخت نماید) ، و سپس سودی که بمبلغ پرداخت شده بابت این کار
 تعلق میگیرد و خود بازرگان بایستی بانجام رساند ، باشد تا دیده میشود . از آنجا که سرمایه بازرگانی
 نخست b را باز یافت میکند و در ثانی سود متعلق به آنها دریافت می نماید . - چنین بر می آید که سرمایه
 مزبور بدوا کاری را ، که بوسیله آن بمثابة سرمایه بازرگانی عمل میکند ، بخود می پردازد و در ثانی
 وادار میکند که سود باو پرداخته شود ، زیرا بمثابة سرمایه عمل می نماید ، یعنی بدان سبب که سرمایه

مزهواری انجام می‌دهد که در از آن، به مثابه سرمایه‌بکار افتاده، سود پرداخت می‌شود. بنا بر این چنین است مسئله‌ای که باید حل شود.

فرض کنیم که $B = 100$ و $b = 10$ و نرخ سود $= 10\%$ باشد. چنین قرار دهیم که K برابر با صفر است تا آن جزی از قیمت خرید را که با اینجا ربطی ندارد و قبلاً مورد بررسی قرار گرفته است بپسود، دهماره در این حساب وارد نکند، ما هم در این صورت قیمت فروش برابر خواهد بود با $B + p + b + p = Bp' + b + bp'$ که در آنجا p' نماینده نرخ سود است $= 100 + 10 + 10 = 120$.

ولی چنانچه بازرگان در b بصورت دستمزد سرمایه‌ای خرج نکند، باشد b فقط در از کار بازرگانی و لذا برای پیمان رسانی ارزش کالا - سرمایه‌ای که سرمایه‌صنعتی به بازار می‌پزود پرداخته می‌شود. آنکه مطلب بدین قرار خواهد بود: بازرگان برای آنکه $B = 100$ را بخرد یا بفروشد وقت خودش را صرف می‌نماید و در اینجا چنین می‌پذیریم که زمان مزهواری شامل یگانه وقت مورد اختیار سرمایه‌دار می‌گردد. اگر پرداخت کار بازرگانی، که با b یا 10 تمایز یافته است، نه از راه دستمزد بلکه بوسیله سود تأمین می‌گردد، آنکه باید سرمایه‌بازرگانی دیگری را $= 100$ مفروض داشت، زیرا 10% چنین سرمایه‌ای $b = 10$ است. در آن صورت این طی دوم که برابر با 100 است خود الحاقاً در قیمت کالا وارد نمیشود، ولی 10% آن داخل می‌گردد. بنابراین آنکه دو معامله یکدلتی $= 200$ ، روی میداد تا کالاها هموزان $200 + 20 = 220$ خریداری شوند.

چون سرمایه‌بازرگانی مطلقاً غیراز شکل استقلال یافته جزی از سرمایه‌صنعتی که در روند دوران عمل میکند، چیز دیگری نیست، بنابراین لازم است همه مسائلی که با آن پیوند دارند بدینها حل شوند که بدو مسئله در شکلی مطرح گردد که گوش‌پدیده‌های هیزه سرمایه‌بازرگانی هنوز بصورت استقلال یافته نمود، نشده‌اند بلکه هنوز به مثابه شعبه‌ای از سرمایه‌صنعتی با آن پیوند مستقیم دارند. در تجارتخانه، برخلاف کارگاه، سود - سرمایه پیوسته در روند دوران عمل میکند. بنابراین باید مسئله‌ای را که اکنون بصورت b در برابر ما مطرح است، بدو دفتر تجارتی خود سرمایه‌دار صنعتی مورد بررسی قرار داد.

از آغاز این نکته مسلم است که دفتر تجارتی مزهواره نسبت به کارگاه صنعتی فوق‌العاده کوچک است. از این گذشته بدیهی است که به نسبت کمتر شایان مقیاس تولید، عملیات بازرگانی‌ای که دائماً برای بگردش انداختن سرمایه‌صنعتی لازم است افزایش می‌یابند، چه آن اقداماتی که برای فروش محصول موجود در شکل کالا - سرمایه ضرور است و چه آنهاش که برای تبدیل مجدد پول نقد به وسائل تولید و انجام محاسبات همه این امور لازم هستند. امور مربوط به حساب قیمت‌ها، دفترداری،

صندوقداری ، مکاتبات ، همه به این عرصه تعلق دارند . هراندازه که ابعاد تولید گسترده تر باشد معاملات بازرگانی سرمایه‌ صنعتی بزرگتر است (هرچند که افزایش این معاملات بهیچوجه بهمان نسبت نیست) . ولذا کارودیدگر هزینه های دوران ، بمنظور سامان رسانی ارزش و اضافه ارزش ، نیز بیشتر است . بدین سبب استفاده از کارگران مزد بگیر بازرگانی ، که دفتر تجارتی را بمعنای ویژه تشکیل می دهند ، لازم میگردد . مخارجی که بدین منظور میشود ، هرچند شکل دستمزد دارد ، معذلک با سرمایه‌ متغیری که برای خرید کار باار آور گذاشته میشود متفاوت است . مخارج مزبور ، هزینه های سرمایه دار صنعتی و حجم سرمایه ای را که باید پیش ریز شود ، سنگین تر میکند ، بدون آنکه مستقیماً اضافه ارزش را افزایش دهد . زیرا این مخارج در اندازه کاری ، که فقط بمنظور سامان رسانی ارزشهای قبلاً ایجاد شده مورد استفاده قرار گرفته ، پرداخت میشود . مخارج مزبور نیز ، مانند هر هزینه دیگری از این نوع ، موجب کاهش نرخ سود میگردد . زیرا سرمایه پیش ریخته افزایش مییابد ولی اضافه ارزش زیاد تر نمیشود . اگر اضافه ارزش (m) ثابت بماند ، ولی سرمایه پیش ریخته (G) به میزان $C + \Delta C$ ترقی نماید ، آنگاه بجای نرخ سود $\frac{m}{C}$ ، نرخ سود کوچکتری بصورت $\frac{m}{C + \Delta C}$ قرار خواهد گرفت . بنا براین سرمایه دار صنعتی میکوشد این هزینه های دورانی را ، عیناً مانند مخارجی که برای سرمایه ثابت میکند ، به حد اقل محدود سازد . پسر بر خورد سرمایه صنعتی نسبت به مزد بگیران بازرگانی خود با برخورد آن در مورد کارگران مزد بگیر باارورش یکسان نیست . در صورت یکسان ماندن شرایط دیگر ، هراندازه که کارگران باار آور ، بیشتر مورد استفاده قرار گیرند ، هر قدر که تولید دامنه دار تر باشد ، اضافه ارزش یا سود بزرگتر خواهد بود . بالمعکس ، هر قدر مقیاس تولید بزرگتر و میزان ارزش ولذا اضافه ارزشی که باید به سامان رسد بیشتر ، بنابراین هر قدر رکالا - سرمایه تولید شده بزرگتر باشد ، مخارج مربوط به دفتر تجارتی نیز ، هرچند نه بهمان نسبت ، ولی بطور مطلق افزایش می یابند و بیشتر به پیدایش نوع مشخصی از تقسیم کار میدان میدهند . همین امر که با افزایش مزد بازرگانی غالباً قسمتی از دستمزد مزبور بوسیله سهم درصدی از سود پرداخته میشود ، از جمله خود نیز نمایانگر آنست که تا چه اندازه سود ، شرط مقدم این قبیل هزینه ها را تشکیل میدهد . کاری که فقط عبارت از انجام اقداماتی است که بعضاً با محاسبه ارزش ها ، قسماً با سامان رسانی آنها و برخی با تبدیل پول سامان یافته به وسائل تولید ، وابسته است و بنابراین وسعت دامنه آن منوط به بزرگی ارزشهای است که تولید شده و باید به سامان برسند ، طبعاً نمیتواند ، مانند کار مستقیماً باار آور ، مشابه علت در مقدار و حجم منوطه این ارزشها تأثیر داشته باشد ، بلکه بمنزله معلول آنها عمل میکند . در مورد دیگر هزینه های دوران نیز همین است . برای آنکه بتوان زیاد اندازه گرفت ، زیاد وزن کرد ، زیاد بسته بندی نمود و زیاد حمل و نقل کرد ، ناگزیر باید مقدار زیادی کالا موجود

باشد . مقدار کار بسته بندی و حمل و نقل و غیره وابسته به حجم کالاهائی است که محمول فعالیت این قبیله امور هستند ، نه بعکس .

کارگر بازرگانی مستقیماً اضافه ارزش تولید نمیکند . ولی قیمت کارش بواسیله ارزش نیروی کاری و لذا بنا بر مخارج تولید این نیروی کار ، تعیین میگردد ، در حالی که کار برد این نیروی کار ، بمثابة کسب ، بمثابة توان نمائی و استعمال ، همانند هر کارگر مزدور دیگر ، بهیچوجه محدود به ارزش نیروی کاری نیست . بنابراین دستمزد او بهیچوجه ضرورتاً با حجم سودی که سرمایه دار با کسب وی بسامان میرساند ، تناسب ندارد . آنچه او برای سرمایه دار خرج بر میدارد و آنچه وی بسرمایه دار میرساند ، مقادیر مختلفی هستند . کارگر بازرگانی نه از آن جهت به سرمایه دار فایده می رساند که خود مستقیماً ارزش تولید میکند ، بلکه از آن جهت که وی به کاهش هزینه های سامان پایی اضافه ارزش ، تا آنجا که قسما کار اجرت نیافته انجام میدهد ، کمک مینماید . کارگر بازرگانی بمعنای اخس در عدا د آن قشری از مزد بگیران است که بهتر از دیگران اجرت میگیرند ، یعنی تعلق به آن قشری دارند که کارشان جنبه تخصصی دارد . و بالاتر از کار متوسط قرار میگیرد . ولی با این حال در اثر پیشرفت شیوه تولید سرمایه داری مزد مزبور ، حتی در نسبت با کار متوسط ، به تنزل میگردید . این تنزل قسماً معلول تقسیم کار در درون تجارتخانه است که در آنجا استعداد کار تنها باید یک جانبه تکامل یابد و ایجاد این استعداد برای سرمایه دار قسماً مفت تمام میشود ، زیرا مهارت کارگر از راه انجام خود وظیفه تأمین میگردد ، و هر قدر که تقسیم کار این مهارت را یک جانبه تر میکند ، این تکامل سریعتر میشود . ثانیاً دستمزد بازرگانی از آن جهت به تنزل میگردید که با پیشرفت دانش و آموزش عمومی ، پرورش حرفه ای ، اطلاعات بازرگانی و زبان شناسی و غیره ، بهیچانی که شیوه تولید سرمایه داری اصله های تعلیماتی و غیره را بیشتر بسوی هدفهای عملی سوق میدهد ، همواره سریعتر ، آسانتر ، همگانی تر و ارزاتر با تولید میشود . عمومیت یافتن آموزش توده های مردم ، اجازه میدهد که کارگران بازرگانی از میان طبقاتی بکار جلب شوند که تاکنون از این جرگه خارج بودند و شیوه نسبت بدتری عادت داشتند . علاوه بر این ، آموزش عمومی موجب افزایش هجوم بسوی این کارها و رقابت میشود . بنا بر این در جهان پیشرفت تولید سرمایه داری ، نیروی کار این افراد ، صرف نظر از برخی استثنائات ، دچار ارزش کاهی میگردد ، دستمزد آنان پائین میآید در حالی که استعداد کار آنان افزایش می یابد . هرگاه که باید ارزش و سودی بیشتر سامان یابد ، سرمایه دار بر تعداد این کارگران من افزایش نرساد شدن این قبیله کارها همواره معلول افزایش اضافه ارزش است و هرگز علت آن نیست . (۳۹۸)

(۳۹۸) اینکه صحت پیش گوئیهای فوق راجع به پرولتاریای بازرگانی ، که در ۱۸۶۵ نوشته شده ، تا چه اندازه از آن پس تأیید گردیده است ، مسئله ای است که صدها گماشته بازرگانی آلمانی متواتر^{تند}

بنا بر آنچه گفته شد این مسئله جنبه دُگانه ای پیدا میکند . از سویی وظایف سرمایه ، بمثابه کالا - سرمایه و پول - سرمایه (ولذا آن وظایفی که بعداً تحت عنوان سرمایه بازرگانی تعریف میشوند) ، عبارت از صورت پذیریه های عمومی سرمایه صنعتی هستند . از سوی دیگر عبارت از سرمایه های ویژه ، و ولذا رسته های خاص از سرمایه داران ، میباشند که منحصر در این وظایف فعالیت میکنند . بدین سان وظایف مزبور بصورت محیط های ویژه باور سازی سرمایه درمیآیند .

استقلال یابی وظایف بازرگانی و هزینه های دُورانی فقط در مورد سودا - سرمایه است . آن جهت از سرمایه صنعتی که معطوف به دُوران است نه تنها دائماً در حیات سرمایه صنعتی بمثابه کالا - سرمایه و پول - سرمایه وجود دارد ، بلکه در دفتر تجاری ای نیز که در جنب کارگاه است هستی دارد . ولی جنبه مزبور در سودا - سرمایه استقلال پیدا میکند . دفتر تجاری (تجارتخانه) یگانه کارگاه ، سودا - سرمایه را تشکیل میدهد . آن جزئی از سرمایه که در شکل هزینه های دُوران نزد بازرگان بزرگ مورد استفاده قرار میگیرد ، به مراتب بزرگتر از آنی است که نزد سرمایه دار صنعتی بکار میرود زیرا علاوه بر دفتر معاملات جداگانه ای که وابسته به کارگاه صنعتی است ، آن جزو سرمایه ای که تمام طبقه سرمایه دار ، میبایستی از این بابت بکار می انداخته در دست دهه ای بازرگان تمرکز میباید و اینان در ضمن اینکه ادامه وظایف دُورانی را تأمین مینمایند ، هزینه های دُوران را نیز که پیوسته از آن ناشی میگردد بعهده میگیرند .

از بدگاه سرمایه صنعتی هزینه های دُورانی بصورت مخارج غیروالد جلوه میکند و چنین هم هست ولی آنها برای بازرگان بمنزله سرچشمه سود وی تلقی میشوند ، که - با مفروض بودن نرخ عمومی سود - متناسب به درشتی مقدار آن هزینه هاست . بنابراین سرمایه ای که باید برای این هزینه های دُورانی گذاشته شود از لحاظ سودا - سرمایه سرمایه گذاری با آآوری است . بهمین سبب کار بازرگانی ای نیز که سرمایه مزبور خریداری میکند برای آن سرمایه مستقیماً با آوری است .

خود در آن باره شهادت دهند . اینان که به همه امور بازرگانی آگاهند سه تا چهار زبان میدانند هرچه کوشیده اند خدمات خود را در ازای ۲۵ شیلینگ در هفته - یعنی پائین تر از دستمزد یک کارگر مکانیک متخصص - در شهر لندن عرضه نمایند نتیجه ای نگرفته اند .

در صفحه سهدی که در دست نهی جا گذاشته شد ، است میرساند که این مسئله میبایستی باز هم گسترده تر مورد بررسی قرار میگرفت . گذشته از این خواننده را به کتاب دوم سرمایه فصل ششم (هزینه های دوران) صفحه ۱۰۵ - ۱۱۳ * مراجعه میدهم ، که در آنجا مسائل مختلفه مربوط به این مطلب مطرح گردیده است . فیدیش انگلس .

* نگاه کنید به جلد دوم سرمایه ، ترجمه فارسی ، ص ۱۱۸ - ۱۲۴ .

واگرد سرمایه بازرگانی.

قیمت ها

واگرد سرمایه صنعتی عبارت از وحدت زمان تولید و زمان دوران آنست و لذا تمام روند تولید را در بر میگیرد. بالعکس واگرد سرمایه بازرگانی، از آنجهت که در واقع جز حرکت استقلال یافته کالا - سرمایه چیز دیگری نیست، فقط نخستین مرحله دگرسانی کالا - سرمایه $(W - G)$ را بصورت حرکت بازگشت سرمایه ای ویژه نمایش میدهد. $G - W$ و $W - G$ در مفهوم بازرگانی آن عبارت از واگرد سرمایه بازرگانی است. بازرگان آنگاه که میخرد پول خود را مبدل بکالا میکند و سپس آنگاه که میفروشد همین کالا را از نومبدل به پول مینماید و بدینسان این عمل دائما تکرار میشود. دگرسانی سرمایه صنعتی در دوران پیوسته بصورت $W_1 - G - W_2$ نمایش میدهد. پول نقدی که از فروش W_1 یعنی کالای تولید شده بدست میآید برای خرید W_2 یعنی وسائل نوی تولید مصرف میشود. این عمل مبادله واقعی W_1 و W_2 است و بدینسان همان پول دهاره دست بدست میشود. حرکت آن موجب مبادله دو نوع کالای مختلف W_1 و W_2 میگردد. ولی در مورد سرمایه بازرگانی بعکس همان کالا بصورت $G - W - G$ دهار دست عوض میکند. کالا فقط برگشت پول را بسوی بازرگان تأمین مینماید.

هرگاه مثلا سرمایه بازرگانی ۱۰۰ لیره استرلینگ فرض شود و بازرگان به ازای این ۱۰۰ لیره کالا خریداری کند و سپس آنرا به ۱۱۰ لیره استرلینگ بفروشد در آنصورت کالای یکصد تائی وی یک واگرد انجام داده است و تعداد واگرد های سالانه بسته به آنست که این حرکت $G - W - G$ چند بار در سال تکرار میشود.

ما در اینجا از هزینه هائی که ممکن است در دوران تفاوت میان قیمت خرید و قیمت فروش نهفته باشد کاملاً چشم می پوشیم زیرا خارج مزبور در شکلی که اکنون مورد بررسی فاست هیچ تفسیری نمیدهند.

بنابراین تعداد واگرد هائی که یک سرمایه بازرگانی مشخص انجام میدهد را بنام همانندی کامل با تکرار دوره گردیهای پول و بمثابة وسیله سادۀ دوران دارد. همانگونه که اگر همان یک تالر* ده بار

* Taler = Thaler - مسکوک قدیمی آلمان و اتریش برخی دیگر از کشورهای ژرمنی تقریباً معادل سمارک کنونی.

بچرخد ، ده بار معادل ارزش خود کالا میخرد ، همانگونه نیز همان پول - سرمایه واحد بازرگان مثلاً بمبلغ ۱۰۰ اگر ده بار واگرد داشته باشد معادل ده بار ارزش خود کالا خریداری میکند ، یا بدیگر سخن موجب سامان یابی مجموع کالا - سرمایه ای میشود که ده برابر $= 1000$ ، ارزش دارد . ولی تفاوت در این است که در مورد چرخش پول بمثابة وسيله دوران همان سکه پول واحد است که از دستهای مختلف میگردد و لذا مکرراً همان وظیفه واحد را انجام میدهد بنابراین بوسیله سرعت دور زنی خود جانپوش توده ای از مسکوکات وارد در جریان میکند . اما در مورد بازرگان ، همان پول - سرمایه واحد ، ام از هر مسکوکات پولی ای که از آن ترکیب یافته باشد یعنی همان پول - ارزش است که مکرراً معادل مبلغ ارزشی خود ، کالا - سرمایه میخرد و میفروشد و لذا مکرراً بصورت $G + \Delta G$ به مسجداً حرکت خود بمثابة ارزش به ضمیمه اضافه ارزش باز میگردد . این امر به واگرد آن خصلت واگرد سرمایه میبخشد . سرمایه مزبور همواره از دوران پولی بیش از آنچه میبزد بیرون می آورد . این نکته نیز بخودی خود روشن است که با واگرد شتاب یافته سرمایه بازرگانی (که آنجا نیز در یک سیستم اعتباری تکامل یافته باز وظیفه پول بمثابة وسيله پرداخت تفوق پیدا میکند) همان حجم واحد پول نیز سریعتر دور میزند .

ولی واگرد مکرر سرمایه کالا - سودائی هرگز چیزی را بجز تکرار خریدها و فروشها بیان نمیکند . در صورتیکه واگرد مکرر سرمایه صنعتی بهانگردد دوره ای بودن و تجدید مجموع روند باز تولید است (که شامل روند مصرف نیز هست) . بعکس برای سرمایه بازرگانی ، این امر فقط بمثابة شرطی خارجی جلوه میکند . برای آنکه واگرد سریع سرمایه بازرگانی امکان پذیر باشد ، سرمایه صنعتی باید دائماً کالا ب بازار بیفزد و دهماره کالا از آن بیرون آورد . اگر روند باز تولید بطور کلی کند باشد آنگاه واگرد سرمایه بازرگانی نیز آهسته است . البته درست است که سرمایه بازرگانی واسطه واگرد سرمایه مولد است ولی این امر فقط تا حدی است که زمان دوران آنرا کوتاهتر میسازد . سرمایه بازرگانی در مورد زمان تولید ، که خود نیز محدودیتی را از لحاظ زمان واگرد سرمایه صنعتی بوجود میآورد ، مستقیماً تأثیر نمیکند . این نخستین مرز برای واگرد سرمایه بازرگانی است . ولی ثانیاً ، صرف نظر از حدودی که بوسیله مصرف برای باز تولید ایجاد میشوند ، واگرد سرمایه بازرگانی سرانجام بوسیله سرعت و ابعاد مجموع مصرف انفرادی محدود میگردد ، زیرا تمام آن جزئی از کالا - سرمایه که در مصرف - مایه وارد میگردد وابسته به آنست . ولی اگر اکنون (از واگرد هائی چشم پهبوشم که در دوران خود جهان بازرگانی انجام میگیرد و در آن محیط همواره یک بازرگان همان کالا را به بازرگان دیگر میفروشد و هر چند ممکن است این نوع دوران در اوقات سود بازی بسیار شکوفان بنظر آید) ، آنگاه اولاً باید گفت که سرمایه بازرگانی مرحله $W - G$ را برای سرمایه مولد کوتاه میسازد . و در ثانی ، با سیستم اعتباری جدید ، سرمایه بازرگانی جزء بزرگی

از کل سرمایه اجتماعی را در اختیار دارد، بگونه ای که میتواند خریدهای خود را پیش از آنکه خریدها قبلی را بطور قطع بفروش رسانده باشد تکرار نماید. گذشته از این، خواه بازرگان مستقیماً یا خردباز مصرف کنند، بفروشد و خواه میان این دو نفر ۱۲ بازرگان دیگر قرار گرفته باشند، تفاوتی در اصل مطلب بوجود نمی آید. با انعطاف پذیری فوق العاده روند باز تولید، که همواره امکان دارد به آنسوی هر مرز معینی کشیده شود، خود تولید برای بازرگان مانع ایجاد نمیکند و یا اگر ایجاد کند فقط مانع بسیاریارکنش داری است. علاوه بر جدائی میان $W - G$ و $G - W$ که از ماهیت خود کالای ناشی میگردد، در این مورد یک تقاضای مجازی^{*} نیز ایجاد میشود. حرکت سرمایه بازرگانی، علیرغم استقلالش هرگز غیر از حرکت سرمایه صنعتی در درون محیط دوران چیز دیگری نیست. ولی در اثر استقلال پای خود، در درون مرزهای معینی، مستقل از موانع روند باز تولید حرکت میکند و لذا حتی این روند را نیز وادار میکند که از مرزهای خود خارج شود. وابستگی درونی و استقلال برونی تا نقطه ای سرمایه بازرگانی را میکشاند که رابطه درونی قاهرانه و بزرور، از راه یک بحران، دچار برقرار گردد.

از آنجا این پدیده در بحرانشها مشاهده میشود که بحران نخست در خرید و فروش، که مستقیماً با مصرف سر و کار دارد، بروز و ترکش پیدا نمیکند، بلکه در محیط های بازرگانی بزرگ و بانکها، که پول - سرمایه جامعه را در اختیار عد و فروشان قرار میدهند، درمیگردد.

تولید کنند، میتواند واقعا به صادر کنند، بفروشد و صادر کنند، مورد خریداری را به مشتری های خارجی خودش باز فروش نماید و وارد کنند، میتواند مواد خام خود را به کارخانه دار منتقل نماید و کارخانه دار بنده خود محصولات خودش را به عد و فروش انتقال دهد و غیره. ولی در نقطه ای از نقاط که از دید پنهان است کالاها فروش نرفته بجای میمانند، یا آنکه بگونه ای دیگر ذخائر همس تولید کنندگان و بازرگانان واسط تد بهجا آکند، میشود. درست در همین هنگام است که مصرف معمولاً به بالاترین نقطه شکوفائی خود میرسد، قسماً بدین سبب که سرمایه دار صنعتی معینی یکسلسله از سرمایه داران دیگر را پهای بحرکت درمیآورد و قسماً از جهت آنکه کارگران مورد اشتغال اینان در نتیجه کار تمام وقت خود امکان دارند بیش از حد عادی خرج نمایند. همچنین با ازدیاد درآمد

^{*} در متن آلمانی نسخه ای که مورد استفاد و مترجم قرار گرفته است (چاپ Dietz Verlag برلین سال ۱۹۵۰، ص ۳۱۶) "تقاضای فعال (Aktive Nachfrage)" ذکر شده است. با مقایسه ترجمه های فرانسه، روسی و انگلیسی معلوم گردید که این فقط یک اشتباه چاپی است که در اثر شباهت لفظی میان کلمات *fictif* و *actif* روی داده است. قهوائی مطلب مورد بحث نیز میسراند که "تقاضای مجازی" درست است نه "تقاضای فعال". (مترجم)

سرمایه داران مخارج آنان نیز افزایش پیدا میکند. علاوه بر این، چنانکه در کتاب دوم، بخش سوم دیده شد، میان سرمایه ثابت و سرمایه متحرک (حتی اگر از انباشت شتابان نیز چشم پوشی شود) یک گردش دائمی روی میدهد، که بدواً تا آنجا که هرگز وارد در مصرف انفرادی نمیشود، نسبت به مصرف منزه استقلال دارد ولی با این وجود سرانجام بوسیله آن محدود میگردد. زیرا تولید سرمایه ثابت هرگز برای خود به نفسه انجام نمیگیرد بلکه فقط بدان سبب تولید میگردد که بهیشترا آن در محیط های تولیدی مورد استفاده قرار میگیرد که محصولات آنها در مصرف انفرادی وارد میشوند. و لسی معذک این وضع میتواند مدتی بی درد سر ادامه یابد و بوسیله دورنمای تقاضا تشویق گردد و لذا کسب و کار بازرگانان و صاحبان صنایع در این رشته ها در کمال خوبی پیش رود. بحران هنگامی آغاز میشود که مطالبات بازرگانانی که با بازارهای دور معامله دارند (یا در داخل انبارهای آنان جنس آکنده شده است) چنان آهسته و آندک اندک برگردد که بانکها برای پرداخت مطالبات خود فشار بیاورند و یا مهلت سخته هائی که بابت خرید کالاها داده شده است پیش از بازفروش آنها سررسد. آنگاه فروشهای اجباری، یعنی فروش برای پرداخت دیون، آغاز میشود. و به همراه آن کراخ^۲ بروز میکند. که یکباره به رونق ظاهری پایان می بخشد.

ولی جنبه سطحی و غیر عقلانی واگرد در سرمایه بازرگانی باز هم از آنجا تشدید میگردد که واگرد سرمایه بازرگانی واحد میتواند واگرد های سرمایه صنعتی بسیار مختلفی را همزمان یا متوالاً تأمین نماید.

اما واگرد سرمایه بازرگانی نه تنها میتواند به واگرد های سرمایه های صنعتی مختلف تحقق بخشد بلکه میتواند مرحله دگرسانی معکوس کالا - سرمایه را نیز تأمین نماید. مثلاً فرض کنیم که بازرگان متقال را از کارخانه دار می خرد و آنرا به سفید شو میفروشد. بنابراین واگرد همان سرمایه بازرگانی واحد، یعنی در واقع همان $W - G$ که عبارت از سامان پایی متقال است، دو مرحله متقابل را در مورد دو سرمایه صنعتی مختلف مقروض میدارد. تا آنجا که فروش بازرگان بطور کلی برای مصرف بار آور است. WG ی او همواره $G - W$ ی یک سرمایه صنعتی و $G - W$ ی وی همواره $W - G$ ی سرمایه صنعتی دیگری را مقروض میدارد.

اگر ما، آنچنانکه در این فصل عمل کردیم، هزینه های دوران را که با K نمایش می یابند، یعنی آن جزئی از سرمایه را که بازرگان زیاد، بر مبلغ نهاد، در خرید پیش ریز میکند، کنار بگذاریم، آنگاه مسلم است که ΔK نیز، یعنی سود افزوده ای که وی بابت این سرمایه الحاقی بدست می آورد،

* Krach کلمه ای اصلاً آلمانی است که بمعنای فروپیزی یا ترکیدن با سروصد است و در اصطلاح

اقتصادی بین المللی برای بحران ناگهانی مالی و اعتباری بکار میرود.

از بین هرود • بنابراین برای آنکه به بینم چگونه سود و واگرد سرمایه بازرگانی در قیمت ها تأثیر میگذارد • اعمال چنین شیوه تحقیقی اکیدا از لحاظ منطقی و ریاضی درست است •

هرگاه قیمت تولید یک فوند قند یک لیره استرلینگ باشد • آنگاه بازرگان میتواند با ۱۰۰ لیره استرلینگ ۱۰۰ فوند قند خریداری نماید • چنانچه بازرگان درجهان یکسال همین مقدار را بخرد و بفروشد و سود متوسط برابر با ۱۵٪ باشد • در آنصورت وی به ۱۰۰ لیره استرلینگ ۱۵ لیره و بهین یک لیره استرلینگ که قیمت تولید یک فوند قند است ۳ شیلینگ میافزاید • پس در اینصورت وی هر فوند قند را به مبلغ یک لیره استرلینگ و ۳ شیلینگ خواهد فروخت • بهعکس اگر فرضا قیمت تولید یک فوند قند به یک شیلینگ تقلیل مییافت • آنگاه بازرگان می توانست با ۱۰۰ لیره استرلینگ ۲۰۰۰ فوند قند خریداری نماید و هر فوند آنرا به ۱ شیلینگ و یک و چهار پنجم پنی بفروشد • آنگاه بعدا نیز مانند پیش • سود سالانه ۱۰۰ لیره سرمایه ای را که در تجارت قند گذاشته شده بود برابر با ۱۵ لیره استرلینگ میگردد • فقط تفاوت در اینست که وی باید در یک حالت ۱۰۰ و در مورد دیگر ۲۰۰۰ فوند قند بفروش رساند • بالا و پائین بودن قیمت تولید هیچ دخالتی در نرخ سود ندارد • ولی در مورد اینکه هر فوند قند چه مقدار مقوم از جز قیمت فروشی است که به سودا - سود منجر میشود • دارای تأثیر بسیار و تعیین کننده است • یعنی اهمیت آن از جهت مبلغی است که بازرگان روی قیمت کفایت معینی از کالا (محصول) میکند • چنانچه قیمت تولید کالا ناچیز باشد • در آنصورت مبلغی که بازرگان بابت قیمت خرید آن • یعنی در ازای مقادیر معینی از این کالا • پیش ریز مینماید ناچیز است و بنا بر این • با نرخ داده شده سود • مبلغ سودی نیز که وی از این کفایت مشخص کالای ارزان قیمت بدست میآورد ناچیز خواهد بود • یا به عبارت دیگری که دارای همان معناست • وی میتواند در چنین حالت با سرمایه مفروض مثلا ۱۰۰ • مقادیر بزرگتری از این کالای ارزان شده را خریداری نماید و آنگاه سود کل او • که بالغ بر ۱۵ روی ۱۰۰ است • با حصه های کوچک میان هر یک از واحد های این تولید نکالائی توزیع میشود • در حالت عکس نتیجه نیز معکوس خواهد بود • همه اینها تماما با بارآوری زیادتر یا کمتر آن سرمایه صنعتی ای بستگی دارد که بازرگان کالاهای آنرا مورد معامله قرار میدهد • در صورتیکه از این حکم حالتی را مستثنی کنیم که بازرگان انحصارگر است و در عین حال تولید را نیز با انحصار خود درآورد • است • مانند کمپانی هلندی هند شرقی^۲ در زمان خود • آنگاه هیچ چیز احقانه تر از این پندار

^۲ کمپانی هلندی هند شرقی که در سال ۱۶۰۲ تشکیل شده و انحصار بازرگانی با هند شرقی را از جانب دولت هلند بدست آورد • بود • در واقع ابزار بورژوازی هلند برای استعمار اندونزی بشمار میسرقت • بدین سبب از بدو تشکیل خود با مبارزه سرسختانه رقیبانش چون پرتغال و انگلستان دست بگریبان بود • منافعی که این کمپانی بدست آورد نقش مهمی در انباشت بدوی سرمایه در هلند ایفا نمود •

جاری نیست که گهها بازرگان بنا بمیل و اراده خود میتوانند کالای زیادی را با سود کم یا مقدار کمی کالا را با سود بسیاری که روی هر واحد کالا میکشد و بفروش رسانند. مرزهای دوگانه ای که در مورد قیمت فروش وجود دارند از سوی مهارت از قیمت تولید است که در اختیار بازرگان نیست و از سوی دیگر نرخ متوسط سود است که آنهم از اختیاری خارج است. تنها چیزی که منوط به تصمیم اوست مهارت از اینست که آیا وی مایل است با کالاهای ارزان قیمت تجارت کند و یا داد و ستد خود را مصرف به کالاهای گران قیمت میکند و در این موارد هم مقدار سرمایه ای که در اختیار دارد و شرایط دیگر در تصمیم او مؤثرند. بنابراین این رفتار بازرگان صرفاً وابسته به درجه تکامل شیوه تولید سرمایه داری است نه منوط به آنچه دلخواه اوست. يك کمپانی ساده بازرگانی، مانند کمپانی قدیم هند شرقی هلند که انحصار تولید را در دست داشت و میتواند چنین پندارد که گهها ممکن است اسلحه را که در دست بالا با اوایل تولید سرمایه داری مطابقت داشت و در شرایط کاملاً تغییر یافته ای ادامه داد (۴۰).

آنچه این پیش داوری عامه را که مانند همه تصورات باطل درباره سود و غیره از دیدگاه داد و ستد صرف و از پیش داوری تاجرانه سرچشمه میگردد و همچنین برپا نگاه میدارد، از جمله معلول عوامل زیرین است:

اولاً: پدیده های رقابتی که فقط مربوط به توزیع سود است - سود میان تک بازرگانان، یعنی کسانی است که صاحب حصه ای از کل سرمایه بازرگانی هستند، چنانکه اگر مثلاً یکی از آنها ارزان تر

قیام های مکرر مردم اندوژی که با بیزنس تمام سرکوب شد و منجر به مهاجرت بسیاری از مردم این کشور گردید از یک سو و اقبال قدرت سیاسی هلند در جریان مقابله با رقبای نیرومند از سوی دیگر، سرانجام کمپانی هند شرقی هلند را دچار فرمایشی و ورشکست ساخت و در سال ۱۷۹۸ منحل گردید. (۴۰) "اصولاً هر قدر هم که قیمت بالا باشد، سود همواره همان که بود باقی میماند. سود جای خود را مانند جسم شناوری که در معرض جذب قرار گرفته است حفظ میکند. بنابراین تا قیمتها بالا میروند سود اگر قیمت خود را ترقی میدهد و تا قیمتها تنزل میکنند سود اگر قیمت را پایین میآورد." (Corbet: "An Inquiry into the causes etc. of the wealth of Individuals", London, 1841, p. 20).

آنچه که در اینجا بطور کلی در متن مورد بحث است فقط مربوط به بازرگانی عادی است و از سود بازاری که بطور کلی مانند همه مسائل مربوط به تجزیه سود - سرمایه، خارج از دایره بررسی ما قرار دارد، سخنی در میان نیست. سود بازرگانی مهارت از ارزشی است که به سرمایه افزوده میشود و مستقل از قیمت است. دومی (سود بازاری) بر پایه تغییر ارزش سرمایه یا خود قیمت قرار گرفته است. (همان اثره ص ۱۲۸).

میفروشد تا بتواند رقیب خود را از میدان درکند .

ثانیا : اقتصاد دانی یا یال و کیهال پرونومور روشر* هنوز میتواند در لپهزیک* چنین پندارد که "خردمندی و بشر دوستی" آن عللی بود ه اند که موجب تغییر در قیمت های فروش شده اند و تخفیر مزبور بهیچوجه بی آمد منقلب شدن خود شیوه تولید نبود ه است .

ثالثا : اگر قیمت های تولید در پی بالا رفتن نیروی پارآور کار تنزل نمایند و لذا قیمت های فروش نیز تقلیل یابند ه آنگاه تقاضا غالبا تند تر از عرضه بالا میرود ه ه همراه آن قیمت های بازار بگونه ای ترقی میکنند که قیمت های فروش بهیچاز سود متوسط عاید می سازند .

رابعا : ممکن است که بازرگانی قیمت فروش را پائین آورد ه (علی که در هر حال جز پائین آوردن سود متداولی که وی روی قیمت میگذرد چیز دیگری نیست) ه تا واگرد سرمایه بزرگتری را که وی در کسب خود نهاد ه است سهیخته نماید .

تمام آنچه ذکر شد اموری است که فقط به رقابت میان خود بازرگانان مربوط می شوند .

سابقا در کتاب اول** نمود ه شد که بالا یا پائین بودن قیمت کالا نه تعیین کننده ه حجم اضافه ارزشی است که سرمایه مشخص تولید میکند و نه تعیین نرخ اضافه ارزش آن ه و این با وجود آنست که قیمت هر واحد کالا ه و از آنجهت نیز جزء اضافه ارزشی که در این قیمت وارد است ه میتواند ه بر حسب کثیت نسبی کالائی که بوسیله مقدار مشخصی کار تولید میشود ه بزرگتر یا کوچکتر باشد . قیمت های هر کثیتی از کالا ه تا آنجا که با ارزشها انطباق دارند ه بوسیله مجموع مقدار کاری که در این کالاها تجسم یافته است تعیین میگردد . هرگاه مقدار کمی کار در کثیت زیادی کالا تجسم پیدا کرده باشد ه آنگاه قیمت هر واحد از کالا پائین و اضافه ارزش نهفته در آن کم است . حالا اینکه کار تجسم یافته در یک کالا در چه نسبتی به کار اجرت یافته و اجرت نیافته تقسیم میشود و لذا چه مقداری از این قیمت نمایشگر اضافه ارزش است ه امری است که با مجموع این مقدار کار و بنابراین با قیمت کالا ربطی ندارد . ولی نرخ اضافه ارزش به آن مقدار مطلق اضافه ارزشی که در قیمت هر واحد کالا نهفته است بستگی ندارد بلکه وابسته به مقدار نسبی آن است ه وابسته به نسبت آن به دستمزد است که در همان کالا نهفته است . بهمین سبب نرخ اضافه ارزش میتواند ه با وجود کوچک بودن مقدار مطلق اضافه ارزش در هر یک از واحدهای کالا ه خود بزرگ باشد . این مقدار مطلق اضافه ارزش که در هر یک از واحدهای کالا وجود دارد در مرحله نخست وابسته به پارآوری کار است و فقط در درجه دوم است که به تقسیم کار بهر

* Roscher - درباره این اقتصاد دان به زهرنوسر پیشین مترجمد بخش سوم همین جلد مراجعه شود .

** Leipzig یکی از بهترین شهرهای آلمان شرقی که امروز در قلمرو جمهوری دموکراتیک آلمان قرار دارد .

*** سرمایه ه ترجمه فارسی ه جلد اول ه فصل پانزدهم ص ۴۷۱ - ۴۷۹ .

حسب کار مزد یافته و مزد نیافته بستگی دارد .

اکنون دیگر برای قیمت فروش بازرگانی و قیمت تولید فقط عمارت از شرط خارجی ای است که از پیش داده شده است .

در زمانهای پیشین سطح بالای قیمت های بازرگانی اولاً معلول گرانی قیمت های تولید و یکنس پایین بودن سطح بازاریابی بود و در ثانی نتیجه فقدان یک نرخ عمومی سود بود و بگونه ای که سرمایه بازرگانی حصه ای را که از اضافه ارزش برداشت مینمود بسیار بزرگتر از آن سهمی بود که در صورت تحرك عمومی سرمایه ها باید به سرمایه منور میرسد . بنابراین پایان یافتن این وضع از هر دو جهت مذکور نتیجه تکامل شبهه تولید سرمایه داری است .

واگرد های سرمایه بازرگانی و بر حسب رشته های مختلف داد و ستد و طولانی تر یا کوتاهتر ولذا تعداد سالانه آنها بزرگتر یا کوچکتر است . در درون رشته واحد داد و ستد نیزه بر حسب مراحل مختلفه دور اقتصادی و واگرد تندتر یا کندتر است . با این وجود تعداد میانگینی از واگرد ها انجام میشود که از راه تجربه بدست میآید .

پیش از این دیدیم که واگرد سرمایه بازرگانی با واگرد سرمایه صنعتی متفاوت است . این تفاوت ناشی از ماهیت خود امور است . مرحله جداگانه ای از مراحل واگرد سرمایه صنعتی بصورت واگرد کامل سرمایه ویژه بازرگانی بروز میکند ، یا لاقط قسمتی از واگرد آن سرمایه را بانجام میرساند . واگرد سرمایه بازرگانی نیز در رابطه دیگری نسبت به تعیین سود و قیمت قرار میگیرد .

در مورد سرمایه صنعتی و واگرد از سوی مبین ادواری بودن با تولید است و بنابراین سود و کالاهایی که در یک زمان معین به بازار ریخته میشود وابسته به آنست . از سوی دیگر ، زمان دوران مرزی را تشکیل میدهد که در واقع مرز گسترش یابند و ای است ولذا بیش و کم نقش محدود کننده ای در مورد تشکیل ارزش و اضافه ارزش ایفا میکند ، زیرا دامنه روند تولید را متأثر میسازد . بنابراین در مورد حجم اضافه ارزشی که طی یکسال تولید شده است ولذا در تشکیل نرخ عمومی اضافه ارزش و واگرد نقش تعیین کننده ای دارد ، اما نه بمثابة عامل مثبت بلکه بصورت عاملی که محدود کننده است . بعکس برای سرمایه بازرگانی نرخ متوسط سود مقدار از پیش معلومی است . سرمایه بازرگانی در ایجاد سود یا اضافه ارزش مسلماً دخالتی ندارد و فقط تا حدی در تشکیل نرخ عمومی سود بصورت عامل تعیین کننده وارد میشود که حصه خود را از مجموع سودی که سرمایه صنعتی تولید نموده است به نسبت سهمی که در کل سرمایه دارد برداشت میکند .

هر قدر تعداد واگرد های یک سرمایه صنعتی و تحت شرایطی که در کتاب دوم به بخش دوم ذکر شده است ، بیشتر باشد ، حجم سودی که آن سرمایه بهار میآورد بزرگتر خواهد بود . البته با استقرار

نرخ عیوض سود دیگر توزیع کل سود میان سرمایه های مختلف بر حسب نسبت شرکت مستقیم آنها در تولید مجموع سود انجام نمیشود، بلکه براین اساس قرار دارد که سرمایه های مزبور چه جزو مشخصی از سرمایه کل را تشکیل میدهند، یعنی توزیع سود به نسبت درشتی سرمایه هاست. ولی با وجود این هیچ تغییر اساسی در اصل مطلب پیدا نمی شود. هر قدر تعداد واگرد های کل سرمایه صنعتی بیشتر باشد حجم مجموع سود، حجم اضافه ارزشی که طی سال تولید شده، بزرگتر خواهد بود. ولذا در صورتیکه شرایط دیگر یکسان مانده باشند نرخ سود نیز بزرگتر میشود. ولی در مورد سرمایه بازرگانی وضع بگونهای دیگر است. برای این سرمایه نرخ سود مقدار از پیش معلوس است، که از یک سو بوسیله حجم سود تولید شده سرمایه صنعتی معین میگردد، و از سوی دیگر بوسیله مقدار نسبتی کل سرمایه بازرگانی، بوسیله رابطه کسی آن با مجموع سرمایه ای که در روند تولید و در روند دوران پیش ریز شده است، تعیین میشود. البته تعداد واگرد های سرمایه بازرگانی، بنحو تعیین کننده ای در رابطه آن با سرمایه کل یا در مقدار نسبتی سرمایه بازرگانی ای که برای دوران ضرورت دارد، مؤثر است. زیرا روشن است که مقدار مطلق سرمایه بازرگانی ای که لازم است و سرعت واگرد آن، به نسبت معکوس یکدیگر قرار دارند. ولی در صورتیکه شرایط دیگر ثابت فرض شده باشند، مقدار نسبتی سرمایه بازرگانی، جزئی که این سرمایه در سرمایه کل تشکیل میدهد، بوسیله مقدار مطلق آن تعیین میگردد. چنانچه کل سرمایه ۱۰۰۰۰ فرض شود و سرمایه بازرگانی $\frac{1}{3}$ آنرا تشکیل دهد، در آن صورت = ۱۰۰۰ خواهد بود. و اگر کل سرمایه ۱۰۰۰ باشد آنگاه $\frac{1}{3}$ آن برابر با ۱۰۰ میشود. بدینسان مقدار مطلق سرمایه بازرگانی بنا بر مقداری که سرمایه کل دارد مختلف است، در حالیکه مقدار نسبتی آن ثابت میماند. ولی در اینجا فرض میکنیم که مقدار نسبتی آن معلوم است و آنرا مثلا $\frac{1}{3}$ قرار میدهیم. ولی همین مقدار نسبتی بنه خود بوسیله واگرد معین میشود. اگر واگرد سریع باشد مقدار مطلق سرمایه بازرگانی در حالت اول برابر با ۱۰۰۰ لیره استرلینگ و در حالت دوم برابر با ۱۰۰ است. ولذا مقدار نسبتی آن = $\frac{1}{3}$ است. هرگاه واگرد کند تر باشد میتوان فرض کرد که مقدار مطلق سرمایه بازرگانی در حالت اول = ۲۰۰۰ و در حالت دوم = ۲۰۰ است. به همین سبب مقدار نسبتی آن از $\frac{1}{3}$ به $\frac{1}{6}$ سرمایه کل ترقی یافته است. شرایطی که موجب کوتاه شدن واگرد متوسط سرمایه بازرگانی میشوند به نسبت خود از مقدار مطلق سرمایه بازرگانی میکاهند ولذا موجب بالا رفتن نرخ عیوض سود میگردد (مثلا در مورد تکامل وسائل ترابری) در صورت عکس، معکوس این حالت بروز میکند. شیوه تکامل یافته تولید سرمایه داری، در مقایسه با اوضاع پیشین قائلر دوگانه ای روی سرمایه بازرگانی اعمال میکند بدین قرار: واگرد همان مقدار کالا با حجم کمتری از سرمایه بازرگانی واقعا وارد در عمل انجام میگیرد. بسبب واگرد سریع سرمایه بازرگانی و سرعت بیشتر روند باز تولید، که واگرد سریعتر بر پایه آن قرار دارد، نسبت سرمایه بازرگانی به

سرمایه صنعتی کاهش پیدا میکند . از سوی دیگر : با تکامل شیوه سرمایه داری سراسر تولید بصورت تولید کالا درمیآید و لذا همه محصول بدست عاملین دوران من افتد . علاوه براین در شیوه تولید پیشین که تولید بقیاس کوچک انجام میگرفت ، صرف نظر از حجم محصولات که مستقیماً بصورت طبیعی بوسیله خود تولید کنندگان مصرف میشد و نیز حجم بیگانه‌بهاشی که بصورت جنس انجام میگرفت ، قسمت بسیار بزرگی از تولید کنندگان کالای خود را مستقیماً به مصرف کنندگان میفروختند یا بنا بر سفارش خصوصاً آنها کار میکردند . بنابراین هرچند در شیوه های تولید پیشین ، سرمایه تجارت نسبت به کالا - سرمایای که بوسیله سرمایه مزبور واگرد مینماید بزرگتر است ، ولی با این وجود سرمایه مزبور

۱ - بطور مطلق کوچکتر است ، زیرا جز " فوق العاده ناچیزی از محصول کل بصورت کالا تولید میشود و باید بمثابة کالا - سرمایه بگرددش درآمد بدست سوداگران بیاختد . سرمایه بازرگانی کوچکتر است زیرا کالا - سرمایه کمتر است . ولی در عین حال سرمایه مزبور بطور نسبی بزرگتر است ، و این تنها بسبب کندی نهاد واگرد آن ، و تنها در نسبت با حجم کالاهایی که این سرمایه واگردان میکند نیست . بزرگی این سرمایه بسبب آنست که قیمت این توده کالا ، و لذا سرمایه بازرگانی ای که باید در ازای آن پیش ریز شود ، در نتیجه ضعف با رآوری کار بزرگتر از آن تولید سرمایه داری است و بنابراین همان مقدار ارزش در حجم کمتر کالا نمایش پیدا میکند .

۲ - بر پایه شیوه تولید سرمایه داری نه تنها توده کالایی بزرگتری تولید میشود (که ضمناً باید ارزش کاهش یافته این توده کالا را نیز بحساب آورد) ، بلکه توده کالای همانندی ، مثلاً گندم ، حجم کالایی بیشتری را تشکیل میدهد ، یعنی همواره مقادیر بیشتری از آن کالا در داد و ستد وارد میگردد . در نتیجه این پدیده نه تنها حجم سرمایه بازرگانی ، بلکه حجم همه سرمایه ای که در دوران گذاشته میشود ، افزایش می یابد ، مثلاً از قبیل سرمایه هائی که در کشتی رانی ، راه آهن ها ، تلگراف و غیره نهاد میشود .

۳ - ولی نکته دیگری که طرح آن به مسئله " رقابت سرمایه ها " مربوط میشود اینست : با پیشرفت تولید سرمایه داری ، سرمایه بازرگانی غیر فعال یا نیمه فعال ، در اثر سهولتی که برای رخنه کردن آن در تجارت کوچک پیدا میشود ، با ازدیاد سود بازی و بیش آئی سرمایه آزاد ، رشد میکند . اما در صورتیکه مقدار نسبی سرمایه بازرگانی ، در رابطه با کل سرمایه ، معلوم فرض شود ، آنگاه اختلافی که در واگرد های رشته های مختلف داد و ستد روی میدهد نه در مقدار مجموع سودی که سهم سرمایه بازرگانی میشود مؤثر است و نه نرخ عمومی سود را متأثر میسازد . سود بازرگان بوسیله سود کالایی که وی واگردان میکند تعیین نمیشود ، بلکه منوط به مقدار پول - سرمایه ای است که وی برای انجام این واگرد پیش ریز مینماید . اگر نرخ عمومی سود سالانه ۱۵% باشد و بازرگان ۱۰۰ لیره

استرلینگک پیش ریز نماید ، آنگاه چنانچه سرمایه او یکبار در سال واگرد نماید کالای وی بمبلغ ۱۱۵ فروخته خواهد شد . هرگاه سرمایه وی پنج بار در سال واگرد داشته باشد در آنصورت وی کالا - سرمایه را که قیمت تولیدش ۱۰۰ است ، سالانه پنج بار بمبلغ ۱۰۳ خواهد فروخت ولذا در تمام سال کالا - سرمایه ای بمبلغ ۵۰۰ را به ۵۱۵ بفروش خواهد رساند . ولی این عمل ، در هر دو حالت ، برای سرمایه پیش ریخته او که ۱۰۰ است سود سالانه ای بمبلغ ۱۵ بار میآورد . اگر غیر از این میبوده آنگاه لزوماً سودی که سرمایه بازرگانی به نسبت تعداد واگردهای خود بدست میآورد بایستی خیلی بالاتراز سود سرمایه صنعتی میشد ، امری که با قانون نرخ عمومی سود تناقض دارد .

بنابراین تعداد واگردهای سرمایه بازرگانی در رشته های مختلف داد و ستد ، مستقیماً در قیمت های تجارتی کالاها تأثیر میکند . میزان افزودن تجارتی بر قیمت ، یعنی آن جزء مقسوم از سود بازرگانی سرمایه معلوم که زیاد ، بر قیمت تولید روی هر واحد کالا کشید ، میشود ، با تعداد واگردها نسبت معکوس دارد ، یا بدیگر سخن به نسبت معکوس سرعت واگرد سرمایه بازرگانی در رشته های گوناگون کسب و تجارت است . اگر یک سرمایه بازرگانی سالانه پنج بار واگرد داشته باشد ، آنگاه آنچه را که سرمایه مزبور بعنوان افزودن تجارتی روی کالا - سرمایه برابر ارزشی میکشد فقط عمارت از $\frac{1}{5}$ افزودن می خواهد بود که یک سرمایه بازرگانی دیگر با امکان یک واگرد در سال روی کالا - سرمایه ای بهمان مقدار می کشد .

تأثیری که زمان متوسط واگرد سرمایه ها در رشته های گوناگون داد و ستد ، روی قیمت فروش میکند ارد باین توجه میگردد که در ارتباط با این سرعت واگرد ، همان حجم واحد سود ، که بر حسب مقدار معلوم سرمایه بازرگانی ، بر پایه نرخ عمومی سالانه سود ، تعیین میگردد ، ولذا مستقل از خصلت ویژه معامله بازرگانی این سرمایه است ، میان توده کالائی که دارای ارزش واحد است بطور متفاوت توزیع میشود . اگر مثلاً واگرد پنج بار در سال باشد در آنصورت $\frac{1}{5} = ۲۰\%$ خواهد بود و بالعکس اگر سالانه یک واگرد باشد ۱۵٪ به قیمت کالا افزودن میشود .

بنابراین همان نرخ واحد سود بازرگانی ، بر حسب طول زمان واگردی که در رشته های گوناگون داد و ستد وجود دارد ، قیمت فروش کالاها را بنا به درصد های کاملاً متفاوتی ، در نسبت با ارزش کالا - های مزبور ، افزایش میدهد .

بالعکس در سرمایه صنعتی ، زمان واگرد بهیچوجه در مقدار ارزشی واحد های کالای تولید شده تأثیری ندارد ، هر چند زمان مزبور حجم ارزشها و اضافه ارزشهایی را که در مدت معلوم بوسیله یک سرمایه مشخص تولید میگردد ، بسبب تأثیری که در حجم کار مورد بهره کسی اعمال میکند ، متأثر میسازد . البته بمجرد آنکه قیمت های تولید نظر را بخود جلب میکنند این امر از دیدن پنهان می ماند و بگونه

دیگری نمود میکند، ولی این فقط از آنجهت است که قیمت های تولید کالا های مختلف و بنا بر قوانینی که قبلا باز نموده شد، از ارزشهای خود منحرف میگردند. هرگاه تمام روند تولید و تولید و تود های کالایی که بوسیله مجموع سرمایه صنعتی تولید شده است مورد توجه قرار دهیم، و آنگاه فوراً تأیید قانون عام بدست می آید.

بنا بر این در حالیکه یک بررسی دقیق تر درباره تأثیری که زمان واگرد در رابطه با سرمایه صنعتی روی ارزش آفرینی اعمال میکند، درباره مارا بقانون عام و به بنیاد اقتصاد سیاسی میکشاند، که طبق آن ارزش کالاها بوسیله زمان کار نهفته در درون آنها تعیین میگردد، و تأثیر واگرد های سرمایه بازرگانی روی قیمت های تجاری پدید می آید، هائی را نشان میدهد، که بدون یک تحلیل بسیار گسترده، از حلقه های واسطه، چنین نمود میکنند که گویا سرمایه تعیین صرفاً خود سرانه قیمت ها قرار گرفته اند، یعنی بطور ساده چنان است که گویی ناگهان سرمایه خود تصهیم میگیرد سالانه مقدار معینی سود بدست آورد. درست بسبب همین تأثیر واگرد هاست که بنظر میرسد گویا روند دوران است که تا حدود معینستی مستقل از روند تولید، قیمت کالاها را تعیین می نماید. همه نظرات سطحی و عرضی درباره روند نام باز تولید مأخوذ از دیدگاه سرمایه بازرگانی و از تصوراتی است، که حرکات ویژه سرمایه مزبور در ماغ حاملین دوران برمی انگیزد.

اگر درست است که تحلیل روابط واقعی و درونی روند تولید سرمایه داری امری بسیار پیچیده و مستلزم کار و کوششی بی اندازه دقیق است — همچنانکه خواننده با زحماتی که بخود هموار ساخته به این نکته پی برده است — و اگر درست است که تحلیل حرکات مرئی و صرفاً ظاهری به حرکات واقعی و درونی، یک عمل علمی است و آنگاه این مسئله بخودی خود کاملاً فیهید می شود، که چگونه می باید در مخیله حاملین تولید و دوران سرمایه داری پندارهائی درباره قوانین تولید پدید آید، که کاملاً منحرف از قوانین مزبور میباشد و جز با زتاب حرکت ظاهری در ضمیر چیز دیگری نیستند. تصورات یک بازرگان، یک سود باز بورس، یک بانکدار، و ناگزیر کاملاً وارونه است. تصورات کارخانه داران، و در اثر عملیات دورانی و هم تراز شدن نرخ عموماً سود، مخلوط میگردد. (۴۱) رقابت نیز ضرورتاً در این مغزها

(۴) ذیلا تذکر خلی ساده لوحانه ولی در ضمن حال بسیار درستی را میآوریم: "پس این امر نیز که همان کالا و نوع واحدی از آن نزد فروشندگان مختلف با قیمت های بکلی متفاوت خریداری شود، بی شک در موارد بسیار یک محاسبه نادرست است"

(Feller und Odermann, "Das Ganze der Kaufmännischen Arithmetik", 7. Aufl., 1859 (S. 451).

این نشان میدهد که چگونه تعیین قیمت صرفاً بگونه ای نظری و تجریدی انجام میگردد.

نقش کاملاً گمراه کنند. ای ایفا میکند. چنانچه حدود ارزش و اضافه ارزش معلوم باشد به آسانی دیده میشود چگونگی رقابت میان سرمایه ها، ارزشها را به قیمت های تولید و باز پس از آن به قیمت های تجاری مبدل میسازد و اضافه ارزش را تبدیل به سود متوسط مینماید. ولی بدون معلوم بودن این حدود فهم این مطلب غیرممکن است که چرا رقابت، نرخ عموماً سود را بجای این حد بحد دیگر میرساند، چرا مثلاً بجای ۱۰۰٪ به ۱۵٪ تبدیل میکند. رقابت میتواند، دست بالا، نرخ سود را به سطح واحدی تحویل نماید. ولی در رقابت مطلقاً هیچ عنصری وجود ندارد تا بتواند خود سطح مزبور را معین کند. بدینسان از دیدگاه سرمایه بازرگانی، خود واگرد به مثابه عامل تعیین کننده قیمت جلوه میکند. از سوی دیگر، در حالیکه سرعت واگرد سرمایه صنعتی از این لحاظ روی حجم سود ولذا روی نرخ سود تأثیر تعیین کننده و محدود سازنده ای اعمال میکند که سرمایه معین را قادر میسازد مقدار بیشتری کار را مورد بهره کشی قرار دهد، در مورد سرمایه بازرگانی، نرخ سود در خارج از آن تعیین میشود و رابطه درونی نرخ مزبور با تشکیل اضافه ارزش کاملاً محو میگردد. هرگاه همان سرمایه صنعتی با وجود یکسان ماندن شرایط دیگر و از جمله با یکسان بودن ترکیب آلی خود، سالانه بجای چهار چهار بار واگرد داشته باشد آنگاه در برابر اضافه ارزش ولذا در برابر سود تولید میکند. و این امر آنگاه و تا زمانی که سرمایه مزبور انحصاراً اسلوب تولیدی کامل تری را در دست دارد و این اسلوب چنین امکان تسریعی در واگرد را برای آن سرمایه میسر میسازد، بگونه چشمگیری نمایان میگردد. بعکس، اختلاف زمان واگردها در رشته های مختلف داد و ستد در این امر ظاهر میشود که سود حاصل از واگرد يك کالا - سرمایه معین بها تعداد واگرد های پول - سرمایه ای که موجب واگرد این کالا - سرمایه میشود، در نسبت معکوس قرار میگیرد. سود کم و واگرد سریع*، همانا اصلی است که تعقیب آن برای دکاندار** جنبه اصولی دارد.

از این گذشته، خود بخود مفهوم است که این قانون واگرد های سرمایه بازرگانی در هر یک از رشته های داد و ستد، حتی اگر از تناوب واگرد های تندتر و کندتر، که از کم هم در میروند، چشمپوشی شود، فقط در مورد متوسط واگرد هائی صادق است که مجموع سرمایه بازرگانی نهاد، در رشته مزبور انجام میدهد. ممکن است سرمایه A که مانند سرمایه B در همان رشته بکار افتاده است واگرد هائی بیشتر یا کمتر از متوسط داشته باشد. در این حالت سرمایه های دیگر بیشترها کمتر واگرد میکنند. این امر در واگرد مجموع بود، سرمایه ای که در این رشته گذاشته شد، است تغییر پذیری پدید نمی آورد. ولی برای تک بازرگان یا برای خرد، فروش دارای اهمیت تعیین کننده ای است. در این مورد بازرگان یا خرد،

* در متن بزبان انگلیسی: Small profits and quick returns

** در متن: Shopkeeper

فروش مزبور اضافه - سودی عاید میدارد ، عینا مانند سرمایه داران صنعتی که تحت شرایط مساعدتری نسبت به متوسط ، اضافه - سود هائی بدست میآورند . در صورتیکه رقابت مجبور سازد ، آنگاه وی میتواند ارزانتر از همکاران خویش بفروشد بدون آنکه سود خود را بهائین تراز متوسط تنزل دهد . اگر شرایطی که برای وی امکان واگرد سرمایه را فراهم میسازد خود ، مانند محل فروشگاه ، شرایط قابل خریدی باشند ، در آن صورت وی میتواند بابت آن شرایط بهره ویژه ای بپردازد ، یعنی جزئی از اضافه - سود او به بهره زمین مبدل می گردد .

سرمایه پول - سودائی

حرکات فنی ای که پول در روند دورانی سرمایه صنعتی انجام میدهد - و ما اکنون میتوانیم سرمایه کالا - سودائی را نیز به آن ضمیمه نمائیم (زیرا این سرمایه جزئی از حرکت دورانی سرمایه صنعتی را به مثابه وظیفه ویژه متعلق به خود بمعهد میگیرد) - موجب استقلال عمل سرمایه خاصی میشوند و که حرکات مزبور و فقط آن حرکات را به مثابه معاملات ویژه خود انجام میدهد و سرمایه مزبور را مبدل به سرمایه پول - سودائی میکنند . یک جزء از سرمایه صنعتی و بگفته دقیق تر جزئی از سرمایه کالا - سودائی نیز همواره شکل پول دارد ولی نه بصورت پول - سرمایه بطور کلی و بلکه بصورت پول - سرمایه ای که این وظایف فنی را انجام میدهد . پس اکنون جزء مشخصی از کل سرمایه جدا میشود و بصورت پول - سرمایه ای استقلال پیدا میکند که وظیفه سرمایه داری آن منحصر عبارت از انجام این معاملات برای مجموع طبقه سرمایه داران صنعتی و بازرگانی است . همانند مورد سرمایه کالا - سودائی در این حالت نیز جزئی از سرمایه صنعتی و که بصورت پول - سرمایه در روند دوران وجود دارد جدا میشود و این عملیات مربوط به روند باز تولید را برای مجموع بقیه سرمایه انجام میدهد . بنابراین حرکت این پول - سرمایه باز هم جز حرکات بخش استقلال یافته ای از سرمایه صنعتی و که روند باز تولید خود را طی میکند و چیز دیگری نیست .

سرمایه در شکل پول و فقط در صورت و تا آنجا که سرمایه گذاری نشو انجام میگیرد - چنانکه در مورد انباشت نیز چنین است - بمنزله نقطه آغاز و نقطه انجام حرکت دیده میشود . ولی برای هر سرمایه ای که در جهان روند خود قرار دارد ، نقطه آغاز و نقطه انجام جز مرحله گذاری بیش نیست . از آنجا که سرمایه صنعتی از هنگام خروج خود از محیط تولید تا ورود مجدد به همان محیط باید استحاله $W - G - W'$ را از سر بگذراند ، در واقع ، چنانکه سابقاً در مورد گردش ساده کالاها دیده شد ، فقط عبارت از نتیجه نهائی یک مرحله از دگرسانی است ، تا بتواند پس از آن نقطه آغاز برای مرحله عکس و مکمل مرحله اول گردد . و همچنین در مورد سرمایه بازرگانی $W - G$ ی سرمایه صنعتی همواره بصورت $G - W - G$ نمایش پیدا میکند معذک برای آن سرمایه نیز بمجرد اینکه یکبار وارد عمل گردید روند واقعی دایما همان $W - G - W$ است . ولی سرمایه بازرگانی معاملات $W - G$ و $G - W$ را همزمان انجام میدهد . یعنی اینطور نیست که یک سرمایه در مرحله $W - G$ و سرمایه

دیگر در مرحله $G - W$ قرار داشته باشد ، بلکه همان سرمایه واحد بسبب ادامه روند تولید در یک زمان هم دائما خرید میکند و هم دائما میفروشد ، و همواره در آن واحد در هر دو مرحله قرار دارد . در اثنای که یک جزء از این سرمایه به پول مبدل میشود تا پس از آن دوباره به کالا بدل گردد ، جزء دیگر آن در همان حال به کالا مبدل میشود تا از نوبه پول تبدیل گردد .

این مسئله که آیا پول در اینجا بمنزله وسیله دوران عمل میکند یا بمنزله وسیله پرداخت و مستلزمی است که به شکل مبادله کالا بستگی دارد . در هر دو حال سرمایه دار باید دائما به اشخاص بسیاری پول بپردازد و دائما از بسیاری اشخاص پول دریافت دارد . این عمل صرفا فی پرداخت و دریافت پول ، فی نفسه کاری را تشکیل میدهد که هرگاه پول بمنزله وسیله پرداخت عمل نماید ، مستلزم محاسبات موازنه ای و عملیات تهاتری است . این کار خود یک هزینه دورانی است و کاری ارزش آفرین نیست . کار مزبور از اینراه کوتاهتر میشود که بخش هژده ای از عاملین یا سرمایه داران این عملیات را برای بقیه طبقه سرمایه دار انجام میدهند .

جزء معینی از سرمایه باید همواره بصورت کج ، یعنی پول - سرمایه بالقوه موجود باشد : ذخیره و وسائل خرید ، ذخیره و وسائل پرداخت ، سرمایه بنگار نیاخذ ، ای که در شکل پول انتظار راه افتادن خود را میکند ، و قسمتی از سرمایه دائما بدین شکل به عقب برمیگردد . این امر علاوه بر احوال متوسط به وصول ، مستلزم اقدامات احتیاطی گنجینه نیز هست که بنوع خود عمل هژده ای است . بنا بر این در واقع چنین است که پیوسته گنجینه به وسائل دوران و وسائل پرداخت تبدیل میشود و دوباره در پی پولهایش که از فروش و پرداختهای سررسیده وصول میشود از نو تشکیل میگردد . این حرکت دائمی قسمتی از سرمایه که بصورت پول وجود دارد و از وظیفه خود سرمایه جدا گشته است عبارت از عمل صرفا فی است که کار هژده ای را ایجاد میکند و مستلزم مخارجی است که در زمره هزینه های دوران بشمار می رود .

تقسیم کار به آنجا میکشاند که این عملیات فی وابسته به وظایف سرمایه ، تا آنجا که امکان باشد برای تمام طبقه سرمایه دار ، بوسیله بخش هژده ای از عاملین یا سرمایه دارانی تأمین میشود که احوال مزبور را منحصر وظیفه خود قرار داده یا در دست خهش متمرکز ساخته اند . در اینجا نیز مانند مورد سرمایه بازرگانی ، تقسیم کار دارای معنای دوگانه ای است . وظیفه مذکور بصورت کسب و کار هژده ای در پی آید ، و چون این کسب و کار هژده ای برای مکانیسم پولی تمام طبقه سرمایه دار انجام میگردد متمرکز پیدا میکند و بمقیاس بزرگی اداره میشود . باز در اینجا در درون همین کسب هژده تقسیم کار دیگری روی میدهد ، خواه از راه تجزیه آن به رشته های مختلف و مستقل از یکدیگر و خواه بوسیله تشکیل کارگاههایی در داخل همان رشته (ادارات بزرگه ، تعداد زیادی درخردار و صندوقداره توسعه

باز هم گسترده تر تقسیم کار) . پرداخت پول ، تحویل داری ، تسویه موازنات ، اداره محاسبات جاری ، محافظت وجوه نقد و غیره ، جدا از معاملاتی که چنین اقداماتی را واجب ساخته اند ، سرمایه ای را که برای انجام این وظایف پیش ریز شده است بصورت سرمایه پول - سودائی درسی آورد .

عملیات مختلفی که از آنها استقلال یابی داد و ستد پول ، بصورت کسب و کار ویژه ، سرچشمه میگردد ، ناشی از مشخصات خود پول و وظایف آنست ولذا ناشی از همان وظایفی نیز هست که سرمایه باید در شکل پول - سرمایه انجام دهد .

من سابقاً نشان داده ام که چگونه رواج پول بطور کلی بدو با مبادله محصولات میان همبودی های مختلفه تکامل یافته است . (۴۲)

بنا براین تجارت پول ، تجارت با پول - کالا ، بدو از مبادله مناسبات بین المللی تکامل پیدا میکند . بمجرد اینکه مسکوکات مختلفه هر کشور هستی پیدا می نمایند ، سوداگرانی که از کشورهای بیگانه خرید می کنند باید مسکوکات کشور خود را به مسکوکات محلی تبدیل نمایند و بالعکس ، و یا آنکه مسکوکات مختلفه را با نقره یا طلای غیرمسکوک بمشابه پول جهانی مبادله کنند . از آنجاست که کسب مبادله پول بوجود میآید و باید آنرا بمشابه یکی از پایه های طبیعی تجارت جدید پول تلقی نمود . (۴۳)

("Zur Kritik der Pol. Oekon.", S. 27)

(۴۲)

(۴۳) " سابقاً در اثر اختلاف بزرگی که در مورد مسکوکات ، چه از جهت مهار و ضرب و چه از لحاظ مهر و نشان شاهزادگان و شهرهایی که حق ضرب پول داشتند وجود داشته این ضرورت در کسب و کار بازرگانی پیدا شد که هرگاه تصفیه محاسبه بوسیله مسکوک لازم میگردد ، همه جا پول محلی مورد استفاده قرار میگرفت . بازرگانی که به یکی از بازارهای بیگانه سفر میکردند برای تأمین پرداختها مقداری نقره خالص و البته نیز طلا با خود میبردند . همچنین بهنگام مراجعت مسکوکات محلی ای را که گرفته بودند با نقره یا طلای غیرمسکوک عوض مینمودند . به همین سبب کسب تعویض پول ، مبادله فلزات قیمتی ضرب نشده در ازای مسکوکات محلی و بالعکس ، کسب و کار بسیار گسترده و سودآوری گردید " (Hülmann, "Städtewesen des Mittelalters",

Bonn, 1826-1829, I. P. 437-438).

" بانک مبادلات نام خود را نه ۰۰۰ از مبادله یا سند مبادله (حواله) گرفته است بلکه نام آن مأخوذ از تعویض انواع پول است . خیلی پیش از تشکیل بانک مبادلات آمستردام در سال ۱۶۰۹ در شهرهای بازرگانی هلند تعویض کنندگان یا تعویض گاهها و حتی بانکهای مبادلاتی وجود داشته است . ۰۰۰ کسب این تعویض کنندگان عبارت از این بود که آنها انواع مسکوکات بسیار مختلفی را که بوسیله بازرگانان بیگانه بکشور آورده شده بودند با مسکوکات قانوناً رایج عوض میکردند .

براین اساس بانکهای مبادلاتی تکامل می‌یابند، که در آنجا، برخلاف مسکوکات رایج، نقره (یا طلا) بمشابه پول جهانی - اکنون بمشابه پول بانکی یا پول تجاری - بکار می‌روند. کار مبادلاتی، تا آنجا که فقط مبادلات از حواله پرداخت برای مسافرت از سوی مبادله‌گر کشوری به کشور دیگر است، سابقاً در رم و پیزان از مبدأ کسب صرافی بمعنای خاص‌گسترش یافته است.

تجارت طلا و نقره بمشابه کالا (مواد خام برای ساختن اقلام تجملی)، خود پایه طبیعی برای داد و ستد شمش (Bullion trade)، یعنی تجارتی است که وظایف پول را بمشابه پول جهانی تأمین می‌نماید. چنانکه سابقاً توضیح داده شد (کتاب اول، فصل سوم، بند ۳، ج ۱ - ترجمه فارسی جلد اول ص ۱۵۸) وظایف مزبور دوگانه است: رفت و آمد میان محیط‌های دوران ملی مختلف برای تسهیل پرداختهای بین‌المللی و جذب بهره برای سرمایه‌بهنگام نقل و انتقالات آن. در همین حال حرکت از منابع تولید فلزات قیمتی بمسوی بازار جهانی و توزیع ذخایر میان محیط‌های مختلف ملی دوران، در انگلستان طی قسمت بزرگی از قرن هفدهم هنوز زرگران نقش بانکداری را ایفا می‌نمودند. این مسئله که چگونه بعداً تسهیل پرداختهای بین‌المللی در دوران امور مبادلاتی تکامل می‌یابد و غیره را، مانند همه مسائل که مربوط به معاملات اسناد بهادار می‌گردند و خلاصه تمام اشکال ویژه سیستم اعتباری را که در این مقام هنوز مورد بحث ما نیستند، در اینجا کاملاً خارج از بررسی خود قرار می‌دهیم.

پول داخلی هر کشور، در کیفیت خود بمشابه پول جهانی، خصلت ملی خود را از دست می‌دهد. یک پول داخلی در پولهای دیگر بهمان می‌گردد و بدینسان همه چیز به محتوای طلا یا نقره آن تحصیل می‌شود. در حالیکه همین فلزات قیمتی نیز، بمشابه دوکالاش که بمنزله پول جهانی گردش دارند، باید به نسبت ارزشی متقابل خود که پیوسته در تغییر است، تحصیل گردند. همین واسطه‌گری است که

تدریجاً دایره تأثیر آنها گسترش می‌یافت. آنها بصورت صرافان و بانکداران زمان خود درآمدند. ولی حکومت آمستردام در یکی شدن فعالیت تحصیل داری و کسب و کار صرافی خطری می‌دید برای آنکه این خطر را مرتفع سازد تصمیم گرفت مؤسسه بزرگی را بنیاد نهد که در همین حال وظیفه داشت تعهض و تحویل داری را توأم با قدرت دولتی انجام دهد. این بنگاه همانا بانک مشهور مبادلات آمستردام سال ۱۶۰۹ بود. همچنین بانکهای مبادلات و نیزه زن، استکهلم، هامبورگ بنیادگذاری خود را برهون ضرورت دائمی معاوضات انواع مسکوکات بوده اند. از میان همه اینها فقط بانک هامبورگ است که هنوز در روزگار ما باقی مانده است. زیرا در این شهر بازرگانی که دارای سیستم پولی خاص خود نیست هنوز همواره نیاز بچنین مؤسسه‌ای محسوس است و غیره.

(S. Vissering, "Handboek van praktische Staathuishoud Kunde",

تاجر پول بصورت کسب و کار هیزه خود دوی آورد. بدینمان کسب و کار مبادلاتی و تجارت شمش ابتدا این تین اشکال تجارت پول هستند و از وظایف دوگانه پول بمثابة پول داخلی و پول جهانی بیرون میآیند. از روند تولید سرمایه داری و همچنین از داد و ستد بطور کلی و حتی از داد و ستد مربوط به شیوه تولید پیش از سرمایه داری و نتایج زمین بدست میآید :

اولا - گرد آمدن پول بصورت گنج و چیزی که در زمان کنونی بمعنای آن جزئی از سرمایه است که باید همواره در شکل پول و بمثابة ذخیره - پایه وسائل پرداخت و خرید و موجود باشد. این نخستین شکل گنج سازی است که در شیوه تولید سرمایه داری از نو ظاهر میشود. بطور کلی بهنگام گسترش سرمایه بازرگانی یا اقل برای این سرمایه بوجود میآید. هر دوی اینها هم در مورد دوران داخلی وهم در مورد دوران بین المللی صادق است. این گنج پیوسته روان است و دائما بدرون دوران فرومیپزد و دائما دهماره از آن بیرون میآید. دوین شکل گنج عبارت از سرمایه راکد و فعلا بکار نرفته در شکل پول است که پول - سرمایه تازه انباشته و هنوز بکار نیافتاده نیز در زمره آن بشمار میرود. وظایفی که این گنج اندوزی فی نفسه ایجاب نمیکند بدو شامل محافظت، حسابداری آن و غیره میشود.

ثانیا چیزی که با حالت اول بستگی دارد و یعنی خرج کردن پول بهنگام خریدها و وصول پول بهنگام فروشها و انجام پرداختها و دریافت پرداختها، تسویه محاسبات و غیره. بدو تمام این کارها را صرف بمثابة یک صندوق دار ساده برای بازرگانان و سرمایه داران صنعتی انجام میدهد. (۴۴)

(۴۴) " نهاد صندوقداری شاید در هیچ جای دیگر خصلت بدوی و مستقل خود را به صافی شهرهای تجارتی هلند حفظ نکرده باشد. (در مورد منشأ رسته صندوقداران در آمستردام و به کتاب " لوتساک E. Luzac تحت عنوان "Hollands Rijkdom" و بخش سوم مراجعه شود). وظایف صندوقداران تقسما با وظایف بانک مبادلات قدیم آمستردام انطباق دارد. صندوقداران بازرگانانی که مشتری وی هستند مبلغ معینی پول دریافت میکنند و در ازای آن " اعتباری " در دفتر خودش باز مینماید. علاوه بر این بازرگانان مزبور صورت مطالبات خود را برای او میفرستند و وی این مطالبات را وصول نمود و بحساب بستانکاری آنها میگذارد. هلمکس رینا بر حواله های بازرگانان (Kassiers briefjes) پرداختها را انجام میدهد و حساب جاری آنان را بابت مهالغ مزبور مدیون میسازد. وی آنگاه و بابت این اقدامات وصولی و پرداختی و درصد کوچکی برای خود حساب میکند. که فقط در رابطه با اهمیت اقداماتی که بوساطت او میان طرفین انجام میگردد و اجرتی برای کار وی بهار میآورد. هرگاه پرداختهای هر دو بازرگانی که با صندوقدار واحدی کار میکنند برابری داشته باشد و آنگاه پرداختهای مزبور از راه محاسبات متقابل دفتری، از راه پایا کردن روز بروز مطالبات طرفین بوسیله صندوقداران و تسویه میشود. بنابراین کار

بمجرد اینکه عمل صرافی علاوه بر وظایف خود با وظایف قرضه ای و استقراض و معامله اجزای پیوند پیدا میکند، حتی در نخستین مراحل پیدايش خود، کاملاً تکامل یافته است. در بخش آینده، که سرمایه بهره آور مورد بررسی قرار میگیرد، در این باره گفتگو خواهد شد. نفس تجارت شمش، یعنی انتقال طلا یا نقره از کشوری به کشور دیگر، فقط عبارت از پی آمد بازرگانی کالا است، که از روی نسرخ مبادلات، که خود نمودار وضع پرداختهای بین المللی و نرخ بهره در بازارهای مختلفه است، تعیین میگردد. تاجر شمش از حیث اینکه به تجارت شمش میپردازد فقط واسطه تحقق این نتایج است.

بهنگام بررسی پول (کتاب اول، فصل سوم) دیدیم چگونه حرکات و شکل گونیهایی آن از مبدأ دوران ساده کالاها تحول پیدا میکنند و چگونه حرکت حجم پولی که بمثابة وسیله خرید و وسیله پرداخت در جریان است، بوسیله دگرسانی کالا، بوسیله حجم و سرعت این دگرسانی تعیین میگردد، و بنابراین آنچه اکنون میدانیم، این دگرسانی خود فقط مرحله ای از روند باز تولید کل را تشکیل میدهد. دست

هوزه سند و قداری عبارت از همین واسطه گری در پرداختهاست و لذا تصدی امور صنعتی، سود بازی و گشایش اختیارات آزاد در آن جایی ندارد، زیرا در اینجا قاعده کار ضرورتاً بر این پایه قرار دارد که سند و قداری هیچ پرداختی بالاتر از میزان موجودی نقدی کسانی که برایشان در دفاتر خودش حساب باز کرده است، انجام نمیدهد. (Vissering اثر پیشیاد شده، صفحه ۲۴۳ - ۲۴۴)

در باره اتحادیه های سند و قداران شهر ونیز: "احتیاج و موقعیت محل شهر ونیز، که در آنجا حمل و نقل پول نقد و شوارتر از نقاط دیگر است، بازرگانان بزرگترین شهر را بر آن داشت که اتحادیه های سند و قداری تحت شرایط مناسب انتهی، نظارتی و اداری برپا دارند. اعضا، چنین اتحادیه ها مقدار معینی پول در صندوق اتحادیه می گذاشتند و بر پایه آن حواله هائی بمسود بستانکاران خود صادر می کردند. مبلغ مورد حواله در ستون بد حکاران دختری که بدین منظور ترتیب یافته بود، ثبت می شد و همان مبلغ به حساب موجودی بستانکار افزوده می شد. این اتحادیه ها نخستین مقدمات بانک های باصلاح و ابزار تشکیل می دهند. قدمت این اتحادیه ها زیاد است، ولی اگر تاریخ تشکیل آنها به سده دوازدهم کشانده شود، آنگاه اتحادیه های منوربور با بنگاههای استقراضی دولتی که بمسال ۱۱۷۱ تأسیس شده اند، مشابه خواهند شد." (Hullmann، اثر پیاد شده، صفحه ۴۵۳ و ۴۵۴)

یابن به مصالح پولی و یعنی طلا و نقره و از منابع تولید فلزات منبور و بصورت مبادله مستقیم کالاها، مبادله طلا و نقره بمناب کالا با کالای دیگر و انجام میگردد و لذا خود و عینا مانند دست یابن به آهن یا فلزات دیگر و جزئی از مبادله کالای است. ولی کاملا بد انسان که درگستره داخلی و حرکت پول بمناب و وسیله خرید و پرداخت وابسته به مبادلات کالا در درون کشور است بهمان گونه نیز حرکت فلزات پرمها در بازار جهانی وابسته به مبادلات کالای در صحنه بین المللی است، (در اینجا ما از حرکتی که بیانگر انتقال سرمایه بصورت قرضه است و یعنی انتقالی است که باز در شکل کالا - سرمایه انجام میگردد، چشم پوشیده ایم). هرگاه ورود و خروج فلزات پرمها از محیط دوران يك کشور به محیط دوران کشور دیگر و معلول ارزش کاهی پول کشور باشد ها از دو فلزی بودن پول رایج ناشی گردد و این موارد به هیچوجه سروکاری با دوران پول فی نفسه ندارند و تنها عبارت از اصلاح خود سرانه اشتباهاتی بشمار میروند که دولت مسبب آن بوده است. سرانجام در مورد گنج سازی باید گفت که خواه این عمل عنوان ذخیره - مایه ای را داشته باشد که برای خرید و فروش و اعم از داد و ستد داخلی یا خارجی، تخصیص یافته است و خواه صرفا شکل موقت سرمایه ای باشد که بیکار ماند است و در هر دو این حالات گنج سازی منبور جز يك ته نشینی ضرور روند دوران چیز دیگری نیست.

اگر درست است که گردش پول در مجموع خود و در ابعاد و اشکال و حرکتش و چیز دیگری جز نتیجه دوران کالا نیست و که خود از دیدگاه سرمایه داری فقط بیانگر روند دوران سرمایه است، (و مبادله سرمایه با درآمد و درآمد با درآمد نیزه تا آن حد که خرج درآمد در تجارت خرده فروشان به سامان میرسد و در این مفهوم میگردد) آنگاه خود بخود مفهوم است که تجارت پول تنها منحصر به واسطه بودن در انجام گردش پول نیست و که خود نتیجه ساده و شهودی بروز دوران کالای است. خود این گردش پول بمناب جزئی از دوران کالای برای تجارت پول داد و موجودی است. آنچه تجارت پول انجام میدهد عبارت از اقدامات فنی گردش پول است که بوسیله تجارت منبور متمرکز میگردد و کوتاهتر و ساده تر میشود. تجارت پول گنج تشکیل نمیدهد ولی وسائل فنی ای فراهم میسازد تا این گنج سازی را و در حدی که اختیاری است (ولذا بیانگر سرمایه بکار نیاختاد و یا ناشی از اختلال در روند باز تولید نیست) به کمترین مرز اقتصاد امکان برساند. زیرا اگر ذخیره - مایه بمنظور وسائل خرید صورت پذیرد برای مجموع طبقه سرمایه دار یکجا سازمان داد و شود و نیازی به آن ندارد که به بزرگی مقداری باشد که در صورت تعدی جداگانه همیک از سرمایه داران لازم میبود. سوداگری پول خود به خرید فلزات پرمها اقدام نمی کند ولی بمجرد اینکه تجارت کالای آنها را خریداری نمود واسطه تأمین توزیع فلزات منبور میگردد و تا آنجا که پول بمناب و وسیله پرداخت عمل میکند و تجارت پول برابری موازنه هارا تسهیل می نماید و بوسیله مکانیسم مصنوعات تهائرات از حجم پولی که برای این کار لازم است میگذرد و ولی تجارت

مزهور نه تعیین کنند، رابطه و نه معین حجم پرداختهای متقابل است. مثلاً براتها و چکهای که در بانکها و در کلیه بنکها و هوسپا* (اطاقهای تهاتر) با یکدیگر مبادله میشوند نمایانگر معاملاتی کاملاً مستقل و بی‌آوردی معاملات مشخص میباشد و آنچه در این مؤسسات انجام میشود فقط عبارت از کاربرد بهترین وسیله فنی بمنظور تهاتر این بی‌آوردیهاست. هنگامیکه پول بمنابله خرید گسردش میکند و ابعاد و تعداد خریدها و فروشها بکلی مستقل از تجارت پول هستند. تجارت پول فقط میتواند اقداماتی را که همگام با معاملات مزهور هستند کوتاهتر سازد و از آنرا حجم پول نقدی را که برای واگرد آنها لازم است کاهش دهد.

بنابراین تجارت پول در شکل خالص که اکنون مورد بررسی ما قرار دارد، یعنی جدا از سیستم اعتباری، فقط با مسئله فنی یکی از لحظات دوران کالائی سروکار دارد، که عبارت از گردش پول و وظایف مختلفی است که برای پول از این گردش ناشی میگردد.

این امر پول سودائی را بطور اساسی از کالا - سودائی متمایز میسازد، که واسطه دگرسانی کالاها و مبادلات کالائی است و یا حتی این روند کالا - سرمایه را بصورت روند سرمایه ای می نمایاند که غیر از سرمایه صنعتی است. بنابراین در حالیکه سرمایه کالا - سودائی شکل ویژه ای از دوران را بصورت $G - W - G$ نشان میدهد، شکل که در آن کالا چهار تغییر جا میدهد و از آنرا پول چهاره پیمدا خود برمیگردد، - بعکس $W - G - W$ که در آن پول چهار دست عوض میکند و بد انسان وسیله مبادله کالائی میشود - برای سرمایه پول - سودائی نمیتوان وجود چنین شکل ویژه ای را به اثبات رساند.

هرگاه برای این وساطت فنی در گردش پول از جانب بخش ویژه ای از سرمایه داران پول - سرمایه پیش ریز شود - سرمایه ای که بمقیاسی کوچکتر نمودار آن سرمایه الحاقی ای است که در غیر اینصورت بازرگانان و سرمایه داران صنعتی مجبور میبودند خود برای این منظور پیش ریز نمایند - آنگاه شکل عام سرمایه که عبارت از $G - G'$ است در این مورد نیز آشکار میگردد. با پیش ریخت G و برای پیش ریز کننده $G + \Delta G$ حاصل میشود. ولی مداخله $G - G'$ در اینجا منسوب به عوامل ماهوی خود دگرسانی نیست بلکه مربوط به عوامل فنی آنست.

و نیز این نکته بدیهی است که حجم پول - سرمایه ای که سوداگران پول با آن سروکار دارند عبارت از پول - سرمایه وارد در دوران بازرگانان و ارباب صنایع است و اقداماتی که سوداگران پسول انجام میدهند جز اقداماتی که اینان بنمایندگی آنان عمل میکنند چیز دیگری نیست. همچنین این مطلب نیز روشن است که سود آنان فقط جزو کسرها ای از اضافه ارزش است.

زیرا سود اکران مزبور فقط با ارزشهای سروکار دارند که قبلاً به سامان رسیده است (حتی نیز در صورتی که ارزشهای مزبور فقط در شکل نسخه ای سامان یافته باشند) .
در اینجا نیزه مانند مورد بازرگانی کالا و وظایف بهد و پاره تقسیم می شوند . زیرا بخشی از اقداما فی ای که مربوط به گردش پول است باید به وسیله خود سود اکران کالا و کالا تولید کنندگان انجام گیرد .
